بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان الملك الحی الذی خلق الموت فقصم به رقاب الجبابرة وکسر ظهور الاکاسرة وقصر امال القیاصرة
الذین لم یزل قلوبهم عن ذکره نافرة حتی فجأهم الحق فاذا هم فی الحافرة فظل سرورهم بورا وسعیهم
هباء منثورا وکان امر الله قدرا مقدورا له الشکر فی السموات والارض وله الحمد فی الاولی والاخرة
والصلوة علی من جاء بشرائع المعاش والمصرع والمعاد بالقواطع الباهرة المتفرد بالحشر مع الاکفان
یوم یحشرون عراة فی الدار العامرة وعلی اله المطهرین واصحابه ذوی الحلم والعلم والمجاهدة والمصابرة
والمکارم الجزیلة الفاخرة والسلام کثیرا کثیرا اما بعد میگوید احقر انام خادم علماء کرام محمد که مدعوست
بشیخ الاسلام ثبته الله علی الایمان وجعل له الحق مشهودا کالعیان که چون احکام احیاء واموات
که از معظمات مسایل مهمات است در هیچ کتابی از کتب متداوله شرعیه وفتاوی معتبره فرعیه
مستوفی ومشروح نبود وبعضی فضلا که در رساله علحده جمع کرده باوجود عدم ضبط حصر درایت ودر بطی روایات
از شوب شذوذ وعدم صحت نقل خالی نبود ازین سبب اکثری از مردم روزگار در تیه جهل این مسایل
مانده اند ودر حقوق اموات طریق تخمین واختراع کشاده لهذا بعضی از عظماء اهل امارت وتوفیق
ازین کمترین طلاب لباب تحقیق درخواست کردند که رساله در استیعاب این باب بزبان فارسی تحریر نماید
تا عقده این مسایل بهمه برهمه کس کشاید لاجرم باقتضاء آن باعث قوی جزاه الله عنی وعن سایر
المستفیدین بهذا الخیر خیر الجزاء باوجود قلت فرصت بیان مستوفی این مسایل حسنی در اندک مدت

تمییز نموده و باستدعاء بعضی دواعی تبدی از احکام مرض و عیادت تداوی و صفت روبارا
تفصیل و تحقیق افزوده و از رهگذر احتیاط تمام در نقل احکام تا که بتقیید روایات و اعتماد آن
بمعاضدات معتبرات نکرده دست بقلم نگشوده و هر روایات را بسمت اسناد و اعتضاد موسوم
ساخته مگر آنکه محل اشتباه بوده و در مباحث مطارح الانظار با وجود سلوک طریقه اختصار زبان آن بسیارا
بتحقیق گشاده و این عجاله علاله را بر مقدمه و چند فصول و خاتمه ترتیب داده به کشف الغطاء عما لزم للموتی
علی الاحیاء نام نهاده یارب آنرا معمول انام و مقبول خواص و عوام گردان تا عامه مردم از جهل
این مسایل برآیند و درین امور مهمه متساهل کار نفرمایند و اغلب که مداهنه در جزئیات احکام ممات
که محل انابت و عبرت است اشد باشد بگناه و دل بر غفلت و قسوت نعوذ بالله منها و آنچه ذکر کرده ایم درین
باب صحیح و کافیست و بالله التوفیق اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و من فتنة المحیا و الممات اللهم
احینا مومنین و امتنا مومنین و ثبتنا بالقول الثابت فی الحیوة و بعد الممات واحشرنا مع الصلحاء
والمساکین تحت لواء محمد صلعم **مقدمه** در بیان فضیلت بیماری و احکام بیمارپرسی و علاج نمودن
و آداب آنها اما بیماری پس بدانکه در فضایل وی عموما و خصوصا و تکفیر و تطهیر وی از ذنوب و آثام
و ثبوت اجر و ثواب تمام احادیث صحاح و حسان بسیار واقع شده پاره ازان نقل کنیم در صحیح ابی
داود آمده که فرمود پیغمبر خدا صلعم بدرستی که بنده چون تقدیر میشود برای وی از درگاه عزت مرتبه و درجه
بلند که نمیتواند رسید بآن بعمل صالح خود مبتلا میگرداند او را خدایتعالی در تن یا در مال یا در اولاد
پس شکیبا میگرداند او را بران بلا تا آنکه میرساند این بنده را بمرتبه که سابق شده است مر وی را در تقدیر
و در صحیح ترمذی آمده که آنحضرت صلعم فرمود تمنا کنند اهل عافیت روز قیامت وقتیکه داده شوند اهل
بلا ثواب را ای کاش پوستهای ما بریده و پاره پاره کرده شدی در دنیا بمقراضها و امام احمد
در سند خود آورده که فرمود آنحضرت صلعم چون بسیار شود گناهان بنده و نمی باشد او را از عملهای نیک چیزی
که بپوشد گناهان وی را و ببرد آنرا مبتلا میگرداند او را خدایتعالی باندوه تا تکفیر کند آنها را ازان
بنده و نحو آن در صحیحین نیز آمده و گفته اند که این حکم مخصوص بگناهکار است چه احتیاج بتکفیر آنها

است دنیا سوای آن از انبیای حضرت صلوات الله علیهم و اولیا رضی الله عنهم پس ترتیب
ایشان را مصیبتها از برای رفع درجات و بلندی مراتب ایشان باشد انکه حکم منافی عصمت و زیادت
الی را و دا از عامرام مرفوع اند و کسانی که بیمار شود پس عافیت داده شود و مثل
خیر سیت که بسته باشند او را اهل آن پس خلاص کردند در عیافت بعدم تمیز که چرا بسته بودند و چرا
کشادند بخلاف مومن که وی را بهر نور ایمان که بیمار شدن برای تادیب و تهذیب او بوده و عافیت
برای پند پذیر شدن و شکر گذاردن و قدر نعمت شناختن است و از آداب بیماری آنست که پنهان
دارد و ظاهر نکند از او بکسی بغیر ضرورت حدیث آمده که کسی تب زده شود یک ساعت و صبر و شکیبائی کند
بران مقدار در حالی که شاکر است خدارا مفاخرت می کند حق تعالی ملایکه را بان بنده خود و گوید
ببینید بسوی بنده من و صبر او بر بلای من یعنی این قسم بنده ما از عالم سفلی داریم که با وجود این همه کثافت
و حجب مشاهدت در اینحال کربت و شدت بلا را عین مصلحت و نعمت سنجیده زبان حال و قال را
بشکر باکشوده و امر کنید بنوشتن رهائی او از عذاب دوزخ و در حدیث قدسی پیغمبر آمده چون خطا کرد
درد را بنده من پیش از سه روز پیش تحقیق شکوه من کرد و ذکر پیش از سه روز مشعر تکلمان بی صبر
و عدم نظر حسن مکافات است چه اگر تا این مدت قلیل صبر نماید حق جل شانه قادر است که او را صحت
از مرض ذنوب و علت بدن هر دو کرامت فرماید انکه این تخصیص نظر بخاص اظهار پیش طبیب است
که می باید تا این مدت تحمل و توکل محض نماید و چون ضرورت پیش آید رجوع نماید چه مبادرت باستمداد
از برای طبیب دلیل اشتکاء و نارضائی به بیماری و اضطرابست و در احیا گفته کتمان مرض از خفای
انواع بلا از کنوز بر و سعادت است و انتشار آن با قرینه کراهت شکایت و اگر نیت صحیح در اظهار
داشته باشد لا باس است مثلا اظهار پیش طبیب بغرض مداوی یا غیر طبیب که ثقه و معتمد
باشد بقصد آنکه حسن صبر و شکر در مرض از وی بیاموزد و نحو آن و بود احمد بن حنبل که خبر میداد
بر حمائی که می یافت از دی گفت و جمع نمی کنیم ما که قدرت خدا را در خود و حسن بصیر گفته چون
سپاس و ستایش کند مریض خدا را و بعد از ان ذکر کند اوجاع خود را این شکایت نبود

و بالجمله اعتماد کلی و مدار بر حال قلب است نه بر حال زبان زیرا چه بسیار شاکر در ظاهر شاکی اند در دل
و بسیار شاکی در ظاهر شاکر اند در دل و از جمله آداب بیماری آنست که توبه کند در این حال از گناهان
گذشته خود و نادم و رنجور شود و از آینده متنفر گردد و باز ماند و این اعظم آداب و راس و رئیس آنها
و یکی از مضامین حکمت بیماریست در حق مسلمانان و از انجمله است نیک وصیت کردن
اقران و اخوان خود را برضامند کردن منازعان او در طلب حقوق آنها و ادا کردن وامهای دنیه
او دینی و دنیوی خصوص فدیه نمازها که فوت شده اند در عمر او و بیانش بیشتر بیاید انشاء الله تعالی
و نگذارد در مرض خود دو شب مگر آنکه وصیت او بنزد وی نوشته باشند و نگهدارد آنرا زیر تکیه خود چنانکه
ماثور است و در حدیث است کسی که بمیرد و بخیری وصیت نکرده اذن داده نشود او را در کلام
با مردگان در عالم برزخ وقتی که ملاقی شود با یکدیگر و ملاقات کنند دیگران با هم پس گویند این کس
که خاموش مرده است بی وصیت کذا فی الشرعة و جایز نیست در شرع وصیت زیاده از ثلث
مال چنانکه در صحیحین از سعد بن ابی وقاص آمده که گفت چون آنحضرت صلعم بعیادت من آمد در مرضی
که مشرف شدم بموت گفتم یا رسول الله مرا مال بسیار است و سوای دختر کسی وارث نیست و
خواستم در آنکه وصیت کنم بهمه مال یا بدو ثلث یا بنصف فرمود لا یک ثلث بکن و ثلث بسیار است بدرستی
که تو اگر بمیری و بگذاری وارثان خود را تونگران بهتر است از آنکه بگذاری ایشان را درویشان که دست
پیش مردم برای سوال دراز کنند و هم از انجمله است بستن سر خود را بسر بند و خوابیدن بر بستر اگرچه
در حال صحت عادت نداشت از برای یاری خواستن باین عمل بر صبر و تحمل مرض و نگهداشتن
خود از ضجع تکلف دلیری و سختی برای مقاومت بلا زیرا چه طاقت ندارد هیچ ملکی مقاومت و مدافعت
بلا خداوند تعالی را مرویست که آنحضرت صلعم در مرض موت عصابه بربست و هم از انجمله است نالیدن
مریض در شدت مرض خود نه از بی صبری و شکایت بلکه بجهت اظهار عجز که ملایم تنزّم و تخفیف حال است
و آنچه در احیا از طاوس و مجاهد نقل کرده که گویند نوشته میشود بر مریض انین وی در مرض و مکروه داشته
آنرا محمول بر صدور وی بطریق جزع و فزع باشد و مرویست که پیغمبر خدا صلعم فی لبد در مرض خود نالید

و در بعضی روایات آمده نالیدن بیمار تسبیح است و بانگ کردن تهلیل و نفس زدن تصدّق
است و خواب عبادت و گشتن از جای بجای جهاد است و باید که اتّقا کند که نگوید آه آه تا متنفّس گردد خود را باشد
چنانکه گفته اند هم از آنجا است منع کردن و امور جزئیه معاش که نا ملایم مریض باشد چنانکه گوید طعام
بد پخته اند و امثال آن و همچنین باید که تکلّف از ورع و پرهیز نماید و نگوید نخوابیدیم ما امشب و نه در آمد
در گلوی ما چیزی چه این مبالغه از کذب خالی نباشد و طمع نکند چیزی را از آیندگان نزد وی پس بگوید
که چه چیز در آستین و جیب او است و ریا نکند در حرکات و اعمال چنانچه در اثر شده از تشکّی و فتنیکه
آید نزد وی عیادت نا پسندار و که ضعف مستولی شده و بود فضیل و اضطراب آن که بند میکرد
در دروازه خود را هنگام مرض مبادا که مردم جهت عیادت بیایند و خود بحضور آنها با مثال این تکلّفات
و شکایت مبتلا شوند و میگفت فضیل دوست دارم که مریض شوم بی عیادت کنندگان زنا خوش
نداریم ما بیماری مگر از برای ایشان ذکره فی الاحیاء و مستحب است مر هر مکلّف را که بسیار ذکر کند
موت را خصوصا در هنگام مرض و او را نصب العین خود دارد و یقین داند که در بی نشیر خواهد گرد و در هر نفس منتظر
ماند و در حدیث آمده که یک نزدیک از بند لعل است و استعداد کند برای وی و مهیا سازد چیزی را که بیبر
از بچه زدن و خلانیدن ناخنهای وی بکار آید و خلاصه آن خوف و خشیت الهی است تعالی شانه
و عمل بمقتضای آن و این عمل اصل و مغز جمیع اعمال است و بسیار یاد کردن آن قطع می کند
لذّتها را و محو میکند گناهان و سهل میکند بلاهای بسیار را و بسیار مینماید نعمت اندک را
و صبر میدهد و دنیا را بالکلیه فرمود آن حضرت صلعم بسیار کنید یاد شکننده لذّتها را و مخرب التعیش آن است
که یاد کند نزدیکان و هم صحبتان گذشته خود را که مانند وی بوده اند پس یاد کند که چگونه مردند و فا
گشتند و زیر خاک مدفون شدند و حالا چه چیز است که بر اینها میگذرد و خواهد گذشت و در
روایتی آمده بدرستی که مرده وقتی که نهاده میشود در قبر ندا میکنند او را همسایهای او از مردگان
ای آنکه پس مانده دوستان و همسایگان خود مانده شده بودی در دنیا آیا نبود ترا در آن دار الغرور
پند وری تا آگاه میکرد ترا بر چیزی که معاینه کردی و در یافتی اثر آن و فنیکه وقت انتقال آیا نبود ترا در

آمدن ما بیندی و اندیشه که اینها مانند ما بوده اند از عدم بوجود آمده باز در اندک مدت همه را گذاشته
و حسرتی از آن بر داشته بدار الجزا شتافتند آیا ندیدی که کارهای ما از تردد تا لاش معاش
همه منقطع شده از دنیا هیچ از آن بکار اینها نیامده و تو در نیک کردی در اینجا پس در نیافتی و تدارک
نکردی برای خود چیزی را که فوت شده بود مثل آن از برادران تو یاد کنند احوال و شداید قیامت
را که نصوص آیات و احادیث بدان ناطق اند و یاد کنند کلام قبر را که او لا بزبان حال یا قال یادی گوید
من خانه کرمهایم و من خانه تنهایی و جدائی و تاریکی ام اینست چیزی که مهیا کرده ام برای تو پس چه
چیز آماده کرده تو برای من و احادیث بسیار متعدد طرق در فضاعت و شناعت این مقام
و تفاصیل شداید و احوال ایجاد و دشواری جواب سوال وارد اند اعاذنا الله منها بفضله و کرمه و فرمود
پیغمبر خدا صلعم اگر به تحقیق چهارپایها میدانستند از احوال موت چیزی را که میدانید شما هر آئینه نمیخوردند
از اینها فربه را یعنی همه از خوف لاغر و خشک میشدند و این اشارتست بآنکه کسانیکه با وجود علم این همه
آیات بینات که دلایل قطعیه اند بر حقیقت امور برزخ و آخرت از خواب غفلت متنبه نمیشوند که آخر
چه پیش آمدنی است حال آنها از حال بهایم بدتر است اولئک کالانعام بل هم اضل و بالجمله
اعتقاد بدان باید کرد و همیشه و هر لحظه ملحوظ باید داشت و از فضل خدای کریم از آن پناه باید جست
و بخوف و خشیت مستغرق باید بود و عمل بمقتضای آن باید نمود خصوص در هنگام بیماری که دلیل نزدیکی اوست
و نباید که غمگین شود بطول صحت خود و در حدیث آمده خالی نمیباشد مومن از بیماری و خواری و ناداری
اما تمنی موت مکروه داشته اند آنرا بعضی علی الاطلاق و صحیح آنست آنچه در تجنیس و خلاصه گفته
که اگر بسبب تنگی معیشت یا غضب بود مکروه است از آنکه در حدیث آمده آرزو نکند هیچ یکی از شما موت
را برای گزندی که رسیده است با آن و اگر از برای فساد زمانه و ظاهر شدن معاصی در آن و خوف
وقوع آن در گناهان باشد لا باس به است زیرا چه در این صورت وارد شده است در حدیث
که اندرون زیر زمین بهتر است برای شما از بیرون آن و در حصن حصین ذکر کرده هر مسلمان
بیمار که دعا کند بقول خدا لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین چهل مرتبه

ونمیرد دران بیماری خطا کرده شود مر ورا باشند اجر شهید و اگر صحت یابد از ان بیماری بخشیده
میشود مر اورا همه گناهان او و کسی که بگوید در بیماری لا اله الا الله والله اکبر لا اله الا الله وحده
لا شریک له لا اله الا الله له الملک وله الحمد لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله پس اگر بمیرد
نخورد اورا آتش دوزخ و محفوظ ماند از عذاب آتش دوزخ او و کسی که بخواند سوره اخلاص را
در مرض موت خود محفوظ میباشد از فتنه قبر و مامون از پیچش آن و بر میدارند اورا فرشتها
روز قیامت بر دستهای خود بجهت تعظیم و تکریم او میگذرانند اورا باسلامت و استقامت از صراط مستقیم
تا بهشت مستحب است مریض را که چون صحت یابد و به شود غسل کند کذا فی الشرعة و از جمله امراض
طاعون است و در تعیین حقیقتش اختلاف بسیار است اطبا تفسیر کرده اند از ورم مولم سیاه سوزنده
که در بعضی اعضای بدن که نرم اند چون زیر بغل پس گوش بحران حادث میشود از یاده همی و سیاه
میگرداند گرد خود را و گاهی سبز و سرخ نیز میباشد و فاسد میگرداند عضو را و تحلیل گشته
طاعون و با است و صاحب قاموس هر دو یکی تفسیر کرده و این امیر گفته طاعون مرض
عام و وبا که فاسد میگردد و بری هوا پس فاسد میگردد مزاجها و بدنها و بعضی گفته اند طاعون طعنه
ایست از جن که مسلط میگرداند اورا خدا تعالی بسبب زنا و بفسادی است که عارض میشود
جوهر هوا را باسباب سماوی و ارضی و آنچه در احادیث وارد است مراد بدان موت عام و مرض عام
است چنانکه در اکثر کتب احادیث همین لفظ واقع شده نه خاص مصطلح اطبا و غلط کرده هر که
بران حمل کرده و در غیر آن قرار نداده داشته در احادیثی که لفظ وبا و موت عام مطلق واقع شده وجه خوا
آنست و در حدیث آمده که طاعون شهادت است مر امت مرا و رحمت است نیکوکاران و گنهگاران را
و عذاب است از خدا تعالی بر کفار و حکم طاعون چنانکه مسطور در احادیث صحیحه است آنست که از انجا
نباید گریخت و در انجا که هست نباید رفت و اگر چه گریختن در بعضی مواضع مثل خانه که در وی زلزله
باشد یا آتش گرفته یا دیواری که خم شده می افتد درست است اما در باب طاعون بجز صبر نباید
و گریختن تجویز نیافته و در حدیث صحیح تشبیه داده فرار از طاعون را بفرار از جنگ یعنی

یعنی صف جنگ کافران که باتفاق گناه کبیره است و کسی که مکث کند در زمینی که واقع شده است
دران طاعون و ثابت باشد در حالی که چشم دارنده است ثواب را باشد مر اورا اجر شهید و بعضی تجویز کرده
اند گریختن مر خواص را که اعتقاد داشته باشند که نافع و ضار خداتعالی است و پرهیز ازان در عالم اسباب مانند
پرهیز از سموم است و بعضی بر اباحت فرار استدلال کنند بحدیث ابی داؤد که از فروة بن مسیک آورده
که گفت یا رسول الله نزد ما زمینی است که زراعت و حاصل خوب دارد و علف بسیار و ازانجا غله برای عیال
می آریم لیکن وبای او سخت است فرمود بگذاران زمین را از خود فان من القرف التلف زیرا که حاصل
میشود از نزدیکی این مرض هلاکی و شیخ اجل بر کسانیکه تجویز کرده اند تشدید بلیغ نمود و فرمود که درینجا
جز نفی جواز صحیح نشده و قیاس طاعون بران موارد که دران فرار تجویز یافته فاسد است زیرا که شرط قیاس
عدم نص است در مقیس و غیر آن مواضع از اسباب عادیست و این از اسباب وهمی و حدیث مذکور را
بچند وجوه تضعیف نموده و بعد تسلیم صحت جواب داده که لازم نمی آید ازان جواز فرار بعد وقوع وبا
در زمینی که سکونت دارد بلکه اجتناب است از وبا و ترک سکونت زمینی که اگر وبا آنجا واقع میشود و علاج کرده
میشود طاعون با دعیه ماثوره و بداغ کردن موضع ورم بشرط ضرورت و احتیاج بدان و نوشیدن
دواهای که دافع سم باشند چون معجون مثرودیطوس و غیره و استفراغهای از قی و خون و اسهال شکم
اما حکم تداوی لا باس به است وقتیکه اعتقاد کند بتحقیق شافی حقیقی و موثر علی الاطلاق خداتعالی است
و شک نیست که این حکم مخصوص بتداوی بغیر محرم است و گرنه تداوی بمحرم حرام است و در نهی از تداوی
بمحرمات عموما و بخمر خصوصا احادیث متعدده آمده و مختار جمهور فقها همین است چنانچه در خلاصه و
در جامع صغیر صدر شهید گفته و در بعضی روایات فقهیه آمده که اگر حذاق اطبا اتفاق کنند که این درد را
غیر ازین دوا نیست جایز است تداوی بآن و لیکن تحقیق این صورت خالی از اشکال نیست و بعضی اطبا
اسلامیه گفته اند که قول حق عز شانه در شان خمر فرموده منافع للناس مراد بدان منفعت بدن و صحت وجود
نیست بلکه انعاش طبیعت و نشاط اوست که بتناول پیدا شود و در آخر مضر است به بدن و مهلک است
لذا نقله الشیخ و طیبی گفته که تداوی مستحب است نزد جمهور سلف و خلف بموجب فرموده پیغمبر خدا صلعم

منه و انبیاء السلام من داء الا و قد دوا الا السام و هو الموت را دارو کنید بندگان خدا را بیماری
نیست هیچ دردی مگر آنکه او را دوائی است که از دیه است خدا تعالی برای دفع وی بحکم اجرای
عادت مگر موت که در وی دوا است و ادویه بر دو قسم است طبعیه مفرده و مرکبه و روحانیه قدیه
که قرآن است و اسماء الهی تعالی شانه و آنچه در معنی وی است و آنحضرت صلعم علاج میکرده است بهر دو قسم و بعضی
محققین گفته اند که حکم باستحباب علی الاطلاق نیست بلکه در آنچه متیقن است دفع ضرر آن بحسب جریان
عادت مانند خوردن زنجبیل برای دفع غلبه سردی که چون بتجربه معلوم کرده طبیعت زنجبیل حار است بالتعین است
که اگر در حال سردی بخورند بمقتضای عادت بحکم متضادت دفع برودت خواهد نمود و تفصیل آن است که از دور کننده
ضرر بطریق عادت سه قسم اند یکی آنکه قطع کرده شود بتاثیر او چون آب که دور میکند تشنگی را و نان که دور
میکند گرسنگی را و ترک آن وقت احتیاج از باب توکل نیست بلکه حرام است نزد خوف مرگ یا هلاک بر تقدیر
عدم استعمال دوم آنکه غالب باشد تاثیر او چون فصد برای سرسام مثلا و همچنین اکثر امور طب که در دفع
بیماری یا قاطع است هر چند تاثیر غالب بهم نماید اما احتمال دارد که تاثیر وی موقوف بر شرایط مخصوص
یا اوقات باشد چنانکه در اول بود و مباشرت اینچنین اسباب نیز باک ندارد و هم منافی توکل نیست
چه توکل عمل باطن است اگر تمام اعتماد و ثقه هست در مجاری و تغیرات احوال بحق است مباشرت آن هیچ
نقصان ندارد چنانکه از سلف بغیر محصور ماثور است و اگر چه ترک دوا نیز بجهت عرفان عدم نفع دوا و حلول
موت که گذشته یا بودن بیمار در پیه در علاج نفع موهوم یا بخوف تعاقب کرباز دارد از توجه باصلاح بیمار
یا بقصد درازی مرض تا بثواب موعود رسد یا کفارت گناهان یا امتحان نفس قدرت صبر یا باز داشتن
نفس از طغیان و غفلت محمود است و دلالت میکند بر کمال توکل و قوت زهد چنانچه از صدیق اکبر
مرویست که چون گفته شد مر او را در مرض موت که طبیبی برای تو بخواهیم تا ترا ببیند فرمود طبیب مرا دیده
است و گفته انی فعال لما ارید من کنند و ام نعلیه هر چیز را که خواهم و از ابی الدرداء هم که گفته شد
مر او را آیا نخواهیم برای تو طبیبی را فرمود طبیب مریض کرده است مراد طبیب برین دوا کنایت است
از ذات واجب تعالی بطریق تشابه و جواب مر سوال را نه آنکه این اطلاق بطریق تسمیت و اراده

حقیقت حال آنکه اگر گویند که اسماء الله تعالی توقیفی اند پس چگونه روا باشد اطلاق طبیب بر حق جل شانه
بی تعلیم شارع علاوه آنکه اطلاق صحابه محمول بر توقیف است پس چرا جایز نباشد و استعمال سید المتوکلین صلعم
و دوا را منافات ندارد با آنچه مذکور شد چه فضل ترک دوا نظر بجهات است که سابق ذکر یافت
و مقام آنحضرت صلعم اعلی و ارفع از آن مقامات است و جود اسباب و عدم آن و استغراق مشاهده
در هر دو حال در آنجا بر یک منوال و وتیره واحد است ختلاف احوال از نقصان و کمال بسوی حرم
قدسش سبیلی نه و لیکن اختیار دادی از جهت توسعه امر و ترخیص است تا بوقت احتیاج از آن باز نمانند
و تنگ نشوند سوم آنکه تاثیرش موهوم باشد چون افسونها و آنچه بدان ماند و ترک آن شرط توکل است چه
تمسک باین امور کمال اعتماد و تعلق بعالم اسباب و دلیل عدم وثوق بر مسبب الاسباب است وارد شده
در حدیث در صفت متوکلین لا یسترقون یعنی افسونها نمیخوانند و تحقیقش آنست که افسونها و تعویذها
آنچه از جنس کتاب الله سبحانه باشند یا از اسماء الهی تعالی یا حرزهای که ثابت شده اند از آنحضرت صلعم
جایز است استشفا نمودن بدان و از تاثیر حق است باتفاق و ظاهر است که عمل بآن منافی توکل
نباشد و بماسوای آن از کلمات اگر معلوم باشد معانی آن و مخالف دین و شریعت نبود نیز جایز است
در حدیث مسلم آمده لا باس بالرقی ما لم یکن فیها شرک باکی نیست بر قیها ما دام که نباشد در وی چیزی
که مستلزم شرک و کفر است یعنی اسماء جن و شیاطین نباشد و استرقا باینچنین رقیها که تاثیر آن وهمی است
منافی توکل باشد و اما آنچه فهمیده نشود معنی آن رقیه بآن نتوان کرد مگر آنکه بنقل صحیح از شارع
آمده باشد چنانچه در افسون نیش کژدم بسم الله شجه قرنیه ملحه بحر قفطا و شاید که ملحق باشد باین آنچه ازین
قسم از زبان ولی صادر شود چه منع از رقیها غیر معلومه از جهت آنست که مبادا متضمن سحر و کفر و معنوی
باشد که مطلع نشویم و ساحت عزت اولیا ارفع و اقدس است از آن وهم از آنجهة است که گفته اند
مکروه است خواندن رقیها که بزبان عبرانی و سریانی و مانند آن بود که معنی آن معلوم نباشد
آورده اند که یکی افسون میخواند آنچه معلوم نبود او را معنی آن یکی از اهل کتاب که در آنجا حاضر
بود می خندید و می گفت چه شده است این مرد را که دشنام میدهد خدا و رسول خدا را

واز زینب زوجه عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده که چون دید عبدالله در گردن او رشته را پرسید که چیست
گفت رشته است که افسون کرده شده است در آن پس پاره کرد عبدالله آنرا و فرمود
شما ای آل عبدالله بی نیازید از شرک چه متعارف در آن زمانها رقیهای عهد جاهلیت بود مشتمل بر
شرک و کلمات آن زینب بعبدالله گفت چرا میگوئی این سخن بتحقیق بود چشم من که بیرون
افتاد از خانه و جمع پس رفتم پیش فلان یهودی چون افسون خوانده ام یافت چشم من دید رفت
از وی درد گفت عبدالله این درد چشم و به شدن آن عمل شیطان است که میخست چشم ترا
اولا و چون افسون کرده شد باز داشت درد را از چشم تو تا باعمال شرک اعتقادی حاصل کنی
و گفته اند که جن از جهت عداوتی که بالطبع با آدمیان دارند با این علاقه با شیاطین دوست اند چون
خوانده شود عزایم باسمای شیاطین اجابت می کنند آنرا و بیرون میروند از جای خود و همچنین مارگزیده
چون این نیز گاهی اثر جن میباشد بتمثل وی بصورت مار هرگاه خوانده شود افسون باسمای شیاطین
سیلان میکند سموم آن از بدن ایشان و مندفع میگردد و بالجمله اتفاق دارند علما است بر کراهیت
رقیه بغیر کتاب الله و اسما و صفات وی تعالی شانه و آنچه اهل تکسیر و عزایم کنند از اعمال مثل سحر و تلوین
و نقشها و حفظ ساعات نیز مکروه و حرام است نزد اهل دیانت و تقوی کذا فی شرح الشیخ و اعظم
رقیها قرآن عظیم است و افضل آن فاتحة الکتاب و معوذتین و بود پیغمبر صلعم که پناه جست بخدا و اسما
و صفات وی از جن و شیاطین و چشم زخم انسان تا آنکه فرود آمدند قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ
برب الناس پس هرگاه که نازل شدند گرفت تمسک کرد بآن دو سوره و در عمل آنحضرت صلعم بفاتحة الکتاب
نیز آثار مرویست و از جمله رقیها مشهوره آیات شفا است که از امام ابو القاسم قشیری منقول است
و شش آیات را تعیین کرده و یشف صدور قوم مؤمنین و شفاء لما فی الصدور یخرج من بطونها
شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و اذا مرضت
فهو یشفین قل هو للذین آمنوا هدی و شفاء حکایتی از وی در این باب نقل کنند که آنحضرت صلعم
او را در هنگام سختی مرض پسرش در خواب تلقین فرمود و او نوشته و با آب حل کرده بآن پسر نوشانید

فی الحال شفا یافت گویا بندی از پای او کشاده شد و سعد چلپی در حاشیه بیضاوی کتابت آن را
در ظرف چینی گفته و آلان معمول مشایخ همچنین است و قرات آنرا بر مریض نیز آورده و نوشتن
آن از مشایخ کثیر منقول گشته و باید دانست که آیات و اسماء و ادعیه که استشفا و رقیه بدان کرده میشود
با تاثیر و نفع در ذات آنها است اما ظهور تاثیر و وصول اثر موقوف بر شرائط و معدات است
نفس نقوه بجواهر کلمات و نظم آن در سلک مقال بی صدق نیت و لسان ذوقوت همت و حسن
اعتقاد و طهارت معتبر نبود و به محل متعلق نشود چنانکه در ادویه طبیعیه عدم تاثیر آن گاهی از جهة
مخالطه مضاد است و گاهی از جهة عدم قبول طبیعت مرو دار او گاهی از وجود مانعی دیگر است اگرچه
تاثیر آن عادی است همچنین در ادویه روحانیه کذب لسان و ضعف همت و قصور اعتقاد و عدم
طهارت مضاد و مانع اند از ظهور تاثیر و وصول اثر و همچنین دعا که خلوص توجه و حضور قلب در وے
نیز معتبر است و عدم اجابت وے گاهی بجهة ضعف نفس دعا است که مرضی و محبوب الهی تعالی نیست
وگاهی بجهة ضعف قلب وے عدم اقبال وے است بجناب عزت در وقت دعا بحضور تمام و توجه کامل
و گاهی از جهة وجود مانعیت از اجابت مثل اکل حرام و ارتکاب ظلم و مانند آن واللہ اعلم
وعلمہ احکم اما حکم عیادت سنت است اگر کسی باشد که متعهد بیمار گردد و واجب است اگر متعهد
نبود کذا ذکرہ الشیخ الاجل الاکمل عبدالحق الدہلوی نے فی شرح المشکوۃ و سنت یکبار است
و زیاده بران نفل و احادیث بسیار در فضیلت آن وارد شده در حدیث آمده پرسنده بیمار
می در آید و شنا می کند در یای رحمت را تا آنکه می نشیند پیش بیمار و چون می نشیند فرو میرود
در یای رحمت را و اختلاف دارند در آنکه در شروع بیماری علی الفور کند یا بعد دو سه روز جمهور
علما بر آنند که مقید نیست بروز زمانی و امتداد بیماری چه نص حدیث مع قوف بوقت نیست
و در احیا گفته که عیادت کرده نشود مگر بعد سه روز و در روایت ابن ماجه آمده که عادت شریفه
همچنین بود و شیخ اجل در شروح مشکوۃ در صحت این حدیث سخن کرده و نیز اختلاف کرده اند علما
در آنکه عیادت از حقوق اسلام است یا از حقوق صحبت شیخ در شرح سفر السعادت

اسیر نیز تا بر آنکه صحبت والفت که عیادت از حقوق صحبت است ولهذا در جامع الاصول باب
عیادت را از حقوق صحبت آورده و در احیاء العلوم از حقوق اسلام نوشته و حدیث متفق علیه که ابی
هریره آورده که حق مسلم بر مسلم پنج است رد سلام و عیادت مریض واتباع جنازه و اجابت دعوت
و تشمیت عاطس متفق علیه شیخ اجل در جامع البرکات گفته که حقیقت این است و اول مسامحه است گردانیدن
اسلام بجای صحبت زیرا که مسلمانان در عهد نبوت اصحاب یکدیگر بودند و اشارتست بآنکه مسلمانان باید
که اصحاب یکدیگر باشند و ازینجا ظاهر شد که عیادت فاسق هم جایز است اگرچه در آن اختلاف
نقل کنند چه فاسق نزد ما اهل سنت و جماعت از اسلام بر نیاید و در خلاصه گفته اصح آنست که لا باس
است و همچنین عیادت یهود و نصاری کذا فی الخزانة الجامع الصغیر للصدر الشهید زیرا چه این بر است
در حق ایشان و منع کرده نشده ایم ما از آن و در روایت صحیح آمده که یک جوانی از یهود که خدمت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم میکرد بیمار شد او را عیادت فرموده بود وی عرض اسلام نمود و در عیادت اختلاف است بعضی گویند
که بغیر درست صحیح کراهت باشد و سبب آنست که در بعضی احادیث آمده که در دو عیادت نیست پیر دو
درد چشم و درد دندان بیهقی گفته که صحیح آنست که این قول یحیی بن کثیر است در رفع آن بآنحضرت
صحت نرسیده و بر تقدیر صحت مراد آنست که سنت موکده نیست پس منافی بودن آن از مستحبات
نباشد و ثابت شده که آنحضرت صلعم نیز در درد چشم عیادت فرمود چنانچه احمد و ابو داود در حق زید بن
ارقم روایت کرده اند و از آداب عیادت آنست که چون در آید بر بیمار نزدیک شود و بنشیند نزد زانوی وی
نزد سر وی کذا فی شرح الصدور و در سفر السعادت عادت شریفه را بر عکس آن ذکر کرده و بگوید لا باس
طهور انشاء الله تعالی یعنی باک نیست بیماری که این پاک کننده است از جهت گناهان و کثافت
اخلاط و بپرسد او را از چگونگی حال او و از چیزی که رغبت دارد بدان و اگر مضر نباشد امر کند بدادن
آن بیمار و بشارت دهد او را بخیری که موعود است برای بیمار از ثواب جزیل و کفارت ذنوب
و تسلی کند بحصول شفا عنقریب و درازی عمر و تقویت دهد و بصبر باید تا اجر یابد و به جنب
[illegible] و راست آن طرف نظر او باید که بسوی بیمار باشد اما [illegible] نظر نکند بسوی و

و نیز بنشیند بر روی وی و در نیابد بر وی در بار چهار چرکین زده و در حال بنهد دست را
بر بدن از پیشانی وی و روی تا سینه و شکم یا دست او و بخواند سورهٔ ماثوره از فاتحه و معوذتین و اخلاص
و اذا جاء نصر الله و قل یا ایها الکافرون و انا انزلناه و دعا کند برای وی و دعا خواهد
برای خود از وی و بخواند اذهب الباس رب الناس واشف انت الشافی لا شفاء الا شفاءک
لا یغادر سقما ببر این سختی و درد را ای پروردگار آدمیان و تندرستی عطا فرما که تو ئی تندرستی
دهنده نیست شفا مگر شفا تو شفائی که نمیگذارد هیچ بیماری را و نیز بخواند هفت مرتبه اسئل الله العظیم
رب العرش العظیم ان یشفیک سوال میکنیم خدای بزرگ را که پروردگار عرش بزرگ است که تندرستی
دهد ترا در روایت ابی داود و ترمذی هفت مرتبه آمده و نیز بگوید الله یشفیک من کل داء فیک
خدای تعالی شفا دهد ترا از هر رنجی که در تست و در بیان هیچ خواندن یاسلام نیز نود و نه مرتبه نقل
کرده و باید که نزد بیمار چیزی نخورد و غوغا نکند و سخن بسیار که او را خوش نیاید نگوید و در نشستن
تخفیف نماید مگر آنکه بیمار نشستن او را دوست دارد و هر روز بعیادت نرود بلکه روز در میان
مگر آنکه غالب آید بر وی مرض پس هر روز عادت گیرد و در اکثری ازین آداب آثار مرویست و آنحضرت را
از برای عیادت روزی معین نبود بلکه در جمیع اوقات از روز و شب عیادت فرموده‌اند
نه آنچنانکه در مردم متعارفست که عیادت در شب نباید کرد و در روز شنبه و سه شنبه مبارک نیست
و در مواهب لدنیه گفته که ترک عیادت روز شنبه مخالف سنت است و بدعتی است که طبیبی یهودی
آنرا پیدا کرده و قصه اش در ان کتاب ذکر نموده و گفته که ابن صلاح قولی غریب نقل کرده که عیادت
مستحب است در زمستان بشب و در تابستان بروز و شاید که حکمت در وی آن باشد
که کلفت بیمار در زمستان بدرازی شب است و در تابستان بدرازی روز و در عیادت بردن غم
و دادن آرام است مریض را پس هنگام تعب مستحب باشد انتهی **فصل** در احکام متعلقه
باحتضار و قرب موت مستحب است که چون حاضر شود موت مسلمانی را غنیمت و دوست دارد
آنرا و اظهار کراهت نکند از وی که وی کفارت و تحفه است برای هر مومن و بلقاء حضرت

حق جل شانه مشتاق و مشوق گردد در حدیث آمده کسی که دوست دارد لقای خدا را دوست
دارد خدای تعالی لقای او را لب یاد کند ذکر خدا را و پرسیده شد از آنحضرت از بهترین اعمال فرمود
افضل اعمال آنست که بمیری تو در حالی که زبان تو تر باشد بذکر خدا و باید که همگی بسوی وی متوجه باشد
و برکند دل خود را از دنیا و آنچه در وی است و دور کند همت خود را از اسباب و احباب و غیر آن و برکند
از طاقت و قوت خود و التجا و اعتماد کند بر فضل پروردگار کریم خود و دعا کند بصدق قلب که محفوظ
دارد خدای تعالی بر وی نزد انقطاع وی از دنیا چیزی را که تفضیل کرده بود بر وی نزد اتصال وی
به دنیا از نور ایمان و توحید و نیک گرداند گمان خود را بخدای کریم خود عز شانه که رحمت او بر غضب
او سبقت کرده بمقتضای کرم و محض فضل خود خواهد بخشید و بودند سلف هم که دوست
میداشتند برای محتضر یاد کردن آن اعمال نیک خود را تا حاصل شود مراد از حسن ظن بخدا
و در شرعة الاسلام منع کرده از احضار عمل خیر و شر در آن وقت و گفته که یاد کردن اعمال در آن وقت
باز میدارد او را از حسن ظن به پروردگار خود و از داشتن امید فضل در او تواند که محمول باشد
بر منع از یاد کردن اعمال خیر بطریق اعتماد بر آن و استحباب آن مر ثواب را و گرنه یاد کردن نکوئیها
خود بطریق علامت ثواب بموجب وعده مخبر صادق برای تقویت حسن ظن با اعتماد در حصول ثواب
بر مجرد فضل ممنوع نیست و علتی که بیان کرده منع آن را نخواهد و احادیث بسیار در فضل حسن
ظن وارد شده خصوصا در این هنگام و گفته اند که نشان سعادت آنست که در مدت حیات خوف
غالب بود و چون وقت موت در رسد بشارت امید غالب آید اما حدیث ایمان در این هنگام که ایمان
ایمان یاس خوانند باتفاق جمهور علما معتبر نبود و شیخ اجل در تکمیل الایمان گفته و در اخبار آمده
که هر یک در وقت موت جای خود را می بیند مومن در بهشت و کافر در دوزخ پس چون
کافر در آن حالت ایمان آرد این ایمان وی معتبر نباشد چه ایمان باید که بغیب و باختیار بنده
و قصد و امتثال امر مولی و اطاعت فرمان وی تعالی باشد و ایمان این حالت ایمان بغیب
نبود بلکه اضطراری بود چنانچه روز قیامت همه کافران فریاد بر آرند که ربنا ابصرنا و سمعنا

فارجعنا نعمل صالحا انا موقنون خدا اوندا دید ه ما بینا شده وگوش ما شنوا گشت و یقین دانستیم که آنچه پیغمبران تو خبر داده بودند حق است مارا باز دنیا باز فرست تا عمل صالح کنیم و مستحق ثواب شویم این ایمان و اقرار و اعتراف بحق در آن وقت فائده ندارد و تمامه اہل حق از اول تا آخر اتفاق دارند که ایمان یاس مقبول نیست در حدیث آمده است که ان اللہ یقبل توبۃ العبد مالم یغرغر غرغره کنایه از حالت موت شدت و سکرات و رسیدن روح در حلقوم است و در قرآن مجید میفرماید فلم یک ینفعہم ایمانہم لما راوا باسنا یعنی ایمان در ہنگام دیدن یاس و عذاب الہی نفع نکند و جای دیگر می فرماید ولیست التوبۃ للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدہم الموت قال انی تبت الان و شاید که استدلال باین آیت صحیح تر باشد چه احتمال دارد که مراد مرویۃ یاس در آیۃ سابقہ مشاہده علامات قیامت و طلوع شمس از مغرب باشد چنانچه بعضی مفسرین این آیۃ کریمه را بدان تفسیر کرده اند و این آیۃ اخیره که ما نیز خوانده ایم بصریح ندا میکند بعدم قبول توبه و ایمان در وقت حضور موت کما لا یخفی و بدانچه از دلیل و نصوص ذکر کردیم ظاہر شد که توبه از معاصی نیز در حالت یاس و غرغره مقبول نباشد چنانچه ایمان و مذہب اکثر اشاعره و ماتریدیه و علما و فقہا نیز ہمین است و نزد بسیاری از علما توبه یاس مقبول است ولیکن ایمان یاس باتفاق و اجماع مقبول نیست انتہی و اما آنچه در شرح مواقف از آمدی نقل کرده صریح در آنکه توبه کسی که مشرف بر موت و در مرض مخیف بود صحیح است باجماع سلف ولیکن توان گفت که این نحالت یاس و غرغره و حضور موت است بلکه مراد پیش از انست و در مواقف در اینصورت نیز تردد گفته بر خلاف نقل آمدی و ہمچنین در شرح مقاصد گفته ظاہر از کلام پیغمبر صلعم قبول توبه است مادام که ظاہر نشود علامات موت و از علامات احتضار انست که سست شوند ہر دو پای او بیس استاده نشوند و کج شود بینی او فرو نشیند میان گوش و چشم و دراز شود جلد او تا آنکه دیده نشود در از نرمی و شکن و بلند شوند ہر دو سیاہی چشمان او و بروند بسوی مژگان بالا و فراہم آید زبان بر بیخ خود کما ہو المعروف فی المشاہد و المذکور فی الفتاوی و مسنون است برای محتضر که گردانیده شود روی او بسوی قبله و بر پہلو راست کرده شود اگر شاق نباشد و گرنه گذاشته شود بر حال او و لیکن

گردانیده شود سر و پای او بسوی قبله و مختار نزد الکرخی از مشایخ استلقا است یعنی بر قفا خ
نمودن زیرا که این اسان کننده تر است بر آمدن روح را از بدن لیکن بلند کرده شود سر او را
قدری از زمین تا روی وی بسوی قبله گردد و شاید که وجه اسانی آن باشد که استلقا سخت سست کنندهٔ
است اعضا را از اوضاع دیگر پس مددگار تر باشد خروج روح را چنانکه مجرب میباشد مر خواب را که برادر
موت است در محیط گفته که اضطجاع شرعی بر چند وجه است یکی وقت نماز در حال شدت مرض که طاقت
قیام و قعود ندارد نماز گذارد در حالی که مضطجع باشد بر قفا و پا بجانب قبله و این وضع در ینجا اولی
است از آنکه بر پهلو باشد دوم وقتی که نزدیک شود از موت اضطجاع کرده شود بر پهلو و نیز مختار
استلقا است سوم وقتی که نماز گذارده شود بر میت اضطجاع کرده او را بر پشت بحیثیتی که عرض بجانب
باشد چهارم در لحد اضطجاع کرده شود بر جانب راست رو بقبله همچنین رسیده از علما وارده است
و در نهایه نقلا عن شرح الطحاوی دو قسم زیاده کرده استلقا در حال مرض عرض بقبله و اضطجاع
میت در حال غسل دانسته بر نقطه نماز مریض مستحسن داشته و باید که برادران محتضر و دوستان
او بخوانند نزد وی با واز بلند در حالت نزع پیش از غرغره روح در گلو شهادتین را اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و نگویند او را که بگو مبادا از تنگی حال ابا کند و الحاح نکنند
در خواندن آن بر وی بخوف آنکه مبادا دل تنگ شود از آن پس اگر بگوید محتضر یکمرتبه
کفایت میکند او را دوبار نکنند تا دام که تکلم نکند بعد از آن بکلامی دیگر چه غرض از این تلقین
آنست که آخر کلام او کلمهٔ شهادت باشد و آن خود بیکمرتبه حاصل گشته و بسا آنکه میگوید
آنرا آهسته نمیشنوند دیگران یا میگوید بدل و عاجز می آید از جنبانیدن زبان و این قدر نیز کفایت
می کند او را نزد پروردگار کریم که عالم السرائر و الخفیات است و اگر ظاهر شود در آن وقت از وی
چیزی از کلمات کفر حکم کرده نشود بکفر او و معامله کرده شود با وی چون معامله مسلمین از جهت حمل کردن
آن بر زوال عقل و لهذا اختیار کرده اند بعضی از مشایخ که میرود عقل او پیش از موت و باید که تلقین
کنندهٔ متهم نباشد بخوشی از موت او و معتقد خیر باشد در وی و این تلقین اگرچه از عبارات

بعضی استحباب آن مستفاد میشود اما در نهایه نقلا من شرح الطحاوی و دیگر شروح و فتاوی
بوجوب آن تصریح آمده و مستحب است خواندن یٰسین و حضور خوشبوی و اہل خیر و صلاح نزدیکی و سے
حائض و نفساء و در بحر رائق و قاضیخان تجویز کرده و لا یمنع و لا باس گفته است و شاید که اول محمول
بر مستحب و اولی باشد و از علامات حسن خاتمه تبسم کردن میت است وقت موت و اشک
جاری شدن و عرق پیشانی و خشکی لب و انتشار ہر دو سوراخ بینی و اگر آواز کند مانند آواز کلو
گرفته و سرخ رنگ گردد و کف کند پس این علامات عذاب است نعوذ باللہ منه چنانکه در حدیث مرفوعا
آمده و مکروه ندارند سختی موت را ہیچکس از مسلمانان چه شدت سکرات موت از سید الاولین و الآخرین
صلوات اللہ و سلامه علیه با تواتر است مرویست از عایشه صدیقه رض که مکروه نداریم شدت موت ہیچ یکی را
و نبرد اینی غبطه نکنیم با سانی آن کاہی بعد از آنکه دیدیم شدت موت پیغمبر خدا صلعم و در حقیقت شدت موت
حکمت و رحمت است در حق مسلمانان که اگر گنہگار است کفارت گناہان شود تا از این انتو بگاه فانی پاک
بر آید و اگر صالح است باعث رفع درجه گردد چنانکه بسیاری از احادیث بران ناطق اند و این نقص و عذاب
نیست چنانکه عامه جہلا فہمند حاشا چگونه نقص باشد چیزیکه در حق انبیا که مقربان درگاه حق اند نازل شده
خصوص سید المرسلین که انتخاب نسخه عالم اند صلعم در حدیث آمده سخت ترین مردم از روی بلا انبیا اند پس
از ان کسی که تلو مرتبه ایشان باشد پس ہر کسی که تبع آن تالیان باشد و ہمچنین درجه بدرجه و اما کافر
پس از این مصلحت دور تر است اگر بچشد آنرا پس اول عذابی است که مستحق او بوده و اگر آسان رود
پس مکافات حسنه او ست که درین دنیا یافت و در دار الجزا عقوبت محضه متحقق شود **فصل**
دوم در احکام امور متعلقه موت چون بمیرد میت فرو خوابانند ہر دو چشمان او را و به بندند ہر دو کله او را
بعصابه پہنا شروع کنند از زیر کله ما بین در بطن دہنه آنرا بالای سر او دہند تا تمام از راحبامه
و آنحضرت صلعم در قتیکه وفات یافت پوشیده شده بجامه حبره یعنی بردیمانی مخطط و بگوید فرو خوابانند
چشمہای میت نزد این عمل بسم اللہ و علی ملة رسول اللہ اللہم یسر علیه امره و سہل علیه ما بعده
و اسعده بلقائک و اجعل ما خرج الیه خیرا مما خرج منه پوشیده کردم بنام خدا و بر دین پیغمبر خدا

خداوندا آسان گردان بر وی کار او را و سبک کن چیزی را که پس از مرگ است و نیک بخت کن او را
بلقای خود و نیکو دان چیزی را که بر آمده است بسوی بهتر از چیزی که بر آمده است و در صحیح مسلم
روایت است در آمد آنحضرت صلعم برای ابی سلمه در حالی که باز مانده بود چشم او پس فرو خوابانید آنحضرت صلعم چشم او را
و ذکر نمود اللهم اغفر لابی سلمة و ارفع درجته فی المهدیین و اخلفه فی عقبه فی الغابرین و اغفر لنا و له
یا رب العالمین وافسح له فی قبره و نور له فیه خداوندا بیامرز ابی سلمه را و بلند گردان درجه او را در آنکسانیکه
راه راست نموده شده اند و خلیفه شو او را در باقی ماندگان او که اهل و عیال او شوند برعایت مصالح
و حفظ ترتیب و بیامرز ما را و او را ای پروردگار عالمیان و کشایش ده و روشنی کن برای او در قبر
او در مجتبی گفته سزاوار است که یاد کنند او را بر سبیل الیسر و دعا کنند بدان و مکروه است خواندن
قرآن نزد میت تا آنکه برداشته شود بسوی غسل گاه او کذا نقل من التبیین و آنچه در تحفه نقل کرده که خوانده
شود نزد وی قرآن تا آنکه برداشته شود مراد از آن برداشته شدن روح است از بدن میت بسوی
منتقل کذا فی البحر الرائق و نرم کرده شوند بندهای چنانچه گردانیده شوند هر دو ذراع او بسوی هر دو بازو
پس از آن کشیده بحال خود گردانیده شوند و همچنین گردانیده شوند انگشتهای هر دو دست بسوی
هر دو کف دست پس کشاده شوند هر دو ران او بسوی شکم و هر دو ساق بسوی هر دو ران پس کشیده شوند
کذا فی الجوهره و مستحب است که دور کرده شوند از وی پارچهای که مرده است در آن و پوشیده شود
او را بجامه دیگر و گذاشته شود بر چیزی بلند از لوح و تخت تا نرسد او را تری زمین پس متغیر گردد
بوی او و نهاده شود بر شکم او پاره آهن تا کلان شکم نشود کذا فی السراج و مستحب است که آگاه نموده
شوند همسایها و دوستان او تا ادا کنند حق او را بنماز و دعا برای وی کذا فی الجوهره و بعضی متاخرین
مخصوص داشته اند این را بمیتی که عالم بوده یا زاهد و بعضی مکروه داشته اند این ندا را در بازارها مطلقا
کذا فی السرخسی و در محیط گفته اصح آنست که لا باس است و مستحب است که شتابی کرده شود بقضای
دین او و وصیت او و بری کردن او از آن و به ساز کردن آن تجهیز او چنانچه می باید از وقت موت تا دفن
و دور نکرده شود و در حدیث آمده خوش میت وقت نکاه باید که تعجیل نکنند مگر در قبر او خود با

چندی تا یقین آید بموت کذا فی الجوهره زن حامله اگر مرده و بچه در شکم او حرکت میکند بقول امام محمد شق کرده شود شکم او از جانب چپ و برآورده شود بچه را و رعایت نمیکنند در این صورت بجز این کار کذا فی قاضیخان و گفته اند که همین فتوی داده بود امام اعظم رض در زمان خود و بچه برآمد و زیست و نام نهاد نداو را محمد ابی حنیفه و در تجنیس دلیلی عجب برای اختیار شق از جانب چپ ایراد کرده که مرویست که بتحقیق پیدا کرده شد حوا از ضلع ایسر آدم پس معلوم شد که ولد در جانب چپ میباشد و اگر بگلو فرو برد زنی مروارید را و بمیرد و نگذارد مال را که وفا کند بدان واجبست بر وی قیمت ان و شق کرده نشود شکم ان و در اختیار عدم شق را در این صورت منسوب بامام محمد نموده و گفته که جرجانی از اصحاب ما روایت کرده که شق کنند چه حق مظلوم مقدم است بر حق ظالم و در فتح القدیر اولویت همین شق قائل شده از برای انکه حق احترام آدمی زایل شد بتعدی او

فصل در احکام غسل میت و انچه بدان متعلق است ابن همام گفته غسل میت فرض است باجماع در غیر شهید و در غیر خنثی مشکل چنانکه پیشتر معلوم شود و چون فرضیت او از برای ادای حق میت است فرض کفایه شد زیرا که در ادای این حق فعل بعض کافیست و قهستانی سنت موکده گفته و معنیش آنست که ثبوت آن بسنت موکده است یا انکه طریقه ایست که از وقت آدم مسلوک است و قول بوجوب نیز محمول بر فرض است و اطلاق واجب بر فرض سائغ است در محاورات اگرچه حنفیه فرق کنند و واجب همین یک مرتبه است و تکرار سنت است و اختلاف کرده اند در سبب وجوب اکثر برانست که از جهت نجاست نیست که حلول میکند در وی بموت زیرا که انسان نجس نمیگردد و از جهت کرامت وی بلکه از برای حدث است چه موت سبب استرخای مفاصل و زوال عقل است و لیکن در حی اختصار کرده شد بر اعضای اربعه از جهت حرج از برای تکرر سبب در حیاة و بعضی گفته اند که سبب غسل نجاست میت است زیرا که آدمی حیوان دموی است و هر حیوان دموی متنجس میگردد بموت و لهذا اگر یکی میت را بخود بردارد پیش از غسل صحیح نیست نماز او بخلاف برداشتن محدث و در رد ازابی هریره آمده که بتحقیق مسلمان نجس نمیشود نه در حالت حیوة و نه حال ممات اگر این

تیمم باشد مرجح اول شود و نیز اختلاف است که نیت شرط است در غسل میت یا نی ابن همام
گفته ظاهر آنست که شرط است برای اسقاط وجوب از مکلف نه برای حصول طهارت میت
چه حصول طهارت باب تعلیقی است و پوشیده نماند که وجوب غسل میت بر احیا و تکفین لذاته نیست و گرنه
بر همه کس فرض عین می شد بلکه نظر بعله حدث یا نجاست میت است و هرچه واجب شود نظر بغیر
بارتفاع آن مرتفع میگردد چنانچه در اصول محقق شده پس چون فرض کردیم که طهارت میت
حاصل شود باب بسبیل اتفاق باید که غسل بعد از ان واجب نباشد بر دیگران و ساقط شود از ایشان
پس که علت وجوب نماند چنانکه جهاد که فرض کفایت است از برای دفع شر کفار چون فرض
کنیم که شر کفار خود بخود مرتفع شود بموتشان یا باسلام جهاد واجب نگردد و اگر سقط شود و بعد
مولود باحساس آواز یا حرکت و آنچه بدان ماند شهادت داد بر حیات او نام نهاده شود و غسل داده
شود و اگر علم حیاتش حاصل نیاید هیچ از ان کرده نشود و در خرقه پیچیده دفن نماید در ظاهر روایت
از ائمه ثلثه و در روایتی از امام محمد آمده که چون ظاهر شود تمام خلقت او غسل داده شود اگرچه تسمیه
و نماز نکنند و در هدایه بر سبق اخذ کرخی همین را اختیار کرده و بعضی تسمیه را نیز اختیار کرده اند
و در غسل سقطی که تمام نشده خلقت او اختلاف است مختار آنست که غسل دهند و در جامه
پیچیده دفن نمایند همچنین است در قاضیخان و نیز اختلافست در آنکه سقط روز محشر محشور شود
یا نه بعضی گفته اند که امید شده است در روز محشر محشور شود و الا فلا و اگر یافته شود نصف تن میت که
در وی سر است غسل داده شود و گرنه غسل نه دهند زیرا که نصف اعلی که در وی سر است بجهت ترجیح
سر در حکم اکثر است کذا فی البدائع والمضمرات و کسی که در یافته نشود حال او که مسلمان است یا کافر
پس اگر باشد بر وی چیزی از سیمای مسلمین یا آنکه در دار الاسلام باشد غسل داده شود و الا فلا
کذا فی معراج الدرایه و تفصیل آن در فصل دفن مذکور گردد ان شاء الله تعالی و اگر باغی که از
اطاعت امام حق بیرون آمده یا راه زن و یخوان کشته گردد غسل داده نشود و بعضی گفته
اند که این حکم مخصوص است بصورت قتل در حالت محاربه و اگر بعد ثبوت حد امام بر آنها

کشته گردد غسل داده شوند و فتوی مشایخ بر همین است و کسی که میکشد مردم را گلو گرفته غسل
داده نشود و کشتگان جانب جنگی حکم ایشان مانند حکم اهل بغی است به تفصیلی که مذکور شد کذا فی المحیط
السرخسی و کسانیکه در مصر بشب مکابره نمایند بسلاح بمنزله قطاع طریق اند و کسی که قتل کند نفس خود را
بخطا مثلا قصد کرد زدن شمشیر را بدشمن خود و انداخت بروی پس رسید به نفس او را در مرد غسل داده
شود کذا فی الذخیره و اگر تقیه مکث نیز در غسل اختلاف نیست در میان علماء ثلثه بلکه خلاف در نماز است
و بیشتر خواهد گرد و سزاوار است که غاسل با وضو باشد و اگر محدث بود نیز جائز است بلا کراهیت و اگر
جنب باشد یا حایض نیز جائز است لیکن بکراهیت و در شرعیت غسل از غسل میت اختلاف است بعضی
و بعضی گفته اند وضو و مالک و شافعی و احمد گفته مستحب است نه واجب و از عبد الله بن مبارک آمده لا غسل
ولا وضوء کذا ذکره الترمذی و شیخ در شرح سفر السعادت گفته و امام ابو حنیفه بر همین است و مستحب
است که غاسل نزدیکترین مردم باشد بنسبت میت و اگر اینچنین کس عالم نباشد باحکام غسل باید
که دیگران از اهل امانت و تقوی متولی شوند و باید که ثقه باشد که استیفا کند غسل را بر وجه مشروع
و پوشد آنچه بیند در وی از بدی و فاش و آشکارا کند هر چه مشاهده نماید از خوبی پس اگر بیند
چیزی را که خوش بدارد از درخشندگی رو و خوشبوئی و مثال آن مستحب است که حکایت کند بمردم
از آن و اگر ببیند مگروهی را از سیاهی رو و بدبوی و مانند آن جایز نیست و را اظهار آن بر هیچ
یکی مگر آنکه میت معلن باشد به بدعتی پس باک نیست اگر ظاهر کند بدعتش را بمردم تا ایشان خود از
بدعت منزجر شوند و عبرت کنند و افضل آنست که غسل دهد میت را بی مزد و اجرت در حدیث آمده
کسی که غسل دهد میت را بخشنده میشود مر او را هفتاد مغفرة که اگر یکی از ایشان قسمت کرده شود
بر تمام خلایق هر آئینه وسعت و کفایت کند ایشان را پس این قسم اجر عظیم را بگرفتن اجرت
سهل رایگان و برباد ندهد و اگر درخواست کند اجرت را پس اگر نیست آنجا دیگری که متصدی
غسل میتواند شد جایز است گرفتن اجرت و گرنه جایز نیست کذا فی ظهیریه و بگوید غاسل غفرانک
یا رحمن تا آنکه فارغ شود از غسل و نهاده شود میت را بر سریر که کرده ابینده باشند گرد او مجمره را

بیش از یکی یا سه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه و زیاده از آن نکنند بروی و باید که نزد غسل نیز در
مجمر عود بسوزانند تا از پراگندگی بوی بد از میت پناه باشد و کیفیت وضع نزد بعضی اصحاب
آنچنانست که در حال نماز هنگام مرض بود و پیش ازین اشاره گذشت و نزد بعضی که نهاده
میشود در قبر و سرخسی گفته اصح آنست که نهاده شود بهر قسم که آسان باشد و مستحب است پرده
گرفتن بر موضعی که غسل داده میشود در ان تا نبیند او را اگر غاسل ورد و گار او و چون خواهند
که غسل دهند برهنه کنند میت را نزد مشایخ ما حنفیه خلاف مر شافعی را که غسل در ثیاب که پیغمبر خدا را
ما ازواست مخصوص بجناب خاص وی دارند و واجبست که ستر کنند عورت او را و در مقدار ستر عورت
اختلافست در هدایه و خلاصه گفته صحیح آنست که ستر کنند عورت غلیظه را از هر دو ران و در کافی
و زیلعی گفته همین است ظاهر روایت و در محیط و نوادر و قاضیخان و ملتقط از زانو تا بناف احتیاط
کرده و تواند که مراد از اول قدر کفایت باشد و نه بیند مرد بسوی ران مردی در غسل و نه زن بسوی
عورت زن و دیدن احد النوعین بسوی آخر بطریق اولی ممنوع و محظور باشد و غسل با آب گرم
بهتر است نزد ما و باید که برگ کنار و اشنان جوش دهند برای مبالغه در طهارت و اگر میسر
نباید پس آب خالص کفایت کند و نزد شافعی با آب سرد کنند و جوش ندهند و استنجا کند غاسل باین
نهج که پیچد غاسل بر دست خود جامه و بشوید شرمگاه او را بواسطه آن جامه زیرا که مس عورت میت
حرام است چون مس عورت حی پس وضو کنانند مانند وضو نماز لیکن آنکه در دهن و بینی آب اندازند
بر خلاف قول شافعی چرا که بر آوردن آب از آن هر دو متعذر است ولیکن مستحب گفته اند و بعضی
علما که نگردانند غاسل جامه را بر انگشت خود و در آرد آنرا در دهن او و بمالد بان کام و دندان
و لبهای او را و نیز در آرد در هر دو سوراخ بینی را و صاف کند و شمس الائمه حلوانی گفته که همین
است عمل مردم درین زمان کذا فی المحیط البرهانی و شروع کند بشستن روی او و شستن
هر دو دست و در شرح مجمع اختلافست صحیح آنست که کنند و تاخیر نکنند در شستن پای
کذا فی التبیین و شمس الائمه گفته که وضو در حق بالغ است و کودکی که میداند نماز را

واما خطمی که شنیده اند از ان پس غسل داده شود اورا بی وضو چون فارغ شود از ان بشوید
سر و ریش اورا اگر موی داشته باشد بخطمی عراقی اگر میسر شود و اگرنه اکتفا بصابون کنند
و شانه نکنند مویها را پس از ان اضجاع کنند او را بر پهلوی چپ او تا شروع در غسل بجانب
راست شود پس غسل دهد او را اولا باب گرم خالص تا انکه برسد اب بجانب چپ او که بتخت
ملصق است و این یک غسل شد و بعد از ان اضجاع کنند او را بر پهلوی راست او پس غسل
دهد بابی که جوش داده شده است با برگ کنار و اشنان تا انکه برسد آب بجانب راستش
که بتخت ملصق است پس از ان بنشانند او را و متکی گردانند بخود و بمالد شکم او را بنرمی پس اگر براید
از ان چیزی بشویند او را و اعادت نکنند غسل او را و نه وضو را از سر نو بعد از ان باز بر پهلوی
چپ اضجاع نماید و بریزد ابی را که در وی کافور است و تمام کنند بدان هر سه عدد غسل را
و ترتیب آبها باین نهج از ان وجه است که تا تر شود اولا باب صرف انچه بر بدن اوست از چرک
پس تمام شود قلع ان باب برگ کنار پس از ان خوشبو کنند بدن را باب کافور و اگر میت
اماسیده باشد و متعذر شود مسح شکم کفایت می کنند ریختن اب بروی و چون فارغ شود از ریختن
اب بپیچند او را بجامه پس قمیص بپوشانند و بسط کنند کفن را بنحوی که در محلش مذکور گردد و بنهند
میت را بران و بمالد بر سر و ریش و سایر بدن او حنوط را که مرکب میشود از خوشبوها چون ارگجه
و هر چه از خوشبو میسر شود سوای زعفران و ورس که در حق مرد جایز نیست و زن را درست است
و کافور را بر جاهای سجده که هفت اند جبهه و هر دو دست و هر دو زانو و هر دو پا و گرفته نشود
ناخنهای دست و پا و نه مویهای او از هر جا که باشد مگر انکه شکسته بود پس درینصورت
باک نیست و رد و دور کردن ان و دفن کرده شود میت بجمیع انچه بروی بود از اعضا
و اجزای او و استعمال پنبه در باب غسل در روایت ظاهره نیست و در روایتی از ابحنیفه
گردانیدن ان در منخرین و دهن آمده کذا فی فتح القدیر و در تبیین گفته که باک نیست
بگردانیدن پنبه بر روی میت و پر کردن دریچهای او بوی مانند قبل و دبر و هر دو گوش

و دهن و بینی و اصبعان لفته گردانیدن چیزها در قبل و دبر تیمم داشته‌اند اجنبی علما و حکم زن
در حق غسل مانند حکم مرد است ولیکن ارسال کرده نشود مویهای سر او را بر پشت او بلکه گذاشته
شود بر سینه اش چون غسل دهد مرد مرد را و زن زن را و غسل نه دهد یکی از آن دو نوع مختلف دیگر
را و اگر میت کودک باشد و محل شهوت نبود جایز است که غسل دهد آنرا زنی و همچنین رخصت
که غیر مشتها باشد روا است که غسل دهد او را مردی چرا عندنا الی اینها حکم عورت ندارند و کسی
که نیل او بریده یا مرد و خصیه اش را کشیده باشند مانند مرد سالم است در عدم جواز غسل زن
او را و بالعکس و جایز است زن را که غسل دهد شوهر مرده خود را اگر حادثه نشده است بعد
موت او چیزی که موجب بینونت و فرقت باشد میان زن و شوهر مانند بوسه گرفتن پسر یا پدر
شوهر او از آن و اگر همچنین حادثه شده جایز نیست مرد را که غسل دهد کذا فی الخلاصة و غیرها
و همچنین اگر طلاق رجعی دهد شوهر زن خود را و بمیرد در زمان عدت او غسل دهد زن شوهر خود را
برابر است که منقضی شود مدت عدت پیش از غسل یا باقی ماند کذا نقل سے فتاوی عالمگیر
و غسل دهد زن شوهر مرده خود را نزد مشایخ ما حنفیه در هیچ حال و زن یهودیه و نصرانیه چون زن
مسلمه است در جواز غسل شوهر مسلمان خود را ولیکن قبیح است چنانچه زاهدی گفته و اگر نباشد
نزد زن مرده زنی دیگر که غسل دهد او را بجای غسل تیمم کناند اجنبی بجامه یا پاره که بر دست گیرد
و بپوشد چشم خود را از دیدن هر دو دست او و همچنین مرد در حق زن خود تیمم بجامه پاره کناند
لیکن پوشیدن چشم او را لازم نیست و در این صورت فرق نیست در آنکه زن پیر باشد یا جوان
کذا ذکره قاضیخان و اگر بمیرد داه شخصی که استیلاد کرده باشد از وی یا آزاد کرده باشد او را از پس
مرگ خود یا مکاتب کرده باشد یا حائض باشد از این چیزها نمیرسد مولی را که غسل دهد و همچنین اگر
مولی بمیرد نمیرسد آن جاریه را که غسل دهد و اگر بمیرد مردی و نباشد آنجا مردی دیگر که غسل دهد تیمم
بانیا خواه او را زن او یا داده و دیگری بی توسط جامه کذا فی الخلاصة و از معراج الدرایة نقل کرده
که تیمم کناند او را ذو رحم محرم یا زوجه یا امه او بی توسط پارچه و غیر اینها بتوسط پارچه و نزد ابن رستم

درحق زوجه ظاهر است که مخالف است مر روایة عامه کتب فروع و اصول را که ناطق اند بجواز غسل
دادن زن شوی خود را چه تیمم بر تقدیر تعذر و عدم جواز غسل است و آن در صورت عضد زوج
متحقق نه یا رب مگر انکه در توفیق گویند که صورت مسئله عام است از انکه آب بهم باشد یا نباشد
پس برای وجه نظر بشق عدم تیسر آب است فافهم و اگر بمیرد مردی در سفر و با وی زنان باشند
و یک مرد کافر تعلیم کنند زنان احکام غسل را آن مرد کافر تا غسل دهد و همچنین اگر با زنان دختری
باشد که مشتهاة نبود و غسل میتوانند داد تعلیم کنند اورا و تخلیه نمایند میان او و میان مرده
و بر همین قیاس اگر بمیرد زنی و با وی زنی دیگر کافره و یا کودکی غیر مشتهی باشد تعلیم کنند
مردان اورا احکام تا غسل دهد کذا فی المضمرات و اگر بمیرد شخصی در سفر و میت الخاب تیمم کنانیده شود
و خنثی مشکل اگر مشتبه باشد حال او که مرد است یا زن بظهور علامات هر دو نوع دران بسبب
غلبه یکطرف اگر بمیرد پیش از انکه ظاهر شود امر او غسل نه دهد او را مرد و زن اگر مراهق است و تیمم
کنانیده شود او را و همچنین او نیز غسل نه دهد مرد و زن را چه در هر صورت شبهه تحقق حرمت کشف
عورت یک نوع بر نوع مخالف هست و مراهق مانند بالغ است در وجوب ستر عورت و اگر بمیرد
کافری و مر او را قریب مسلمان است غسل و کفن و دفن کند او را بلی مراعات سنة چنانچه
بشوید او را مانند شستن پارچه نجس و نه پیچد آنرا در جامه پاره و بکند کوی صغیر نه لحد و نهاده نشود در وی
بلکه انداخته شود کذا فی الهدایة و الجامع الصغیر للصدر الشهید و در جامع زیاده کرده و اگر قریب مسلمان
نباشد دفع کرده شود باهل دین او تا هر چه خواهند بوی کنند و در فتح القدیر و شرح جامع گفته جواب
مسئلہ اولی مقید است بصورتی که آن میت را غیر از قریب مسلم قریب کافر نباشد و اگر باشد
تخلیه کنند مسلم در میان هر دو کافر و خود پیروی کند جنازه را از دور و نیز ابن همام گفته که این وقتی
است که کفر آن میت بارتداد نباشد و اگر باشد کنده شود کوی صغیر و انداخته شود در وی
چون سگ و دفع کرده نشود بسوی کفار تا هر چه خواهند بوی کنند و اگر کافری را پسر مسلمان می
مرده باشد نگذارند او را که غسل دهد بلکه والی شوند او را مسلمانان و بر طریق سنت بیارند کذا فی النهایة

فصل چهارم در احکام تکفین کفن ساختن میت را فرض کفایت است پس اگر گذاشته
باشد میت مالی را واجب شود کفن در مال وی بقدر سنت که مذکور گردد و مقدم است بر دین وارث
و وصیت و اوام که متعلق نشده است بعین ان مال حق دیگری چون چیزی اگر گرو نزد دیگری نهاده یا دیگری
فروخته و هنوز بوی تسلیم نکرده و بنده که جنایت دیگری نموده و اگر نگذاشته باشد مالی را پس
کفن او بر کسی است که واجب بوده است بران نفقه ان مگر نزد امام محمد در کفن زوجه بر زوج
میگوید که بر تقدیر عدم ترکه زوجه لازم میشود کفن ان بر پسر او پس از ان بر انکس که لازم است
بران نفقه ان از اقربای او پس از ان از بیت المال و امام ابو یوسف لازم می کند تجهیز زوجه
بر زوج اگرچه مال گذاشته باشد و همین است فتوی چنانکه در غیر موضع واحد هست و در نوادر عبد
الرحمن در صورت یسار زوجه بروایتی دیگر از امام ثانی مخالف روایت اولی نیز اشارت است اما
مشهور و معمول علیه اول است و باتفاق واجب نمی شود کفن شوهر بر زن اگرچه زن مالدار باشد
و شوهر فقیر و چون متعدد شوند کسانیکه واجب است بر انها نفقه چنانکه در مباحث معلوم گشته پس وجوب
کفن بر انها بقدر میراث انها است از میت چنانکه وجوب نفقه بر انها بقدر میراث بوده و اگر نباشد هم
مر او را کسی که واجب بود بران نفقه او پس کفن او از بیت المال است و اگر از انجا هم میسر نیاید
پس واجب میشود بر عامه مسلمین و واجبست بر انها که سوال کنند برای وی از یکدیگر بقدر
احتیاج اگر دارند و کفن سازند پس اگر جمع کند مردی دراهم را برای تکفین پس فاضل شد از ان
چیزی اگر دریافته شود صاحب این فضل را که کیست واپس داده شود باو و اگر دریافته نشود او را
تکفین کرده شود بان فضل محتاجی دیگر را و اگر عاجز باشند از صرف ان بر کفن احدی تصدق کنند
انرا بر فقرا و اگر بمیرد در جای که نیست انجا مگر یکمرد که جز از یک جامه با خود ندارد اگر ان جامه مملوک
او است میرسد او را که خود بپوشد و تکفین نه نهد و اگر از بیت است کفن نماید و اگر یافته نشود چیزی
که بدان کفن نمایند غسل داده و اذخر بر وانداخته دفن نمایند و نماز بر قبر گذارند کذا فی الغیاثیه
و کسانیکه جبر کرده نشوند در حیوة او بر ادای نفقه چون بنی اعمام و عمات و اخوال و خالات

نیز جبر کرده نشوند بر اعطای کفن وی ذکره قاضیخان و چون باز بر کنده شد مرده از گور
و کشیده شد کفن او باز کفن داده شود از مال او بار دوم اگر باشد و اگر قسمت شده باشد
مال و میان قرضخواهان و وارثان و اهل وصیت و واجب میشود بر ورثه و باز گرفته شود ازانها
نه از دیگران کذا فی الخلاصه و در شرح نقض مسایل اللیث تعمیم حکم مسله در هر بار که احتیاج افتد تصریح
نموده و گفته پس اگر آن مرده فاسد نشده کفن ساخته شود بسه پارچه و اگر آماسیده است کفایت کنند
بیک پارچه انتهی و اگر فاضل نباشد ترکه از دین پس اگر قبض نکرده باشند قرض خواهان شروع
کرده شود بکفن و اگر قبض کرده باشند باز گرفته نشود ازانها چیزی و اگر خورده باشند مرده را درنده و
مانده باشد پس اگر از مال وی بوده عود کند بترکه و اگر از اجنبی و یا نزدیکی بود پس از هر که باشد بوی باز رسد
و کفن سنت در حق مرد سه پارچه است قمیص و ازار و لفافه و کفن کفایت دو پارچه ازار و لفافه و کفن
ضرورت هر قدر که میسر گردد پس اگر یافته نشود جامه که بپوشد تمام بدن را ضم کرده شود باوی چیزی
چون برگ و اذخر و اینها به ستر عورت کفایت نمی کند ذکره الزیلعی و نو و شسته و کهنه در کفن برابر است
کذا فی الخزانه و اگر بمیرد مردی و او را جز سه پارچه نیست که پوشیده است آنرا و بر ذمه وی دین است
کفن کرده شود دران و فروخته نشود جامها او از برای دین چنانکه در حال حیات اگر مفلس شود
و مراد از سه پارچه باشد که می پوشد آنرا از وی کشیده فروخته نشود از برای قضای دین نقله
ابن الهمام و حکم کرده نشود از کفن سنت اگر چه میت قرضدار باشد چنانکه در بعضی رسایل ذکر کرده و گفته
و علیه الفتوی و اختیار اهل المتون و نا آنرا در متون متداوله و در فتاوی معتبره دنیافتیم و مسئله
مشهوره که آنرا نیز در رساله ظهیریه نقل کرده که اگر ترکه اندک باشد و ورثه بسیار اولی کفن کفایت است
شاید بر خلاف آنست چه بر تقدیر کثرة دین که بر ورثه هم حق تقدیم دارد اولویة کفن کفایت بطریق
اولی باشد و به تحقیق تصریح کرده اند بعضی مشایخ که اگر باشد بران میت دینی که محیط باشد بمال
او میرسد غرما را که منع کنند ورثه را از تکفین میت بقدر سنت بلکه کفن داده شود بقدر کفایت
و ظاهر آنست که این تصریح مخصوص باشد بما سوای آنچه پوشیده است از آنچه در عمامه و ا باشد

معتبر و بمثل آن چیزی باشد که گذشت و کم کرده نشود در قیمت کفن از آنچه می پوشید و است
در حین حیاتش چنانچه و این را کفن مثل خوانند پس اگر پوشیدن میت را پارچهای که می پوشید آنرا در عید و جمعه پارچهای
دیگر که می پوشید آنرا در میان برادران و تجملات خود و دیگر که می پوشید آنرا در خانه
خود کفن دهند آنرا از جنس متوسط که در قیمت مانند پارچهای که در برادران می پوشیده باشند و بعضی
گفته اند که کفن داده شود بمثل چیزی که می پوشید آنرا در جمعه و عیدین و در فتاوی معتبره چون
خلاصه و قاضیخان و مختار الفتاوی و امثال این همین را اختیار کرده و در ابراهیم شاهی
نظر بفرق در لباس جمعه و لباس عیدین اعتبار کفن بلباس جمعه را اصح گفته و مختار ابی جعفر طحاوی آنست
که اعتبار کنند چیزی را که می پوشید آنرا برای زیارت پدر و مادر خود و حد قمیص از بیخ گردن تا قدم است
بی چاک گریبان که جانب سینه باشد و بی تریز و آستین و ازار از سر تا قدم و در مبسوط ازار و کر
گفته و مختار جمهور اول است و لفافه مانند ازار است بلا تفاوت کذا فی الشروح و در ظاهر روایت
در کفن دستار نیست و بعضی مشایخ مکروه داشته اند دستار را زیرا که مجموع اثواب کفن با دستار
جفت میشود و سنت طاق است و مستحسن داشته اند آنرا بعضی متاخرین برای علما و اهل شرف نه برای
دیگران و مرویست از ابن عمر رض که عمامه می بست میت را و وصیت کرده بود بوی و بهمین روایت
اخذ کرده اند بعضی مالکیه و باید که گردانیده شود ذنب عمامه یعنی شمله را بر روی میت برعکس حال
حیوة چنانچه از ابن عمر همین طریق آمده و بعضی گفته اند که اگر از ورثه یکی صغیر باشد عمامه نه بندند
میت را و کفن سنت زن را پنج پارچه است پیرهن و ازار و خمار که سربند گویند سر او را و خرقه که بندند بر دو پستان
او را اما قمیص زن باید که قدری چاک باشد بجانب سینه و آنرا درع خوانند و کفن کفایت ازار
و لفافه و خمار و در خلاصه قمیص و ازار و لفافه گفته و ابن همام عبارت هدایه را که ثوبان و خمار است
بقمیص و لفافه و خمار تفسیر کرده و اعتبار خمار را با عدم اعتبار ازار ترجیح داده و صدر شهید موافق اول است
و در جامع صغیر ثوبان را با ازار و لفافه تفسیر کرده و مقدار طول خمار دو گز و عرض یک شبر و عرض خرقه
از پستان تا ناف است و اولی آنست که تا ران باشد کذا فی الجوهره و بعضی طول خ[illegible] گز

و عوضش از زیر بغل تا زانو گرفته اند و جرقه که نهاده می شود بر عورت میت وقت غسل طول شی بلیغ
گرد عوضش دو گز پس هر که کم و زیاد کند از آن پس تحقیق تجاوز کرده از حد شرع و ظلم
نمود بر نفس خود کذا فی حاشیه چلپی علی شرح الوقایه و مکروه است که اقتصار کند در حق زن
بر دو پارچه و در مرد بر یک پارچه مگر نزد ضرورت و بعضر درت اگر ترکه بسیار باشد و ورثه اندک اولی
کفن سنت است مرد باشد یا زن و در عکس آن اولی کفن کفایت است کذا فی عامة الفتاوی
و اگر اختلاف کنند ورثه در تکفین پس گویند بعضی که کفن کرده شود در دو پارچه و بعضی در سه پارچه
کفن کرده شود میت را در سه پارچه از آنکه آن مسنون است کذا فی الجوهرة و کودک مراهق یعنی آنکه قریب
بلوغ باشد بمنزله بالغ است و دختر مراهقه بمنزله بالغه در جمیع این احکام و آنکه باین حد نرسیده
احب السنت که کفن کرده شود در دو پارچه ازار و لفافه و اگر در یک ثوب کفن کنند نیز جائز است کذا فی
البدایع و در قاضیخان و خلاصه گفته احسن السنت که کفن کرده شود در چیزی که کفن کرده می شود
در وی بالغ و اگر یک ثوب دهند نیز جائز باشد و در تبیین گفته اولی چیزی که کفن داده شود بان
صبی صغیر را یک ثوب است و صبیه را دو ثوب ظاهر آن است که از این قصور جائز نیست پس
روایة اولی که در جواز یک ثوب مطلق آمده محمول بر صبی ذکر باشد تا تعارض میان روایات
رفع امکن نشود و بالجمله اعتماد اهل جوامع بر روایت تبیین است و خنثی کفن داده شود مثل کفن زن
از راه احتیاط و هم از این جهت پرهیز کرده شود از آنچه پرهیز کرده میشود مرد در کفن از جامه سر
و ابریشم و معصفر و مزعفر و باک نیست زنان را که کفن کرده شوند بدان و اگر یافته نشود برای مرد مگر حریر
جائز است کفن بدان لیکن بحکم ضرورت زیاده بر یک ثوب نشود و جائز است از پنبه و کتان و
برد یمانی و امثال آن اگر چه برد ی مخطوط باشند مادام که مصور نباشد کذا فی القنیه و رنگهای دیگر
سوای معصفر و مزعفر که در حین حیات مشروع اند همه جائز است و خوشترین اکفان جامه های سفید
اند چنانچه در حدیث است بپوشید جامه های سفید را که آن بهترین جامه های شما است و کفن کنید در آن
مرده های خود را و تجمیر کرده شوند جامه های کفن پیش از آنکه گردانیده شود در آن میت را یکبار

یا سه مرتبه یا پنج مرتبه در یاده بر پنج بار نکنند و تبع آنچه بخور کرده نشود میت را سه موضع است
نزد خروج روح و نزد غسل و نزد تکفین و بعد از آن تبخیر نکنند کذا فی التبیین و اسم و جمره
مرد و زن برابر اند در تبخیر و کیفیت تکفین برای مرد آنست که گسترانیده شود اول لفافه بر بوریا یا بساط
دیگر و پاشیده شود بران خوشبو پس از ان بران لفافه ازار نیز انداخته شود و خوشبو پس تر
قمیص را همچنین پس از ان نهاده شود میت را بران و چاک کرده شود از میان قمیص پاره در
طول بجوی که شق بطرف دوش نماند و داخل کرده شود سر میت را دران و در عتبیه گفته و دوخته شود
و نهاده شود حنوط و کافور بجوی که در فصل سابق ذکر یافت پس از ان پیچیده شود ازار بر وی از جانب
چپ پس از ان از جانب راست چنانکه چادر را در حال حیوة می پوشند بعد لفافه همچنین و بسته شود
از بالای بجزی اگر خوف انتشار باشد و همچنین زن را کفن سازند و چون قمیص پوشانند موهای
سرش را دو گیسو کرده بر قمیص گذارند چنانکه در حیوة وقت مصیبت کنند و خمار بالای ان بر سرش
نمایند و منشور و پراگنده گذارند و خرقه بالای اکفان بندند و بعضی گفته اند در میان ازار و لفافه
و در بحر الرایق گفته ظاهر همین است و محرم و حلال در کفن برابر است نزد امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله و پوشیده
شود سر وی و روی وی و خوشبو مالیده شود و نزد شافعی و احمد مس طیب و ستر سر جایز نیست و اگر دو کس
در سفر بودند و بمیرد یکی از ان و صرف کند دیگری مال او را در تجهیز و تکفین او ضامن نشود مال را استحسانا
کذا فی الخلاصة **فصل پنجم** در احکام امور متعلقه بجنازه اولی آنست که پوشیده شود جنازه زن را
و مستحسن داشته اند گرفتن صندوق را برای وی نه برای مرد مگر آنکه ضرورتی واقع باشد چون خوف
باران و برف و شدت گرما و خوان و در حکم برداشتن جنازه در کتب تصریح نیامده و ظاهر آنست که آن
نیز فرض کفایت است زیرا چه مقدمه فرض صلوة و دفن است باید که بردارد جنازه را کسی که افضل
باشد و اگر کسانی به مزد و در متعین نمایند نیز جایز است و سنت در حمل جنازه آنست که بردارند آنرا چهار مرد
و هر یکی بطریق تناول و تناوب بگیرد هر چهار پایه او را و بردارد از هر طرف ده ده گام تا از
هر یک چهل گام حاصل آید و این قدر خود حاصل سنت که مشترک میشوند در وی هر چهار حاملان

وکمال سنت که در یکی از انها فقط متحقق شود آنست که بگیرد اول جانب راست پیش جنازه را که راست
میت است بر دوش راست خود تا آنکه همین شود ده قدم پس از آن مؤخر جنازه
از آنجانب تا ده قدم و بعد از آن پیش جنازه را از جانب چپ بر دوش چپ خود تا همان قدر پس
مؤخر جنازه را از آن ضلع همچنین و تمام کند عدد چهل را کذا فی غیر واحد من الفتاوی و در حدیث
آمده کسی که بردارد میت را چهل گام کفارت داده میشود چهل گناه کبیره و برای مکروه است برداشتن
دو کس آنرا مگر نزد ضرورت چون تنگی مکان و جز آن و برداشتن آن به پشت و چهار پایه نیز مکروه است
و باک نیست به برداشتن آن به دست و بالغ و صبی در جنازه برابر است مگر آنکه طفل شیرخوار باشد یا آنکه
جدا کرده باشند او را از شیر یا آنکه در عمر اندک تر باشد از این باشد چون بمیرد باک نیست که بردارد او را
مردی بر هر دو دست خود ولی جنازه پیاده باشد یا سوار و دست بدست گیرند مردم و بمنزل برسانند
کذا فی البحر والقنیه و باید که وقت برداشتن و بردن مقدم جنازه را پیش نمایند و تیز و شتاب برند
چنانچه در حدیث بدان امر وارد شده لیکن نه آنکه بدوند بحدی که اضطراب کند میت در جنازه
و متحرک گردد که آن مکروه است و پیروی کردن جنازه و همراه آن رفتن سنت است و گفته اند
که اگر نظر همسایگی یا قرابت یا اصلاح میت باشد از نوافل افضل است و مستحب است کسی را
که برود همراه جنازه مشی در دنبال آن نزد امام اعظم رح و ائمه ثلثه گویند پیش جنازه رفتن افضل
است و ترمذی و ابو داود از ابن مسعود آورده اند که جنازه متبوع است هر که پیش وی میرود
گویا که همراه وی نیست و مشی نکند در چپ و راست آن اگرچه جایز است در روایتی از امام چنانکه
جایز است مشی در پیش آن مگر آنکه دور روند از پیش جنازه یا همه کس پیش روند پس این مکروه است
و باک نیست بسواره رفتن در همراه جنازه و لیکن پیاده رفتن بهتر است و مکروه است که بسواره
پیش روند و در شرح منیه گفته مگر آنکه دور برود تا ایذا نکند به برانگیختن غبار لیکن در اینصورت
می باید که کراهت در رفتن از پیش جنازه باقی باشد و اگر پیش از جنازه بنماز گاه
روند بنشینند و انتظار کنند اثر از امام محمد مرویست که مکروه است و شمس الائمه گفته این نیست

که جنازه تنها ماند اما اگر در همراهیان جنازه کثرت باشد باک نیست بآن و کسی با جنازه بهتر است
کذا فی الخلاصه و مکروه است مشیع جنازه را بلند کردن آواز بذکر خدا و قرائت قرآن و در تتمه
و شرح منیه کراهیت تحریم گفته و بقول بعضی ترک اولی است و باید که ذکر کند و بخواند در نفس خود و از
ابراهیم نخعی مرویست بودند صحابه که مکروه میداشتند گفتن مرد را در حالی که میرود با جنازه استغفروا له
غفر الله لکم طلب مغفرت کنید برای وی بخشد خدا تعالی شما را و در تتمه گفته که خواندن قرآن
پیش جنازه در حال پیاده رفتن و گفتن همراهیان کل حی یموت هر که زنده است البته خواهد مرد
و بخوان بدعت است و مکروه داشته امام ابو یوسف سخن کلام را چیزی از امور دنیا و مستحب خاموش بود
و دراز کردن خاموشی را و در شرح طحاوی مسطور است بلفظ علی که حقیقت آن وجوب است ذکر کرده
و سزاوار است که بخشوع و فکر و اندیشه باشند در حال خود که چه چیز برای مرگ خود آماده کرده ایم و پند
پذیر شوند بموت و بچیزی که رجوع میت از دنیوی است و پیش می آید آنرا در حدیث آمده کفی بالموت
واعظا مرگ همسایه بواعظ بودن کفایت می کند و نه خندد که خنده درین وقت دلیل کمال قسوت
و غفلت است و شنید عبد الله بن مسعود مردی را که می خندد در راه جنازه پس گفت مر او را
آیا خنده میکنی و حال آنکه همراه جنازه کلام نخواهم کرد ترا بعد ازین گاهی و سزاوار نیست زنان را که بسوی
جنازه بر آیند بلکه در زمان ما مکروه است بکراهیت تحریم کذا فی شرح النقایه و اگر با جنازه زن نوحه گر
باواز بلند کنند باشد منع کرده شود از آن و اگر باز نیاید باک نیست مردان را که همراه جنازه
روند و بدل منکر دارند عمل او را در صلوة مسعودی گفته شمع بردن در پیش جنازه و گل پوشانیدن
بدعت و در بحر الرائق گفته پیروی کرده نشود با آتش در عود سوز و نه با شمع و مکروه است که پیش آید
مرد جنازه کافر را بروی خود و در خبر است بدرستی که در پیش او شیطان است که بدست او شعله ایست
از آتش و حمل کرده نبرند میت را از شهری بشهری کذا فی الخلاصه و الملتقط و اگر تا دو میل نقل
کنند لا باس به است زیرا چه مسافت راه قبرستان اکثر است که میرسد باین مقدار کذا فی
التجنیس و تفصیل این مسئله در فصل دفن مذکور کرده و انشاء الله تعالی و کسی که نشسته باشد

بر سر راه و بگذرد بر وی جنازه برنخیزد زیرا که قصد بردنش نماید و همچنین اگر قوم در نمازگاه باشند
پس آورده شود بجنازه صحیح آنست که پیش از نهادنش برنخیزند زیرا که قیام برای جنازه
منسوخ کرده شده است و بقول بعضی برخیزد هرگاه که ببیند و اگر نهاده شود جنازه بر زمین منزل
باک نیست نشستن در آن وقت کذا فی الخلاصه و سرخسی از محیط گفته بهتر آن است که ننشینند تا وقتی
که هموار نکرده باشند بر وی خاک را و سزاوار نیست که برگردند از جنازه پیش از نماز نیز برنگردند مگر
باذن اهل جنازه و لهذا گفته اند که اولی آنست که بعد از نماز اذن دهند مردم را اهل جنازه
در رجوع بمنزل خود تا بتکلیف حضور دفن باوجود موانع حوائج تضییع نکشند کذا فی الفتح
و در شرح منیه از محیط نقل کرده از حق آنست که گنجایش دارد ایشان را رجوع بی اذن اهل آن
و گفته اولی و اوجه همین است و هم از محیط است کراهیت رجوع بی اذن پیش از دفن است و بعد از دفن
میسر رجوع بی اذن بلا کراهیت و کسی که مشی کند چند قدم بدنبال جنازه بعد از نماز لازم نمی شود
بر وی رفتن همراه آن تا دفن اگرچه اذن داده باشند او را اهل جنازه و اگر نباشد میت را
ولی لازم نیست استیذان از هیچکس در رجوع کند هر کس که خواهد کذا فی خلاصة الفقه فصل
ششم در احکام نماز میت و صفت آن نماز جنازه فرض کفایت است اگر ادا کند آن را بعضی یک کس
باز یا زیاده مرد یا زن ساقط شود از ذمه همه و اگر ادا نکنند او را هیچ یکی همه گناهکار شوند و ابن همام
بر بودن آن فرض کفایت نقل اجماع کرده و در معراج الدرایه خلاف بعضی مالکیه در آن هم
قول بسنیت آن ذکر کرده و آنچه امام ناصر الدین در حسب المفتین گفته که نزد مشاهده جنازه فرض عین
شود بر هر که ببیند و بفعل بعضی از آن ساقط نگردد از دیگران و گفته که خلاف نیست علما را مرجح
یکی را مخالف آنست که در متون معتبره حکم بفرض کفایت مطلق آمده و مفاد دلیل فقها که برای
بودنش فرض کفایت آورده اند که مقصود از نماز جنازه ادای حق میت است و آن باداء بعض ساقط
میشود چون غسل و تکفین و نیز دلیل دیگر ایشان را که آنحضرت صلعم نزد حضور جنازه بیاران خود فرمود
نماز کنید بر صاحب خود و اگر فرض عین بودی آنحضرت صلعم چرا ترک کردی و نیز دلیلی دیگر را که آورده اند

که در واجب بودن نماز بر همه بطریق فرض عین حرج عظیم است بحدی که عمل محال عادیست پس
الکفایه بود و باشد در سقوط واجب از بعض چنانچه در جهاد و چه این دلیل فائده میدهد بودن این فرض
را کفایه مطلقا چه نیست آنانکه دیده اند آنرا و چه نسبت دیگران زیرا که در ایجاب آن بشاید
جنازه بر گذشتگان راه بطریق فرض عین حرج عظیم است خصوصا وقتی که نمازگاه دور تر باشد
و نماز گذارده شود بر هر مولود مسلمان که بمیرد صغیر باشد یا کبیر حر باشد یا عبد مگر باغی و راه زن
که پیش از ثبوت توبه امام بر اینها کشته شوند و قاتل پدر و مادر و نحو آن و اگر یافته شود اکثر بدن میت
یا نصف آن که در وی تمام سر است نماز گذارده شود بر وی و الا فلا کذا فی المضمرات و اگر نماز
گذارده شود بر اکثر باز گذارده نشود بر باقی اگر یافته شود کذا فی الایضاح و گفته است امام ابوحنیفه
چون بر آید بعض ولد و حرکت کند یعنی اثری از حیات و ظاهر شود بعد از آن بمیرد پس اگر اکثر میت
بر آمده نماز گذارده شود بر وی و اگر از نصف کم بر آمده گذارده نشود بر وی کذا فی البحر الرائق و اگر
نصف بر آمده ذکر نکرده امام محمد در کتاب حکمش را در بدایع گفته واجب که قیاس نماز بر نصف
میت باشد و تحقیق اندر روایات برابر آنکه اگر از شکم مادر مرده بر آید نماز گذارده نشود بر وی و همچنین
سقط که کم از چهار ماهه باشد نماز گذارده نشود بر وی باتفاق روایات کذا فی الجواهر الاخلاطی و ظهور
آثار حیات در حق جواز نماز ثابت میشود بقول قابله و مادر کذا فی المضمرات و لیکن ظاهر آنست که این
هر دو مقید باشند بعدالت چه در جمله مسائل شهادات فقها قائلند باشتراط عدالت و کسی که کشت
نفس خود را بخطا نماز گذارده شود بر وی بخلاف بقصد نزد امام ابوحنیفه و محمد رحمهما نیز همچنین است
و همین است اصح کذا فی التبیین و در جواهر اخلاطی نقل کرده که نزد قاضی ابویوسف کشنده نفس خود را
بقصد نماز گذارده شود بر وی اگرچه غسل داده شود و بعضی تفصیل کرده اند که اگر بسوزاند نفس خود
را نماز گذارده نشود بر وی و اگر گلو گرفته هلاک کند نماز گذارده شود بخلاف خناق که عادت بدان
گرفته نماز گذارده نشود بر وی و نیز ابویوسف رح گفته کسی که کشته شود بر متاعی که میگرفت
آنرا نماز گذارده نشود بر وی ذکره فی الایضاح و کسی که کشته شود بسبب حق شرعی

چون قصاص و رجم و تبران عمل کرده شود با وی آنچه عمل کرده شود با مردگان مسلمانان
و دیگر کسی که بر دار کشیده باشند او را از امام ابوحنیفه رحمة الله علیه در وی دو روایت است و در روایتی سلیمان
نماز گذارده نشود کذا فی قاضیخان و کسی که بیفتد در چاهی و دشوار بود برآوردن او نماز گذارده شود
بر وی بهمان حال و کسی که بمیرد در کشتی غسل و کفن داده نماز گذارده شود بر وی و گران کرده شود
او را به سنگی و انداخته شود در دریا کذا فی المعراج و در فتح القدیر قید کرده آنرا بصورتی که زمین
نزدیک نباشد و شرط صحت نماز جنازه اما در حق میت پس اسلام اوست تا آنکه جایز نیست بر کافر
اگرچه در کش مسلمان باشد و طهارت او بغسل و ستر عورت مادام که ممکن باشد پس اگر نماز گذارده شده
پیش از غسل و بعد از آن یاد کردند که غسل نداده اند اعادت کنند نماز را بعد از آنکه غسل
دهند و اگر دفن نیز کرده شده پیش از غسل و ریخته شد بر وی خاک و ممکن نشد برآوردن آن مگر
بکندن بروایتی نماز سابق جایز گردد از برای ضرورت و بروایتی دیگر از امام محمد اعادت کنند
بر قبر و در شرح منیه گفته اظهر همین است و باتفاق روایات غسل ساقط شود و اگر دفن پیش از نماز
واقع شود و ریخته باشند بر وی خاک را نماز گذارند بر قبر و تقدیر کرده اند بعضی نماز را بر قبر
تا سه روز از دفن و صحیح آنست که این تقدیر لازم نیست بلکه نماز گذارده شود مادام که دانسته
شود که میت ریزیده و اجزاء او از یکدیگر جدا نشده برای نظر باختلاف حال میت و زمان و مکان
در تفتیح و عدم آن کذا فی الفتاوی و همچنین اگر میسر نشود چیزی که بآن ستر عورتش نمایند دفن
کرده نماز گذارده شود بر قبر کما هو المفهوم من العنایة و از جمله شروط بودن میت پیش مصلی است
پس اگر غایب باشد یا خلف مصلی جایز نیست نماز و بودن او موضوع بر زمین پس اگر میت
محمول باشد بر دابه یا بر دستها جایز نیست نماز بر وی چنانکه جایز نیست اگر مصلی سواره گذارد چنانچه
در محیط گفته و قهستانی در این شروط در بودن میت بر زمین یا دستها تردید کرده و پس بر این
تقدیر مبنی که محمول بر دستها بود نماز بر وی جایز باشد و در غرایب و سراجیه فتوی بر اول است
و شرط نیست که مکان میت طاهر باشد کذا فی المضمرات و در فتاوی ناجیه گفته

اگر باشد میت بر جنازه شک نیست در جواز نماز یعنی در مکان ناپاک و اگر بغیر جنازه باشد
روایتی غیبت دران و در قنیه و قهستانی شرط طهارت مکان را در حق امام و میت هر دو گفته
و در قنیه شرط طهارت اثواب را زیاده کرده و در شرح ابی المکارم نیز طهارت کفن را شرط کرده
واما در حق مصلی پس همه آنچه شرط است از برای صلوة مطلقه از استقبال قبله و ستر عورت و طهارت
بدن و ثوب و مکان و نیت دران نیز شرط است و شرط نیست جماعت زانکه کفایت میکند ادای یکی
پس اگر بایستند بر نجاست در نماز و حال آنکه در هر دو پای او کفش است یا جورب جایز نیست نماز اگر
تنگ بسته باشند بخلاف و اگر کشاده باشند پس اختلاف است کذا فی الجواهر الاخلاطی و اگر نماز گذارد
به نیت مرد بگمان آنکه میت مرد است پس ظاهر شود که زن است صحیح نیست نماز و ظاهر آنست که در نماز خنثی
مشکل نیت زن کند کذا فی الاشباه و نیت نماز جنازه آنست که بگوید اللهم انی نویت ان
اصلی لله وادعو لهذا المیت خداوندا بدرستی که ما قصد داریم که نماز گذاریم برای تو
و دعا کنیم برای این میت کذا فی السراجیه و اگر در دل تفکر کند امام که ادا میکنم نماز جنازه را کفایت
میکند و اگر گوید مقتدی اقتدا کردم باین امام جایز میشود کذا فی المضمرات و رکن آن قیام است
و رابعیت ایستادن و تکبیرات کذا فی التحفه و ثانی نزد تحقیق اشبه بشرطیه است چنانکه استقبال قبله
در نماز مطلق و شرط بودن میت پیش مصلی چنانچه سبق ذکر یافت مخفی ازانست شیخ ابن همام گفته
که مفهوم از کلام فقها آنست که ارکان دعا و قیام و تکبیرات باشند از برای قول ایشان مثلا اگر گویند
حقیقت نماز و مقصود ازان همین دعا است و تکبیر اولی را شرط گفته زیرا چه آن تکبیر احرام است و این
او شبیه است پس اگر بی عذر نشسته گذارد جایز نیست اگر بعذر باشد جایز است و همچنین کسی
که هیچ نداند دعا او تکبیر گوید چهار تکبیرات جایز است نماز او و در فتاوی الحجی گفته که این وقتی است
که نباشد در آنجا کسی که تعلیم کند دعا را و در این قیاس است و هر کسیکه ترک کند تکبیر را
جایز نیست چنانکه اگر ترک کند رکعتی را از نماز دیگر و نهاده شود جنازه برای نماز بنحوی که سر شریف
جانب یمین امام باشد و پا جانب یسار و اگر خطا کرده برعکس نهاده باشند جایز است

و همچنین اگر نشسته کنند لیکن مکروه باشد کذا فی شرح المنیة و احسن آنکه موافق امام برای نماز جنازه برابر
سینهٔ میت است مرد باشد میت یا زن و اگر بایستند در غیر آن نیز جایز است و در روایتی از امام
ابی حنیفه رح بایستند از مرد مقابل میان او برای تسویه هر دو جانبش در نماز و از زن مقابل سینه
او تا دور باشد از عورت غلیظه اش و در روایتی بایستند مقابل وسط در هر دو صورت و مختار نزد جمهور
اول است و صفت نماز آنست که تکبیر افتتاح گوید پس بگوید سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک
وتعالی جدک وجل ثناءک ولا اله غیرک تسبیح میکنم ترا خداوندا به تسبیحی که لایق باشد بجناب قدس تو
و متلبس بحمد تو با برکت است نام تو و بلند تر است غنای تو و بزرگتر است ثنای تو و نیست معبودی بحق
سوای تو پس از آن تکبیر ثانی گوید و درود فرستد عقب آن بر پیغمبر خدا صلعم و این ثنا و صلوة پیشتر
دعاست که درین نماز اصل و مقصود است و اولی آنست که اختیار کند از صیغهای درود آنچه در تشهد
خوانند. کذا فی الفتح پس از آن تکبیر سوم گوید و دعا و استغفار کند برای خود و برای میت اگر کبیر باشد
و جمیع مسلمین و دعای موقت معین نیست برای این نماز بلکه هر دعای که بخواهد بخواند لیکن این
قدر باید که بامور آخرت بود و اگر دعای ماثور بخواند بهتر باشد و بود آنحضرت صلعم که میخواندند در
نماز جنازه اللهم اغفر لحینا ومیتنا وشاهدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا اللهم من احییته
منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان خداوندا بیامرز زنده ما را و مرده ما را که مسلمانانند
و حاضر ما را و غایب ما را و خرد ما را و بزرگ ما را و مرد ما را و زن ما را خداوندا کسی که زنده داری او را از ما پس زنده
دار او را بر اسلام و کسی که بمیرانی او را از ما پس بمیران او را بر ایمان و اگر میت صغیر باشد استغفار
نکند بروی و بگوید اللهم اجعله لنا فرطا اللهم اجعله لنا اجرا وذخرا اللهم اجعله لنا شافعا ومشفعا
خداوندا بگردان او را برای ما پیش رونده بسوی منزل تا که تیار کند اسباب معاش را خداوندا
بگردان او را برای ما اجر و ذخیره که بعاقبت بکار آید خداوندا بگردان او را برای ما شفاعت کننده
و قبول شفاعت کرده شده و بعد از آن تکبیر چهارم گوید پس از آن سلام گرداند بدو سلام
و نیت نکند در هر دو سلام میت را بلکه باول کسی را که جانب راست اوست و بثانی کسی

ازجانب چپ دست کذا فی قاضیخان وغیره ودر فتح القدیر هست نیز تجویز کرده ودر بیان تکبیر
چهارم و سلام دعا مستحب نیست در ظاهر روایة وبعضی مشایخ ما اختیار کرده اند بعد ازین تکبیر
ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار ای پروردگار عطا کن ما را در دنیا امر
نیک ودر آخرة جزای نیک ونگاه دار ما را از عذاب دوزخ ودر کافی وقنا برحمتک عذاب القبر
وعذاب النار گفته وقایم نشود بعد از نماز برای دعا کذا فی اکثر الکتب صاحب تحفه گفته زیرا که مشابه
زیاده است در نماز جنازه وبعضی گفته اند که چون منع در کتب بلفظ قیام واقع شده شاید که دران
اشارت باشد بانکه اگر نشسته دعا کند جایز باشد بلا کراهیة ودر تحفه مثل آن نیز بدعا نایستد زیرا چه
دعا می کند بدعای که او فرد اکبر است بودن دعا یعنی نماز جنازه کذا فی التجنیس وفاتحه ودعا
برای میت پیش از دفن درست است وهمین است روایة معموله کذا فی الخلاصة الفقه واما خواندن
سوره فاتحه در نماز جنازه بطریق ثنا ودعا لا بایت آن وخواندن بعضی صحابه این را در چهار نماز
شاید که همین طریق بوده باشد واگر بنیت قراءة خواند جایز نیست نزد ابوحنیفه ومالک زیرا که
این محل دعا وثنا است نه قراءة وثابت نشده از آنحضرت صلعم قراءة در نماز جنازه ودر موطا
از ابن عمر آمده که وی رضه قراءة نمیکرد در نماز جنازه کذا فی الفتح القدیر ورفع کنند هر دو دست
را در تکبیر اول پستر نهند دست راست را بر دست چپ چنانکه در نماز مطلق کنند ودر تکبیرات
دیگر رفع نکنند در ظاهر روایة از امام ما وبقول بعضی مشایخ بلخ رفع کرده شود در هر چهار تکبیر
واین قول ائمه دیگر است اما رفع صوت پس جایز نیست بچیزی از ثنا وصلوة ودعا بلکه مخافت
کند در همه مگر در تکبیرات که جهر کند ودران مختار همین است ومشایخ بلخ گویند سنت آنست که رفع
صوت اول مثالی زاو ثانی ثالث ودر همچنین از ابی یوسف مرویست که بخواند بین الجهر والمخافة
چنانکه در تجنیس نقل کرده اما رفع صوت بسلام پس در ظاهر روایة ذکر نکرده واز حسن مرویست
که بلند کرده نشود آواز بسلام در نماز جنازه ودر بدایع گفته که عمل بر خلاف قول حسن است
وشایع ومعروف در کتب عدم رفع است ودر کافی وشرح ابی المکارم نیز همانرا ذکر کرده

و امام و قوم در همه آنچه ذکر کردیم برابر اند و اگر حاضر شود مردی بعد آنکه تکبیر گفته باشد امام بر میت
او یک تکبیر یا دو تکبیر یا سه تکبیر خود شروع بتکبیر نکند تا که امام بحضور وی تکبیر دیگر نگوید و چون
تکبیر گوید امام بحضور وی متابعت کند او را و تکبیر گوید با وی و شروع در نماز کند همچنین است نزد امام ابی حنیفه
و محمد رحمهما الله و اگر انتظار نکند و پیش از تکبیر امام تکبیر گوید فاسد نمیشود نزد ایشان لیکن آنچه او کرده معتبر نشود
و نزد ابی یوسف تکبیر گوید برای افتتاح هرگاه که حاضر شود و انتظار نکند تکبیر دیگر امام را و متابعت کند
در تکبیرات باقیه و در شرح منیه گفته و بقول وی اخذ کنیم پس اگر امام یک تکبیر پیش از حضور او گفت
قضا نخواهد کرد چیزی را و اگر دو تکبیر گفته یک تکبیر قضا لازم شود نزد قاضی و نزد طرفین هر قدر که پیش
از حضور گفته قضا لازم شود و چون سلام کرد امام قضا کند پیش از برداشتن جنازه از تکبیرات
هر قدری که فوت شده متصل سلام امام پی در پی بی دعا و صلوة جائز و علماء ثلثه و اگر برداشته شود جنازه پیش
از تمام تکبیرات قطع کند پس اگر برداشته شود بر دستها و نهاده نشود بر دوشها بحسب ظاهر روایت تکبیر گوید
و قطع نکند و بروایتی از امام محمد اگر بزمین اقرب است تکبیر گوید و اگر بدوش اقرب است نگوید و اگر حاضر
شود بعد از آنکه تمام کرد امام هر چهار تکبیر را فوت شد او را نماز اگرچه پیش از سلام بود و بروایتی از ابی حنیفه
واضح همین است که داخل شود در تکبیر افتتاح گوید پیش از سلام امام پس از آن سه تکبیر دیگر گوید پیش از
برداشتن جنازه در مضمرات گفته و علیه الفتوی و اگر از ابتدا با امام حاضر باشد و فوت کند با وی تکبیر اول را
مثلا بتغافل تکبیر گوید برای افتتاح و با امام داخل نماز شود و منتظر نماند تکبیر ثانی امام را در قول سه
علماء رحمهم الله و اگر تکبیر اول با امام گوید و تکبیر دویم و سویم با وی فوت کند این هر دو فایت را اولا بگوید
بعد از آن تکبیر چهارم با امام شریک شود کذا فی الخلاصه و قاضیخان و نیز در قاضیخان است اگر امام
تکبیر پنجم گوید متابعت نکند او را مقتدی در این تکبیر مگر نزد زفر رح و منتظر باشد سلام امام را
تا سلام با وی گوید و در روایتی دیگر سلام دهد و انتظار نکند و مختار اول است و اگر سلام گرداند
امام بفراموشی بعد تکبیر سویم نیز متابعت نکند مقتدی بلکه تکبیر چهارم گفته سلام گوید کذا فی التاتار
خانیه و مستحب است که مصلیان چهل کس باشند که در وی قبول شفاعت این جماعت در حق میت

مکروه است و افضل آخر صف است بوقت نماز جنازه اگر هفت کس باشند سه صف کنند یک کس امام
شود و در صف اول سه کس پس ازان دو کس پس ازان یک کس و اگر شش کس باشند در صف اول
سه کس بایستند و افضل صفوف مردان در دیگر نماز صف اول است و در نماز جنازه صف آخر تا اظهار تواضع
و تواضع داعی است بقبول باشد کذا فی القنیه و غیرها و در صلوة مسعودی گفته در نماز جنازه هر چند از امام دورتر
ایستند ثواب زیاده تر یابد که نماز جنازه بر خلاف نمازها است و احق بامامت میت بادشاه است اگر حاضر شود
پس ازان قاضی پس ازان امام مسجد جامع پس ازان امام قبیله که امام میت بود وقت حیات پس
ازان ولی بترتیبی که در عصبات است یعنی اقرب میت اولی بامامت است از قریب چون برادر میت
نسبت بعم او مگر پدر و پسر که در اینها ترتیب بعکس عصبات است چنانچه معلوم شود و در اکثر متون ذکر امام جمعه
ساقط است و ابن همام در جوامع الفقه گفته که امام مسجد جامع اولی است از امام حی و بروایت حسن از ابی
حنیفه امام اعظم یعنی خلیفه اولی بامامت است اگر حاضر شود و اگر حاضر نشود پس امام شهر و اگر این نیز
حاضر نشود پس قاضی و همچنین بعد ازان صاحب شرط که شحنه باشد و بعد ازان امام حی و بعد ازان
هر کس که نزدیکتر باشد بمیت از جهت قرابت و همین اخذ کرده اند بسیاری از مشائخ کذا فی معراج
الدرایه و شروح الهدایه و در خلاصه گفته مختار آنست که اگر نباشد امام اعظم پس سلطان مصر باشد
و اگر نباشد پس امام مصر یا قاضی و اگر نباشند پس امام حی و بالجمله امام حی احق است از اولیای میت
نزد ابی حنیفه و محمد رحمهما الله و شاید فرق در سلطان مصر و امام مصر آن باشد که سلطان مصر نایب
بادشاه اعظم باشد در جمیع امور متعلقه باصلاح آن مصر و آنرا در متعارف اهل این دیار صوبه دار خوانند
و امام مصر امام اعظم مساجد آن مصر باشد که مساجد دیگر تبع آن مسجد باشند چون مسجد جامع جهان نمای
این شهر شاه جهان آباد عمره الله الی یوم التناد و اگر جمع شوند پدر و پسر میت پدر اولی است باتفاق
علمای ثلثه بر قول اصح کذا فی الفتح مگر آنکه پدر جاهل باشد و پسر عالم پس سزاوار آنست که تقدیم
کرده شود پسر را و اگر میت را دو برادر عینی یا هر دو علاتی باشند پس بزرگ اولی است و اگر
بزرگ خواهد که تقدیم کند غیر خود را خرد را میرسد که منع کند ازان و اگر هر یکی تقدیم کند مردی سبب

ملحد در اپس کسی که تقدیم کرده است او را بزرگ اولی باشد و همچنین اگر دو پسر باشند خرد و بزرگ
و اگر یکی از هر دو برادر علاتی باشد و دیگر عینی پس آن عینی اولی است اگرچه خرد باشد و اگر او تقدیم
کند ثالثی را بحضور خود نیز جایز است و نمیرسد علاتی را که منع کند و اگر خرد غایب باشند و امر بتقدیم ثالثی
کرده میرسد او را منع در این صورت و حد غیبت آنست که قافله نشود و از آنجا بر قدوم وقت نماز و در یافت
آن و انتظار نکنند او را مردم برای نماز کذا فی قاضی خان و بالجمله نمیرسد اقرب را که تقدیم کند
هر ابعد هر که خواهد پس اگر غایب شود اقرب بمکانی که فوت میشود نماز بحضور او بگذارد ابعد نماز را
و منع کند اگر غایب اقرب ثالثی را مقرر نماید و قریب که مریض باشد در شهر میت بمنزله صحیح است
تقدیم کند هر کرا خواهد و نمیرسد ابعد را که مانع آید و حق نیست زنان را در نماز میت و طفلان کذا فی الجوهره
و اگر نباشد میت را ولی پس زوج اولی است پس زنان همسایها احق اند از اجنبی و اگر بمیرد زنی مر او را
زوج است و پسری از صلب آن زوج که عاقل بالغ است پس ولایت مر پسر است نه زوج را لیکن مکروه
است پسر را که تقدیم کند بر پدر خود بلکه سزاوار آنست که پدر خود را تقدیم نماید و اگر آن پسر از زوج دیگر
باشد باکی نیست که پیش آن زوج بایستد زیرا که تعظیم زوج مادر خود که غیر والد باشد واجب نیست
بر این پسر کذا فی البدایع و اگر وصیت کند میت بآنکه نماز گذارد بر وی فلان کس پس بر روایت
ابن رستم این وصیت جایز است و امر کرده شود آن کس را به نماز بر وی و در عیون گفته که باطل
است و بر این است فتوی کذا فی الخلاصه و المضمرات مصابیح مسایل گفته صحیح آنست که وصیت
صحیح است در شخصی که راضی باشد ولی بتقدیم او و این آنست رعایت حق ولی و حق میت است
و مولی میت احق است بنماز را از پدر و پسران اگرچه حر باشند کذا فی المضمرات و تکرار نماز جنازه
غیر مشروع است نزد ما حنفیه بخلاف شافعی مگر آنکه مصلی اول غیر ولی بوده و غیر آنانکه مقدم اند بر ولی
پس در این صورت ولی را حق اعادت است و اگر مصلی یکی از اینها بوده پس اگر سلطان اعظم
که در مراتب ولایت نماز بر همه مقدم است بوده نمیرسد هیچ یکی را که بعد از وی اعادت کند
اگرچه از اولیا باشند و اگر از اصحاب ولایت نماز دیگری باشند پس هر که در مرتبه از وی موخر است

نیز نرسد اورا که بعد از وی اعادت کند و هرکس که در مرتبه از وی مقدم است نیز نرسد اورا که اعادت
کند مثلا اگر ولی میت که پدر او بود نماز گذارده باشد نیز نرسد سایر الناس را که اعادت کنند و نیز نرسد
امام حی و قاضی را علی هذا القیاس اگر نماز گذارد بر وی ولی و مر او را اولیا دیگر اند در مرتبه آن ولی
نیز نرسد ایشان را که اعادت کنند کذا یستفاد من الجوهرة و قاضیخان والخلاصة وغیرها من شروح الهدایه
و جواز اعادت در صور خود مشروط بآنست که اذن نداده باشد صاحب حق مقدم آن مؤخر را
و اگر اذن داده حق ساقط شود و اعادت نرسد کما هو المفهوم من الفتاوی والشروح که درست
اگر نماز گذارد بر میت و ولی خلف او اگرچه راضی نباشد بگذاردن نماز با وی جایز است نماز و ولی را
اعادت نیز نرسد زیرا که گذارد و تکرار شده و تنفل باین غیر مشروع است و همچنین نرسد کسی را که نماز گذارده
باشد بغیبت ولی یکبار و چون ولی اعادت کند باز با وی گذارد و اگر ولی اهل نباشد برای
نماز مثلا صغیر باشد یا مجنون یا صاحب سلس البول پس هر که نماز گذارد جایز است و اگر ولی جنازه
مریض بود و نماز گذارد بر وی نشسته و قوم خلف او ایستاده جایز است و اگر در نماز جنازه امام
بطهارت نباشد اعادت کنند و اگر باشد و قوم بر طهارت نباشند نکنند و اگر امامت کند زنی
در نماز جنازه اعادت کرده نشود و اگر زنان نماز بجماعت گذارند جایز است و بایستد امام ایشان در میان ایشان
نه مقدم از همه و در غنیه گفته و مستحب آنست که زنان یکبارگی از یکدیگر جدا گذارند نه بجماعت
و اگر حدث کند امام در نماز جنازه و بجای خود دیگری را خلیفه کند و بنا نماید جایز است کذا فی
الخلاصة و فاسد می شود نماز جنازه بهر چه فاسد میشود بوی نماز مطلق مگر محاذات زن که در این
مفسد است و اینجا نه کذا فی الزاهدی و مکروه است نماز جنازه نزد طلوع آفتاب و غروب
و استوای آن ولیکن اگر گذارند در این اوقات اعادت واجب نگردد و در تحفه گفته افضل
آنست که نماز گذارده شود بر جنازه هرگاه که حاضر شود اگرچه وقت مکروه باشد و تأخیر کرده نشود و اما
و اگر میرد بیگاه در روز جمعه مکروه است که بعد تجهیز وی در نماز و دفن تأخیر کنند تا وقت جمعه تا نماز
گذارند بروی گروه عظیم مگر بخوف آنکه اگر بدفن مشغول شوند جمعه فوت میشود جایز است

که در وی تاخیر نماید کذا فی القنیه و اگر حاضر شود جنازه بعد غروب آفتاب شروع کرده شود بفریضه مغرب پس ازان نماز جنازه پس ازان بسنت مغرب و اگر حاضر شود وقت نماز عید تقدیم کنند نماز عید را از نماز جنازه بر خلاف قیاس و نماز جنازه را بر خطبه عید و اگر حاضر شود وقت کسوف تقدیم کنند نماز جنازه را و اگر جمع شوند جنازها در یکوقت پس امام مخیر است اگر خواهد نماز گذارد بر هر واحد علحده و اگر خواهد جمع کند همه را در یک نماز و افراد هر جنازه بنماز علحده اولی و افضل است از جمع کردن میان آنها در یکنماز زیرا چه آن مختلف فیه است و در نیت در جمع نیز و در کیفیت وضع اینها مختار است اگر خواهد بگذارد اینها را بسطر واحد و بایستد خود نزد افضل اینها و اگر خواهد بنهد یکی را پس دیگری بسوی قبله و در غرائب گفته این احسن است تا امام قایم باشد مقابل همه میت و ترتیب اینها از امام مانند ترتیب اینها در نماز است خلف امام در حال حیات پس نزدیک کرده شود از امام افضل بعد ازان انکه از دیگران افضل باشد و همچنین نهاده شود مرد را نزدیک امام پس ازان کودک بعد خنثی پس زن پس دختر و اگر جمع شود حر و عبد افضل گردانیدن حر است متصل امام و تقدیم او بر عبد اگرچه صبی باشد و در بحر رائق گفته که اگر جنس متحد باشد پس اگر خواهند بنهند جنازها بطریق صف واحد چنانکه در نماز صف بندند و اگر نهاده شود سر هر یک را برابر سر دیگری پس این خوبست و اگر نهاده شود برابر دوش دیگری نیز خوبست و در فتح القدیر گفته اینهمه نزد تفاوت در فضل است و اگر تفاوت نباشد سزاوار است که عدول نکنند از محاذات و اگر تکبیر گوید امام بر جنازه پس ازان جنازه دیگر آید و نهاده شود با جنازه اولی نماز کند بر جنازه اولی و بر جنازه دویم نماز از سر کند و تکبیر دوم اگر در وی نیت جنازه اولی کند یا نیت هر دو جنازه را یا هیچ نیت نکند از نماز اولی است و اگر تنها نیت جنازه دویم در وی کند می براید از نماز اولی و این تکبیر برای ثانیه میشود و چون فارغ شود از نماز ثانیه اعادت کند نماز را برای اولی کذا فی الخلاصه و السراج الوهاج و نماز گذاردن بر بزرگ افضل است از نماز گذاردن بر خرد پس اگر جمع شوند دو جنازه صغیر و کبیر نماز گذارده شود نخستین بر کبیر اگر خواهند که جدا گذارند ما نداینجا کلام در نیت و ادعیه در صورت اختلاط جنازه مرد و زن و در فتاوی عالمگیری

از سراج الوهاج نقل کرده که اگر خواهد نماز گذارد بر همه مگر به نیت همه و اگر مختلط شوند مردگان مسلمانان
و مردگان کافر پس اگر باشد مسلمانان را علامتی که تمیز کنند ایشان را از کفار نماز گذارده شود بر ایشان
و ترک کرده شود کفار را و اگر علامتی نباشد پس اگر غلبه و اکثریت مسلمانان راست نماز گذارده شود
بر همه و نیت کرده شود نماز و دعا برای مسلمانان و دفن کرده شوند در قبرستان ایشان و اگر غلبه
و اکثریت کفار راست نماز گذارده نشود و لیکن غسل و کفن داده شوند بر وجه مسنون چنانکه موتی مسلمین
را دهند و دفن کرده شود در مقابر مشرکین و اگر هر دو صنف برابر باشند نیز نماز گذارده نشود بر آنها
و اختلاف کرده مشایخ در دفن آنها بعضی گفته اند در مقابر مشرکین و بعضی در مقابر مسلمین و نزد بعضی
در مقبره علیحده و کذا فی المضمرات و شافعی گفته نماز گذارده شود بر اینها اگرچه برابر باشند برای ترجیح مسلمین
بر کفار و دلیل ما آنست که در صورت برابری طرفین برابر باشد جانب نماز و جانب ترک پس ترجیح دادیم
جانب ترک را زیرا چه نماز بر کافر جایز نیست اصلا و ترک نماز بر مسلمین فی الجمله مشروع است چنانچه در حق باغی
و قطاع الطریق نزد ما و در حق شهید نزد شافعی پس اختیار کردیم مباح فی الجمله را بر محظور علی الاطلاق اگر گویی
که نیت نماز بر مسلمانان کفایت میکند در انفراد ایشان به نماز پس واقع نمیشود نماز بر کافر نزد او اختیار شود
حق ایشان و لهذا گفته اند که قبور مسلمانان اگر مختلط شوند بقبور کفار و همچنین جاهای ایشان بجانب
آنها سلام گفته شود و دعا خوانده شود و تحیه به نیت مسلمانان و ترک کرده نشود مطلقا از جهت احتلاط
پس چگونه ترک کرده شود نماز را گوییم فرض است که نیت صرف این باب کفایت نمیکند و دفع ارتکاب
محظور بدلیل عدم جواز در صورتی که اکثریت طرف ثانی را باشد اگرچه نیت مسلمین کند بالاتفاق و قیاس
نماز بر سلام و دعا مع الفارق است چه آن هر دو بر کفار علی الاطلاق محظور نیستند بلکه جایز است
سلام بر اهل ذمه نزد احتیاج بایشان بخلاف احتیاج نیز ممنوع نیست نزد بعضی ذکره فی الذخیرة و همچنین
جایز است ذمی را دعا بعافیت و طول عمر ذکره الزیلعی و چون نیت صرف معتبر نشد ترجیح رسیم
باکثریت احد الطرفین اگر باشد و اگر نه ترجیح و هم مانع ابر مقتضی و اصل آن در اصول مذکور است
و علامت مسلمین چون ختنه و خضاب و لبس سیاه دکوتهی بر روت است و در شرح منیه گفته که ختان

دفتی علامت شود که درمیان انها یهود نباشند و همچنین کوتهی شعر سیاه نیز در کفار بسیار است اما کوته
بودن بروت سزاوار انست که آنرا نیز علامت نگویند زیراچه مستحب است برای غازیان دراز کردن
بروت در دار الحرب و در صلاة مسعودی از سیر کبیر اورده اگر کسی را موی لب پست بود واگرچه سنت [illegible]
نبود اورا حکم کنیم باسلام واگر موی لب دراز بود واگرچه سنت شرح بود حکم نکنیم باسلام و بروی نماز نگذارند
بعضی گویند اگر در بغلش مصحف باشد و درمیانش زنار اگر دار الحرب بود حکم نکنیم باسلام روا باشد
که جاسوس بود و غدر بایشان کرده باشد واگر در دار الاسلام باشد اورا حکم نکنیم باسلام که اینجا
سترو زینت انتهی و در بدایع گفته اگر یافته شود در دار الحرب پس اگر باشد بروی علامت مسلمین غسل داده
نماز گذارده شود بروی واگر نباشد پس در روایتی و در روایت است و صحیح انست که معامله کرده نشود بوی
مانند مسلمین حاصل انکه شرط کرده میشود جمع درمیان علامت و دلالة مکان بلکه عمل کرده میشود
بسیما تنها باجماع و در عمل بدلیل مکان تنها دو روایت است صحیح انست که عمل کرده شود از برای حصول
غلبه ظن باحد الطرفین نزد بودن او در مکان کفر و اسلام انتهی و التصریح ازین در شرح منیه است که اگر یافته
شود در دار الاسلام و بروی سیمای مسلمین باشد عمل کرده شود بدان واگر نباشد پس در روایتی غسل داده شود
و نماز گذارده نشود و صحیح آنست که نماز نیز گذارند به تبعیة دار چنانکه اگر یافته شود در دار الحرب و علامت
نباشد صحیح آنست که کافر است بحکم این دار واگر تعبید اورده شود صبی از دار الحرب با یکی از پدر و مادر او
یا بعد از وی چنانچه در زاهدی گفته پس بمیرد نماز گذارده نشود بروی زیراکه ان تابع ابوین است مگر انکه
اقرار کند خود باسلام در حالی که عاقل باشد زیراچه صحیح میشود اسلام او از روی استحسان یا اسلام آرد یکی از
پدر و مادر او از انکه ولد در دین تابع میشود از پدر و مادر هر کسی را که دینش بهتر باشد واگر در قید نباشد
صبی یکی از پدر و مادر او نماز گذارده شود بروی به تبعیة دار و در فتح القدیر از محیط نقل کرده که نزد عدم
پدر و مادر او تابع میشود صاحب ید او نزد عدم صاحب ید تابع دار میشود و گفته که این اولی است پس اگر
واقع شود صبی از غنیمت در حصه غازی مسلمان در دار الحرب بمیرد آنجا نماز گذارده شود بروی
و حکم کرده شود باسلام او بتبعیة کسی که در دست اوست و مکروه است نماز جنازه در مسجد جماعت

نزد ابی حنیفه و مالک رحمهما الله و نزد شافعی جایز است بلا کراهة و احمد با شافعی است و اگر نهاده شود میت
بیرون مسجد و امام و قوم تمام در مسجد باشند یا بعض قوم با امام خارج مسجد اختلاف کرده اند در آن مشایخ
رحمهم الله صدر شهید گفته که مکروه است در هر دو وجه و شمس الائمه سرخسی گفته که در صحیح یکی از این دو وجه مکروه نیست
و بقول بعضی مکروه است در وجه اول نه ثانی کذا فی شرح ابی المکارم و در عنایه گفته است و بعضی
قوم اگر بیرون مسجد باشند و باقی قوم در مسجد منتفی میشود کراهة بالاتفاق و همین است عادت اهل حرمین
که قوم می ایستند در مسجد و جنازه و امام با پارهٔ از قوم بیرون مسجد و در خلاصه گفته مختار کراهة است برای آن
که میت و قوم هر دو در مسجد باشند یا میت بیرون مسجد باشد و قوم در مسجد یا آنکه امام با بعض قوم بیرون
مسجد باشد و باقی قوم در مسجد یا میت در مسجد باشد و قوم تمام خارج مسجد و همچنین در تجنیس است و در اشباه
گفته ممنوع است در آوردن میت در مسجد مگر بعذر باران و نحو آن و صحیح آنست که این منع برای
نماز جنازه است اگرچه در مسجد میت نباشد و اختلاف دارند در علت منع بعضی تعلیل کرده اند بخوف تلویث
مسجد و بعضی بعدم بنای مساجد برای نماز جنازه و بر تقدیر اول کراهة تحریمی است و بر تقدیر ثانی تنزیهی
و هیچکس از ما تعلیل نکرده بنجاست میت برای اجماع بر طهارت میت بغسل زیراچه مسلمانست انتهی و شیخ
ابن همام گفته روایة کراهة محمول بر اطلاق اولی است بقول آنحضرت صلعم که فرمود کسی که نماز گذارد بر میت
در مسجد پس نیست چیزی مر او را و بودن کراهة تنزیهی اختیار کرده و حدیث نماز آنحضرت صلعم بر دو پسر
زنی که نامش بیضا بود سهیل و سهل در مسجد بعد اعتکاف حمل نموده و گفته که از این واقعه بیش از
اصل جواز ثابت نمیشود و همچنین روایت نماز بر شیخین ابی بکر و عمر رضی الله عنهما در مسجد جواب داده که لعل صحت
روایة لازم نمی آید که جنازه در مسجد باشد و احتمال دارد که چون دفن ایشان برابر آنحضرت بود صلعم
بمکانی که مسجد محیط بود بوی لهذا الحظار کردند بسوی امری که فی الجمله جواز داشته باشد و صدر شهید
در جامع صغیر روایة نماز را بر عمر رضی محمول بر عذر کرده و در بعضی شروح تفسیر کرده آن را بباران و
مطر و شیخ اجل در شرح سفر السعادت و شرح مشکوة نقل کرده که گویند مصلی جنازه مکانی بود
متصل مسجد شریف در باب تعدی اگر اشکال لا ینحل گردد باحتمال آنکه شاید در روایة صلوة

در مسجد باعتبار قرب آن مکان بمسجد باشد و شاید از اینجاست آنچه گفته اند اگر مسجدی بود مبنی
برای نماز جنازه پس باکی نیست که نماز گذارده شود در وی کذا فی التبیین و در معدن گفته در مسجد مقصود
مکروه نیست باجماع و همچنین در عیدگاه مکروه نیست باتفاق و مکروه است نماز جنازه در راه و در زمینهای
مردم و در حق کسی که مبتلا باشد بضرورت نایافتن جا برای نماز غیر ازین دو قسم و در قنیه در نعمت
نقل کرده بروایتی نماز گذارد در راه نه در زمین مزروع دیگری زیرا چه در راه حق میت هم فی الجمله
متعلق است و بروایتی بگذارد در زمین مزروع دیگری زیرا چه اول حق عام است و ثانی حق خاص
پس این سبک باشد به نسبت اول و قول فقها که مکروه است نماز در تابوت معنیش آن نیست که مکروه
است نماز حال بودن میت در تابوت چنانکه از ظاهر عبارت توهم میشود بلکه مراد حال بودن
متصلی با بوت است چنانکه در جواهر بدان تصریح کرده زیرا که تابوت خالی نمی باشد از تلوث بنجاست
و جایز است باتفاق روایات تیمم مقتدی را در شهر و در غیر آن وقتی که حاضر شود او را جنازه و خوف
کند که اگر بطهارت مشغول گردد فوت میشود او را نماز و اما در حق امام پس نیز جایز است در ظاهر روایات
و در خزانه و نصاب همین را اختیار کرده و در روایت حسن جایز نه و فتوی اکثر بر همین است و همین قایل
است شمس الائمه سرخسی و صدر شهید حسام الدین و شمس الائمه حلوانی گفته صحیح جواز است کسی را
که انتظار وی نکنند و در خلاصه گفته مباح نیست تیمم در حق ولی و نه در حق کسی که امر کرده است
او را ولی و مراد ولی نماز است نه خاص ولی میت تا آنکه جایز نیست تیمم کسی را که مقدم است بر ولی
میت از سلطان و نخوان و بر تقدیر حضور کسی که مقدم است بر ولی میت جایز است او را که تیمم
کند باتفاق روایات زیرا چه در این صورت خوف فوت آن نماز متحقق است چه در این حال
گنجایش اعادت نیست او را و همچنین اگر اذن داده باشد کسی دیگری را به نماز و فرق نیست در جواز
تیمم بخوف فوت نماز در میان بودن مصلی محدث یا جنب باتفاق و لابد است در جواز تیمم از خوف
فوت جمیع نماز بتقدیر اشتغال بوضو و اگر امید داشته باشد که بعض را خواهد دریافت تیمم روا نیست
کذا فی البحر الرائق و اگر نماز گذارده شود بر جنازه به تیمم و بعد از آن جنازه دیگر آید پس اگر یافته

میان آن هر دو مدتی که دران وضو تواند کرد اعادت کند تیمم را اگر نماز گذارد بهمان تیمم
و برین است فتوی واگر تیمم کند در خانه خود و همراه جنازه شود نکند و بر آب اعادت لازم
نبود واگر در تنگ نباشد زیرا چه خوف موت متحقق است و فرق نیست درانکه خوف کند فوت را
در مصلی یا در خانه کذا فی التجنیس و باتفاق جائز نیست تیمم برای جنازه که منتظر باشند کذا فی الخزانة

فصل در احکام دفن میت و آنچه متعلق است بدان بدان که دفن میت فرض کفایه است کذا فی
الشرح و سنت در قبر لحد است نه شق فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لحد برای ماست و شق
برای غیر ما و صفت لحد چنان است که بعد ازان که کنده شود قبر او را استطیل کنده شود و درون
آن از ته ضلع جانب قبله تا نهاده شود میت دران و صفت شق آنست که کنده شود در وسط
قبر گوی صغیر مانند نهر یا بنا نموده شود از هر دو طرف بالای آن بخشت خام و آنچه بدان مانند تا نهاده
شود میت در وی واگر زمین نرم باشد باک نیست بشق کذا فی قاضیخان و آنچه در توارث اهل مدینه در شق
منقول است بر همین محمول است چه زمینهای ایشان به بقیع سست و نرم اند کذا فی العنایه
و بعضی شروح النقایه والآن در دیار ما نیز بسبب رخاوت زمین همین متعارف است حتی که تجویز
کرده اند مشایخ در شمال هند با این علت خشت پخته و چوب گرفتن تابوت را که از آهن باشد
بلکه در بعضی زمینهای انگلستان که سکونت دارند دران بعض اعراب شق نیز متحقق نمیشود و
نهاده شود میت را انداخته میشود بروی خاک کذا نقله ابن الهمام و بنا برین اختلاف نقاع در صلاح
در خاود حمل کرده اند بعضی حدیث شریف را برانکه لحد برای اهل مدینه است که زمین آنجا بار
بسیار سخت است لیکن مخالف آنست که از عنایه و غیران از رخاوت و سستی آن زمین ذکر
کردیم و مشهور از مذهب شافعی شق است لیکن در حاوی که کتابی معتبر در مذهب اوست لحد او
گفته و شیخ ابو المکارم نیز همچنین نقل کرده که آنچه ذکر کرده شده در مسئله مذکور از مذهب و موافق مذهب
قول حنیفه را و بسیاری از صحابه وصیت کرده اند بانکه خاک انداخته شود و دفن کرده شوند
با لحد و شق و لو بودند که ریخته میشد برایشان خاک و محفوظ داشته میشد او را ازان بکشتی

واین اگرچه خلاف سنت است لیکن جایز است از برای اظهار عجز و قصد انکسار و لحد را
میکنند نیست پهلو راست اما بهتر خاک از پهلو چپ یا خیانکه جایز است نماز برهنه سر بلا کراهته
باین نیت اگرچه خلاف سنت است و مقدار عمق قبر بقول بعضی بقدر نصف قامت آدمی است
و سزاوار آنست که تا سینه مرد میانه بالا باشد و هر قدر که زیاده بران کنند افضل است و اگر مقدار
قامت آدمی کنند بهتر باشد کذا فی مطالب المؤمنین عن المحیط و از عمر رض مقدار قامت میت
مرویست و قاضیخان قدر اول را ذکر نموده و گفته که عمق لحد نیز همین است و بقول بعضی آن قدر
که میتوان نشست و ظاهر آنست که شق نیز همین قیاس باشد و روایت کرده حسن از ابوحنیفه رض که
که درازی قبر بقدر درازی میت است و عرضش بقدر نصف بالای او کذا فی المضمرات و دفن در
تابوت در امثال بلاد ما افضل است از ترک او بجهت نرمی و تری زمین و در انجا که این علت
نباشد مکروه داشته اند و از انچه در شرح مینه از محیط نقل کرده تخصیص استحسان آن بمکان نرم معلوم
میشود یا رب مگر حمل بران کنند و اگر بگیرند تابوت آهنی سزاوار آنست که بگسترانند در وی خاک را
و بچسپانند گل طبقه بالای او را و بگردانند چپ و راست میت خشتهای خام خشک را تا بمنزله لحد باشد
کذا فی الخلاصه و همچنین اگر تابوت نگیرند مستحب است که در زمین آبی خاک فرش کنند کذا فی الینابیع
و جایز است که برای کندن قبر کسانرا بمزدوری مقرر نمایند کذا ذکره قاضیخان و سنت نزد ما آنست
که نهاده شود جنازه را بطرف قبله بر قبر و برداشته شود میت را از جنازه و فرود آورده شود او را از ان طرف
در قبر بکسانیکه در طرف قبله ایستاده میگیرند میت را وقت اخذ مستقبل قبله باشند و سل کرده شود
چنانکه مذهب شافعی است و صورتش آنست که نهاده شود جنازه پایین قبر بنحوی که سر میت متقابل
هر دو پای میت باشد اگر در قبر بود پس ازان کشیده شود میت را از طرف سر در قبر و نیز سنت است
که بگویید واضع آن وقت وضع بسم الله و علی ملة رسول الله و نهادیم ترا تبرک بنام خدا و سپردیم
و دفن کردیم ترا بر دین و شریعت رسول خدا و در ظهیریه بیان هر دو کلمه و بالله و در بدایع و فی
سبیل الله زیاده است بحسب اختلاف روایات حدیث و جهت مانند طاق است در عدد آرنده کان

نزد بعضی دیگر

میت در قبر و معتبر عدد در انها نیست است برای این کار و شافعی گفته باید که وتر باشند و اصحابان
آنحضرت صلعم چهار کس بودند علی و عباس و پسرش فضل و در چهارم اختلاف است مشهور آنست که
صهیب بود و مستحب آنست که درآرندگان میت در قبر پیران اقویا و امنا و صلحا باشند و اگر پیران نتوانند
پس جوانان همچنین و ذو رحم محرم اولی است با دخال زن مرده در قبر و همچنین ذو رحم غیر محرم بهتر است
از اجنبی کذا فی البحر و در خلاصه گفته اگر باشد کسی از محارم نسبی یا رضاع یا مصاهرة چون پدر شوهر
او در آید قبر او را و اگر نباشد کسی از همسایگان اجنبی در آیند و گرنه جوانان صالح در نیاید هیچ کس از زنان
قبر را کذا فی الملتقط والمحیط و در عنایه گفته در نیاید قبر را کافر و نه زن اگرچه قریب باشند و در شرح منیه
گفته مرد باشد میت یا زن و نهاده شود میت را بر پهلوی راست او مستقبل قبله کذا فی الخلاصه و در عنایه
در اول باب جنائز اتفاق روایات بر این وضع ذکر کرده و در شرح منیه گفته و نهاده نشود بر پشت او
و تکیه داده شود میت را پس پشت او بخاک و مانند آن تا منقلب نگردد و در نهایه حدیثی در امر باستقبال
میت بسوی قبله و نهی از القای او بر پشت نقل کرده و نهاده شود زیر او خشتی کذا فی الغرائب
و گشاده شود گرهی که بجهت خوف انتشار کفن بسته باشند کذا فی المتون و جائز است نظر بروی میت
بعد از آنکه نهاده شود در قبر و باکی نیست تا بگسترانیدن جامه زیر میت در قبر کذا فی الخلاصه والخزانه و قاضیخان
گفته این وقتی است که نمناک باشد زمین و بغیر آن و شیخ اجل در جامع البرکات گفته علما جامه در ته
مرده انداختن را مکروه داشته اند بجهت آنکه تضییع و اسراف است و سبب انداختن آن در قبر شریف
چنانچه در حدیث آمده آن میگویند که شقران که مولی آنحضرت بود و یکی از صحابه و رضای ایشان انداخت
تا کسی بعد از آنحضرت آن را نپوشد و در زیر پا ندارد و استعمال نکنند و بعضی میگویند که آن از خواص
نبوت است زیرا که آنحضرت زنده است در قبر و آمده است که صحابه بعد از دفن خواستند که برآرند
باز خوش نداشتند کشف قبر را بعد از دفن انتهی و بعضی گویند برادر رضاعی آن چادر بعد از
نهادن برداشتها از قبر شریف صلعم و عهد نامه در لحد نشاید نهاد و بعضی گفته در مثل حرم
محترم اند که پر کنند و استوار کنند و در پیش لحد روی میت دفن کنند کذا فی الصلوة المسعودی

ودر شرح منیه نقل کرده که اگر نوشته شود عهدنامه بر روی میت یا دستار و یا کفن او
امید است که بخشد او را خدای تعالی و از بعضی متقدمین نقل کرده که وصیت کرد که بنویسند در روی
و سینهٔ او بسم الله الرحمن الرحیم پس همچنان کردند چون دیده شد در خواب سوال کرده شد
از حال او گفت هرگاه نهاده شدم در قبر آمدند مرا ملائک عذاب چون دیدند آنرا نوشته بر روی
و سینهٔ من گفتند محفوظ شدی از عذاب خدا و مستحب است که بعد از وضع میت استاده کنند
خشتهای خام یا نی یا پارها را بر روی لحد کذا فی المتون و در شرح مذکور است که این باتفاق ست در نی
پارهای است که بافته نشده اند و اما بافته چون بوریا نزد بعضی مکروه است و نزد بعضی جایز بلا کراهت
و باید که بند کرده شود رخنهای او تا خاک بر میت نیفتد و مکروه است خشتهای پخته و چوب پارها
و در خلاصه و فتاوی قاضیخان گفته که کراهت خشتهای پخته وقتی است که در لحد متصل میت باشند و در ما ورای
آن لا باس به است برای پناه از درنده و در تجنیس گفته رخصت داده است امام اسمعیل زاهد که گرداگرد
شوند خشتهای پخته خلف خشتهای خام بر لحد و تحقیق وصیت کرده بود بوی و مشایخ بخارا گفته اند در زمین
ما خشت پخته اگر بنهند مکروه نباشد از برای نرمی زمین پس هرجا که زمین نرم باشد باک نیست نهادن
خشت پخته و مانند آن از چوب پارها مستحب است پرده کردن قبر زن را مثلا بچادری از ابتدا
وضع وی در قبر تا آنکه فارغ شوند از تسویهٔ خشتها تا ستر شود از نظر مردم و نپوشند قبر مرد را مگر بعذر
باران و برف و امثال آن و نزد شافعی قبر مرد را نیز پرده کنند و بعد از تسویهٔ خشتها بریزند خاک را
و باک نیست در ریختن آن بهر چه میسر شود از دست و بیل آهنی و کلند و غیر آن و مستحب است کسی را که حاضر
شود دفن را که سه مرتبه بهر دو دست از طرف بالین میت خاک در قبر بپاشند و بگوید در مرتبهٔ اول
منها خلقناکم یعنی از زمین آفریدیم شما را نخستین بار و در مرتبهٔ دوم و فیها نعیدکم و در آن زمین باز می
آریم شما را بموت و در مرتبهٔ سوم و منها نخرجکم تارة اخری و از آن زمین باز دیگر خواهیم برآورد
شما را روز قیامت کذا فی الجوهرة در صلوة مسعودی گفته چون مرده را در خاک بنهند هر یک مشتی خاک
برگیرد و چیزی از قرآن بخواند و این خاک اندازد و بعد هر ذره از آن خاک خدای تعالی نکوئی در نامه

احتمال اذیت نماید و مرده را ازان آسایش باشد و متعارف و معمول مشایخ خواندن سوره اخلاص
است هفت بار بر سر هر کلوخ و مکروه است که زیاده ریزند خاک را بر آنچه از قبر برآمده و نزد محمد لا بأس
به است کذا فی شرح المنیه و بلند کرده شود قبر را بمقدار یک وجب و این اکثر است در روایات و در لباب
اکثر ازان نیز جایز داشته و در بدایع گفته مقدار یک وجب یا زیاده ازان اندکی و در شرح هدایه همین
را اختیار کرده و اما بلند ساختن زیاده ازین مقدار بقدر اعتدال در قبور علما و اکابر جایز بلکه مستحسن
باشد نظر بقاصر نظران زمان تا رعب ایشان بر قلوب آنها متمکن گردد و مستحب است که قبر را مانند
کوهان شتر شکل سازند و آنرا مسنم گویند و چهار گوشه نکنند و در ظهیریه بوجوب تسنیم تصریح کرده کذا فی
البحر و در صحیح بخاری از سفیان تمار که از اتباع تابعین است روایت کرده که دید قبر شریف
آنحضرت صلعم مسنم دیده و شیخ ابن الهمام از جماعه صحابه و تابعین آورده که قبر شریف آنحضرت و شیخین
مسنم اند و حدیثی در نهی از تربیع نقل کرده و نزد شافعی تسطیح کنند یعنی مربع سازند زیرا که آنحضرت صلعم
مسطح گردانید قبر پسر خود ابراهیم را و صاحب نهایه و مبسوط و محیط جوابش چنین نقل کرده که آنحضرت صلعم
اولا قبر ابراهیم مسطح کرد بعد ازان مسنم کردند و مستحب است پاشیدن آب بر قبر کذا فی الخلاصه و در بعضی
کتب بلفظ لا بأس به واقع شده و در روایتی از ابی یوسف مکروه و مرویست که آنحضرت صلعم
آب پاشید بر قبر پسر خود ابراهیم و هم مرویست که بلال ابن رباح آب پاشید بر قبر شریف آنسرور
صلعم بمشکی شروع کرد از جانب سر آنحضرت تا آنکه رسید بسوی هر دو پای او کذا فی المشکوه و در
و نیز آنرا گفته باید آب از سر تا پای ریزند که رسول صلعم گفت آب ریختن ایمنی است از عذاب
گور و بعضی گفته اند علت در پاشیدن بر قبر غیر آنحضرت تفاؤل بنزول رحمت و شسته شدن گناهان
است و مکروه است گچ کردن بر قبر کذا فی اکثر الفتاوی و الشروح و در معدن گفته این قول قدما است
و متاخرین مستحسن داشته اند از انوار مطالب المؤمنین گفته دیدیم در بخارا قبرها را که بنا کرده شده بود و خشتها
پخته هموار کرده شده و در گل نمودن قبر نیز اختلاف روایت است مشهور در او این قول بکراهت است
و در تجنیس لا بأس است برخلاف آنچه کرخی در مختصر گفته و نیز در تجنیس حدیثی منقص در وقوع آن

از آنحضرت در قبر ابراهیم پسر ایراد نموده و در مضمرات گفته مختار عدم کراهیت است و در خلاصه
هر دو روایت را ذکر نموده و در شرح سفر السعادت از ترمذی نقل کرده که بعضی از اهل علم
که حسن بصری از ایشان است در گل کردن قبور رخصت کرده اند و شافعی نیز همبرین است
و در تاتارخانی مذکور است اگر خراب شود قبور باکی نیست بکهگل نمودن آن و در جواهر اخلاطی
گفته که همین است اصح و برین است فتوی و منقول از علما ما آنست که مکروه است نشان کردن
قبر بعلامتی و نوشتن چیزی بر آن برای ورود نهی در آن کذا فی التحفه والملتقط والتجنیس و در خلاصه
و ظهیریه گفته و اگر نوشته شود بر قبر چیزی یا نهند سنگی باک نیست بآن نزد بعضی و در جامع الفتاوی
گفته تحقیق بوارث یا یتیم نوشتن بر قبر از مشائخ خود و اگر مکروه بودی چگونه اجازت دادندی و در شرعه
و سراجیه و در احکام مقابر بعلامتی تا شناخته شود بدان قبر را لا باس به گفته و در حدیث صحیح
آمده که حضرت رسول صلعم سنگی بدست شریف خود بتکلف برداشت و بر قبر عثمان بن مظعون نهاده
و فرمود این علامتی است که قبر برادر خود را می کنم تا دفن کنم نزد وی هرکه بمیرد از اهل من رواه
ابو داؤد و مکروه است بنا نمودن گنبد و مانند آن بالای قبر برای وقوع نهی در آن و در حدیث
است برهم زدن بادها و باریدن باران بر قبر مومن کفارتست از گناهان او کذا فی الغرائب
و در عمدة الابرار گفته لا باس است نزد بعضی و در مطالب المومنین گفته که مباح کرده اند سلف
بنا را بر قبر مشائخ و علما مشهور تا مردم زیارت کنند استراحت نمایند بجلوس در آن و لیکن
اگر برای زینت کنند حرام است و در مدینه مطهره بنا قبهها بر قبور اصحاب در زمان پیشین کرده اند ظاهر
آنست که آن بتجویز آنوقت باشد و بر مرقد منور آنحضرت نیز قبه عالی است و مکروه است جامه پوشانیدن
قبر را و زدن خیمه و سایه بان بجهت آنکه سایه نمیکند میت را مگر عمل وی و برپا کردن الواح مکتوبه بالین قبر
نیز مکروه است و بسیار است که معذب میشود میت بران اگر راضی باشد بان چنانکه معذب میشود بذکر فضایل
و مناقب و در تنبیه اگر راضی بوده باشد بوی در حین حیات خود از کسی که خطاب کرده باشد او را بآن
مناقب کذا فی الشرعه و اگر غرضی صحیح داشته باشد در آن باک نیست بآن چنانکه در بنا قبه

بمیت اما بلش مردم در چراغ افروختن در مقابر بقصد دفع ایذاء مردم از تاریکی راه و خوان گفته
اند کذا فی المنهج شرح المشکوة و مستحب است که چون از دفن فارغ شوند بنشینند نزد قبر ساعتی بمقدار
زمانی که نحر کرده شود شتر و قسمت کرده شود گوشت او را تلاوت کنند قرآن را و دعا کنند
برای میت کذا فی الجوهرة و وصیت کرده بود عمرو بن عاص مر پسر خود را وقت موت خود بنشستن
بعد دفن و گفت تا انس گیرم بشما و بدانم که چه چیز باز گردانم در جواب هم فرستادهای پروردگار خود
را که در قبر آمده سوال کنند در خزانه است چون میت را در گور پوشند از سوال کنند در این حالت
سوره ملک باید خواند و ثواب آن باید بخشید تا جواب سوال او را آسان گرداند و در حدیث خواندن
افتتاح سوره بقره تا مفلحون نزد سر میت و اختتام آن از آمن الرسول تا آخر نزد هر دو پای او
بعد از دفن آمده و طیبی گفته مستحب است چنین شنیدیم از بعض علما که مستحب است ذکر مسئله
از مسائل فقهیه در آن وقت و متعارف ذکر مسئله از علم فرائض است و اختلاف دارند مشایخ ما در تلقین
میت بعد از دفن قهستانی گفته نزد هر سه علما ما جایز نیست و بر همین است مشایخ بلخ و بخارا
و حمل کنند حدیث لقنوا موتاکم را بر تلقین میت وقت احتضار و قریب است به دلیل آنچه در روایت ابن شاهین
از ابن عمر آمده تلقین کنند مردهای خود را کلمه لا اله الا الله بدرستی که نیست هیچ مسلمانی که بگوید آنرا
نزد موت مگر آنکه نجات میدهد او را این کلمه از عذاب دوزخ و بعض مشایخ ما کرده اند از اعتقاد است
در بعضی بلاد و تشش لا اله الا الله جای رسیده شعار آن پس گفت منع کرده نشوند مردم از آن اگر کنند
و امر کرده نشوند بآن اگر ترک دهند کذا فی التجنیس و در مضمرات گفته عمل میکنیم بتلقین شهادتین
نزد حضور موت و نزد دفن هر دو هنگام صاحب عنایه گوید شنیدم استاد خود قاضیخان را
که حکایت میکرد که امام مرغینانی تلقین میکرد و بعض یاران خود را بعد از دفن وصیت
کرد مرا بتلقین وی بعد از دفن و گفت قاضیخان تلقین بالفرض اگر نفع نکند ضرر هم
نمیکند کذا فی شرح الشیخ ابو المکارم و شیخ ابن همام گفته بطلان یا صرف کردن اکثر مشایخ حدیث
را از ظاهر بنا بر آنست که سمع میت را نیست نزد ایشان چنانکه تصریح کرده اند بدان در کتاب الایمان

که اگر سوگند خورد یکی که کلام نکنم فلان را پس کلام کند او را بعد از مرگ او حانث نمیشود زیرا که یمین
منعقد نمیگردد مگر بر کسی که صلاحیت فهم دارد و میت اینچنین نیست زیرا چه نمیشنود و اشکال وارد
میشود بر ایشان بحدیث صحیحین که بدرستی که میت میشنود آواز نعال مردم را مگر آنکه مخصوص دارند
این حدیث را بوقت نهادن در قبر از برای مقدمهٔ سوال لیکن بر این تقدیر لازم نمی آید نفی تلقین بعد
از موت زیرا چه آن میباشد وقت بازگردانیدن روح انتهی و شیخ اجل در شرح مشکوة مسئلهٔ علم
و سمع میت را مفصل نوشته و بعد گفتگوی فریقین بر آن حسن وجوه ثابت کرده از انجا باید جست
و بالجمله مقتضی مذهب اهل سنت و جماعه که قایل اند بحقیت سوال در قبر و اعادت روح و عقل بسوی
بعد از دفن از برای سوال تلقین ملایم و مناسب است چنانچه در تلخیص الادلة از امام صفار نقل کرده
سزاوار آنست که تلقین کرده شود میت بر مذهب امام اعظم و هر که تلقین نمیکند و نمیگوید بآن پس او
بر مذهب اعتزال است که گویند میت جماد محض است و روح در قبر معاد نمیشود و آنچه در کافی گفته
که اگر مسلمان مرده است محتاج نیست بسوی وی بعد از موت و گرنه فائده نمیکند ناتمام است
چه باوجود اسلام احتیاج بسوی تذکیر بتلقین برای ثابت داشتن دل او ثابت است چنانکه در حدیث آمده که
آنحضرت صلعم بعد از دفن فرمودی استغفار کنید مر برادر خود را و سوال کنید برای وی تثبیت را
که بدرستی آلان سوال کرده میشود از وی و سیوطی در جمع الجوامع بتعدد طرق آورده که فرمود آنحضرت
صلعم وقتی که بمیرد یکی از برادران شما و بریزند بر وی خاک را باید که بایستد مردی از شما نزد سر وی و بگوید
یا فلان بن فلانه و وی میشنود آنرا ولیکن جواب نمیدهد پس بار دیگر بگوید آنرا چون این بار میشنود بر می
نشیند در قبر پس باز گوید همانرا در این نوبت میگوید ارشاد کن مرا رحمت کند خدای تعالی ترا ولیکن
شما نمیشنوید پس گوید یاد کن ای فلان چیزی که بر آمدهٔ تو بر آن از دنیا شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده
و رسوله و آنکه راضی شده که خدا پروردگار تست و محمد پیغمبر تست و اسلام دین تست و قرآن امام تو
چون این را بگوید میگیرد یکی از منکر و نکیر دست دیگر را و میگوید بیرون آئید از پیش این بنده
چکار داریم ما اکنون با وی که حق سبحانه تلقین کرد حجت او را و گفت مردی یا رسول الله اگر نام م

بادر سینت مانم تثبیت کنم قرتو و نسبت کن بجواز آن در زمره است و حلبی صواب شمش چنان گفته
یا فلان اذکر دینک الذی کنت علیه رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد صلعم نبیا وبالقرآن
اماما وبالکعبة قبلة و مستحب است دفن میت در همسایه اهل خیر و صلاح و احتراز از همسایه بد چه مرده
متاذی میشود مرده به همسایه بد چنانکه متاذی میشود زنده از وی کذا فی اکثر الکتب شیخ اجل
در شرح سفر السعادت گفته دفن در جوار صلحا موجب برکت و نورانیت و صفا است و مکروه است
دفن میت در خانه که می بود در آن اگرچه صغیر باشد مگر بضرورت زیرا چه آن مخصوص انبیا است که آنها
دفن کرده شوند در جایی که فوت کنند و نیز مکروه است گرفتن قبر در کوچه و بازارها و اگر وصیت کند تا بکه
دفن کرده شود در مقبره فلان نزدیک فلان را بد رعایت کرده شود وصیت او را و اگر وصیت کند
تا که دفن کرده شود در خانه خود آن وصیت باطل است کذا فی الخزانه و دفن کرده نشوند دو کس مثلا
در یک قبر مگر نزد ضرورت و بر این تقدیر نهاده شود مرد متصل بجانب قبله و خلف او کودک و خلف وی
خنثی و خلف آن زن و فصل کرده شود در میان هر دو مرده بحائل خاک تا در حکم دو قبر
علیحده گردد و اگر هر دو مرد باشند تقدیم کرده شود افضل ایشان چنانکه کرده شد در شهدای احد و همچنین اگر
هر دو زن باشند کذا فی التاتارخانیه و در خزانه است کسی که بکند قبر را برای خود پیش از موت باک
نیست بآن ماجور میشود بر آن و بعضی گفته اند که آن مکروه است و آنچه بعدم کراهت سزاوار باشد
تهیه نحو کفن است که احتیاج بوی غالبا متحقق است بخلاف قبر که خدا داند که کجا بمیرد کذا فی
شرح المنیه و اگر مرده دیگر را در آن قبر دفن نمایند اگر مقبره وسیع باشد مکروه است و اگر تنگ باشد
جایز و لیکن ضامن شوند آن قدر زر را که خرج کرده بود صاحب آن قبر در تیاری آن کذا فی المضمرات
و ظاهر آنست که وضع این مسئله در زمین غصب است چنانچه لفظ مقبره مشعر بر آنست و اگر در وقت
تنگی نیز مکروه جایز باشد و در خزانه با آن قید تصریح کرده و گفته شخصی اگر بکند قبری برای خود در جای
ملک خود و در زمینی که مباح است او را حق در آن پس دفن کرده شد در آن غیر او نبش
کرده نشود تا آخر و اگر پوسیده شود میت در قبر و خاک شود جایز است دفن غیر او

کذا فی التبیین و در فتح القدیر گفته با وجود سلامت عظام اگر نا گزیر باشند نیز جایز است جمع یکجا کنند استخوانهای مرده اول و بگذارند فاصلی میان هر دو مرده از خاک و در خزانه از مفید المستفید عدم جواز مطلقا نقل کرده زیراچه حرمت باقی است و شاید که این محمول بر صورت وسعت باشد بضرورت و در مکه معظمه موافق روایت اولی دفن در قبر متبرک بعضی از صلحا بعد از خاک شدن و عدم بقا متعارف شده کذا فی شرح الشیخ و اگر مرده بردارد درنده از قبر او جایز است دفن غیر او دران و همچنین اگر تحویل کرده شود مرده ان قبر را بقبر دیگر جایز است که دفن نمایند دران دیگر را با ذن وارثان او کذا فی الخزانه و شکسته نشوند استخوانهای یهود اگر یافته شوند در قبور آنها زیراچه حرمت استخوانهای اینها مانند حرمت استخوانهای مسلمانان هست کذا فی قاضیخان و دفن کردن شبانه و روزانه هر دو جایز است ولیکن روزانه بهتر است کذا فی السراج و بعضی مکروه داشته اند شب و دفن کرده شده ابوبکر رض بشب و روایات دیگر نیز در وقوع دفن شب از انحضرت صلعم آمده و مستحب است دفن هر یک در مقبره شهری که مرده هست دران اگر چه غیر شهر او باشد و مرد عبد الرحمن بن ابی بکر بشام و دفن کرده شد بمکه و چون عائشه صدیقه رض بزیارتش رفت اگر حاضر بودم من در وقت موت تو نقل نمیکردم ترا و دفن میکردم ترا در همانجا که مرده بودی و اگر با وجود این نقل کرده شود بر میل و مانند ان باک نیست زیراچه مسافت راه قبرستان گاه میرسد باین مقدار کذا فی التجنیس و امام سرخسی گفته که قول محمد در کتاب که اگر نقل کرده شود پیش از دفن تا یکمیل یا دو میل باک نیست دلیل است بر انکه نقل از شهری بشهری مکروه است نقل فی الخلاصه و قاضیخان و همین است روایت ملتقط و برهانیه و نیز در قاضیخان و تبلیغ درانصورت لاباس است و در غرائب و عیون گفته مکروه نیست و در خزانه و تجنیس گفته لا اثم علیه زیراچه مرویست که یعقوب عم بمصر مرد بشام نقل کردند و موسی عم نقل کرد تابوت یوسف عم از مصر بشام بعد از مرور انقدر مدت تا استخوانها او با استخوانهای پدران او باشد و پوشیده نماند که این شرع من قبلنا است و شرائط عمل بآن تمام نیست اینجا مگر انکه نقل کرده شد که سعد بن ابی وقاص رض بعد از قصر وی که بچهار فرسنگ از مدینه بود بر گردنهای

مردم برداشته آورده‌اند و توفیق روایت لا اثم علیه بمفهوم مخالف قول محمد میتوان کرد چه یعنی لا اثم منافی
کراهت نیست و لهذا صاحب تجنیس بعد ازان خود گفته که نقل از بلده بسوی بلده دیگر استعمال بالا معنی است
زیرا چه زمین همه کفایت است برای اموات و مودی بتاخیر دفن اوست و اینقدر برای کراهت کفایت میکند
و همچنین ممکن است که روایت قاضیخان مبنی بر لا اثم علیه حمل کرده شود بر آنچه ظاهر روایت است از جواز بلا کراهت
اما روایت نوائب منافات صریح دارد و بسابق بالجمله اختلاف روایات درین مسئله بسیار است و اگر حسب
اعتماد بر روایت کراهت ظاهر میشود و دلالت وارد بر وی حدیث عایشه رض که نقل است و درین باب الله
اعلم و اما بعد از دفن و ریختن خاک پس باتفاق مشایخ جایز نیست نه در مدت قصیره و نه طویله برابر است
که در شهری باشد یا از مقبره بمقبره دیگر و لهذا اتفاق دارند برانکه اگر زنی که پسرش در غیر شهر او مرد
و به جهت دوری آنجا دفن شده از وی صبر نخواهد که نقل کند آنرا بشهر خود نمیرسد او را کذا فی عامة الفتاوی
و بسیاری از صحابه دفن کرده شدند در زمین حرب و از آنجا منتقل نگشتند اما اگر بیش تعذر باشد
جایز است و عذر آنست که بجهت غصب یا شفعه مثلا آن زمین را دیگری گرفت تا در اینصورت مالک
مختار است اگر خواهد امر کند به برآوردن میت از زمین و اگر خواهد زمین را هموار سازد و کشت کند
بران کذا فی التبیین و از جمله اعذار آنست که در لحد مال کسی از نقد یا جنس مانده باشد و بعد از ریختن خاک
آگاه شوند اگر ممکن نباشد برآوردن متاع بی نبش میت بیرون کرده شود میت را تا برآوردن متاع ممکن
شود و اگر ممکن شود کنده شود خاک را و متاع برآورده شود کذا فی الجواهر الاخلاطی و در بحر گفته
اگرچه مال بقدر یک درهم باشد و مرویست که مغیره بن شعبه فراموش کرد انگشتری خود را در قبر پیغمبر خدا
صلعم پس تضرع کرده بصحابه دیگر و رنجیده شد تا آنکه برداشت خشتها را و گرفت خاتم خود را و بوسه داد
در میان هر دو چشم مبارکش و بود که فخر میکرد بان و میگفت که من آخرترین شما ام از روی ملاقات و
مواجهه به پیغمبر خدا صلعم که بعد از همه باز بمشاهده جمال با کمال مشرف شده‌ام و در صلوة مسعودی زیاده است
گفت من انگشتری را بالقصد گذاشته بودم تا بار دیگر جمال مبارکش ببینم و اگر نهاده شود میت بر خلاف
سمت قبله یا بر پهلوی چپ او نبش کرده شود و برای مراعات سنت بعد از ریختن خاک اما پیش از

اگرچہ جشتہا برابر کردہ ہموار کردہ باشند براوردہ مراعات سنتہ نمایند ذکرہ الزیلعی ابن ہمام گفتہ منبید انہم
خلاف درمیان مشایخ درانکہ اگر دفن کردہ باشند میت را بی غسل برای نمازنبش نکنند برای ادای حق
او بلکہ نماز برقبر گذارند و غسل ساقط شود چنانکہ گذشت شخصی اگر مقبرہ کند زمین خود را برای مسلمین جایز است
و نیز رسد او را کہ رجوع کند ازان بعد تمام این عمل و تمامش آنست کہ دفن کردہ شود دران یک کس یا زیادہ
باذن او و یکسانست در روی دفن غنی و فقیر و در اشتراط تسلیم بسوی متولی برای تمام این وقف اختلاف
مشایخ است کذا فی الغرائب در صلوٰۃ مسعودی گفتہ اگر کسی زمین خود را گورستان خالصہ برای خویش
واقف کردہ ہمین کہ یک مردہ از اقارب خود در خاک نہاد ان زمین بر ہمہ مردگان مسلمانان مباح
شود و اگر باز دارند ظالم باشند و درختہای کہ دران زمین بعد گردانیدن وی مقبرہ روید اگر کسی
نشاندہ ہست انہار امعلوم باشد بوی رسد و اگر نہ متولی یا قاضی کذا فی الغرائب **فصل** در احکام
امور متعلقہ بشہید مورد این نام بزبان شرع چند وجہ است غریق و حریق و غریب و مطعون و مبطون و مقتول
بظلم مرتب باشد یا سوای ان و غیر ذلک مرتث آنرا گویند کہ شہادتش کہنہ باشند یا دراک خبری از منافع حیوۃ
بعد از جرح چون اکل و شرب و خواب و دوا و بیع و شرا و کلام طویل و ایستادہ شدن و نقل از جای بجای
دیگر مگر آنکہ بردہ شدہ از انجا بخوف پی سپر کردن لشکران اعتبار ندارد و ہمچنین اگر بہ بیہوشی مدتی بحیوۃ
بگذراند و اگر ہمانجا کہ مجروح افتادہ بعد فرو نشستن ہنگامہ قتال تا وقت یک نماز با عقل و ہوش زندہ ماندہ
یا در عین حالت فساد یک شبانہ روز بہوشش گذرانید در حکم مرتث است و اگر وصیت
کند نزد ابی یوسف مرتث باشد نزد محمد نہ و اختلاف دارند متاخران در تصویر این خلاف بعضی گویند کہ این
در وصیت دنیاوی ست و در وصیت اخروی باتفاق نیست و بعضی اختصاص نزاع در وصیت باموراخروی
کنند و در امور دنیاوی گویند بالاتفاق مرتث است و بعضی گویند خلاف نیست در وصیت اصلاً قول ابی یوسف
محمول بر وصیت دنیوی است و قول محمد بر وصیت اخروی و اگر دراز کند وصیت را مرتث بود بخلاف ذکرہ
فی الخلاصۃ و در فتاوی حجۃ ان بنیا لفت بطلان شہادت بوصیت وقتی است کہ زیادہ کند بر دو کلمہ و کلمتان
باطل میکنند شہادت را ابن ہمام گوید ابنہمہ کہ در ارتثاث مذکور شد وقتی است کہ بعد انقضاء ر

حرب واقع شود و مثل از اقتضاء مرتث نباشد بخیری از این چیزها هیچ اما از این وجوه آنچه میان مرتث
مرتبا شد اموات را در بعضی احکام شرعیه اندیل مراد از ان مسلمان است که ظاهر باشد از موجبات
غسل بکشته شدن شرعی از دست اهل حرب و بغی و قاطعان طریق بهر آلتی که باشد چوب و سنگ
و کلوخ و نحو آن یا از دست دیگر مسلمانان از اهل ذمه یا به آلتی جارحه که موجب قصاص شود و بهر تقدیر
لازم که مرتث نباشد و این اصطلاحیست مر فقها را و لفظ شهید که بر بعضی اقسام که در معنای شهدا
احد اند اطلاق کنند برای ذکر احکام مختصه بان و آنچه آنست که غسل نه دهند او را و بر کشند از وی
آنچه غیر جنس کفن دارد چون سلاح و کلاه و پوستین و قبا و موزه و نحو ان و سراویل بر روایت
کتاب سیر امام محمد همچنان است شیخ ابو جعفر هندوانی گفته بهتر آنست که بر کشند سراویل را شارح
برجندی گوید موافقت کرده اند درین حکم ابا جعفر را بسیاری از مشایخ چه در کشیدن آن کشف
عورت شود بی ضرورت و آنچه از جنس کفن باشد مسلم گذارند اگرچه خون آلوده بود و متعارف باشد بار
در لباس اکثرین چیزی از جنس یا پارچهای کفن مسنون نیست در صورت جمله را تبدیل کنند یا چیزی
از ان بگذارند روایتی صحیح درین باب در کتابی بنظر نیامده اما ظاهر از روایتی که برجندی از شرح نقایه
نقل کرده که مکروه است که نزع کرده شود همه پارچها و برهنه کرده شود و برای کفن آنست که یک چیزی
ملصق به بدن باشد چون همه بگذارند و جدا نکنند و اگر حنا بچه حین حیات آنرا بتعارف اهل این دیار
بجای قمیص می پوشند هنگام ممات نیز بجای قمیص شمارند دور نباشد و گذاشتن تنبه که استر و اکمل
است از سراویل سزاوارتر است و اگر سوای خون بر بدن یا کفن شهید نجاست باشد از او بشویند و باکی
کنند و در هیئت کفن موافق سنت کم و زیاده بدستور بجا آرند اگرچه از سه پارچه مسنون مرد مثلا کم باشند تکمیل نمایند و اگر زیاده
باشند کم کنند و در باب احکام کفن و دفن و نماز موافق ضابطه عامه اموات بلا تفاوت عمل نمایند بشرط آنکه اعتبار قید
تکلیف در طهارت شهید نزد امام اعظم است نه در ذوی کودک و مجنون و جنب و حایض و نفسا بعد انقطاع دم اگر کشته
شوند شهید نباشند خلافا لصاحبیه و حکم حیض و نفاس پیش از انقطاع در صحیح روایت کذا فی الهدایه شارح حصنی گفته
اگر زن یک دو روز خون بیند و کشته شود و غسل داده نشود و بخلاف و اعتبار کشته شدن حتی شرعی

ازان است که اگر کشته شود و حق شرعی لقصاص یا نفی یا قطع طریق یا حد در حکم شهید نباشد و صاحب
معدن مقتول تعذیر را هدر بین میان شمرده و هم چنین کسیکه کشته شد از دست خود یا فتادن جای
یا از جای دیگر یا از پی آفتی که از انسان نباشد چون درنده و غرق و حرق یا سوزنده مثلا اسپ مشرکی
بی انکه سوار بود بر دو برده وی سپر کرد مسلمانی را یا توسنی اسپ مسلمانی و نبینداز داو را یا اسپ مشرکی یا بدین را بایت
اولی باعثه از مشرکی یا بلغزد پای اسپ او خود بخود یا حمله کند بر عدو سواره و بیفتد از ان یا در هزیمت از اسپها
یکدیگر پی سپر شود یا در ین صورت از دست کفار مضطر شده بیفتد در خندقی یا اتشی یا خارهایی که گرد خود حصین کرده
باشند یا صعود نماید بر دیوار قلعه که مشرکان دران متحصن اند و بیفتند یا نقب کنند زیر دیوار قلعه و آن دیوار
بر روی بیفتد در جمیع این صورتها شهید نباشد و اگر دابه عدو وی پی سپر کند و حالانکه وی سوار بود یا رانندهٔ از پس
یا نکرد یا برکه زند بدست و پای خود یا شورانند مشرکان دابه مسلمان را بضرب و زجر پس بکشند او را یا بیندازد
از دیوار قلعه یا در آبی و آتشی یا بر روی دیوار را یا سیل آب یا آتش را با او بر گمارند و برسانند بر وی آتش
را بوساطت باد یا چوبی که طرفش با ین سو است حتی اگر مسلمانان در کشتی گشته باشند و یا آتش عدو که کشتی را
گرفته سوخته گردانند اگرچه این آتش بجنبد کشتی تجاوز نماید جمله شهید باشند چنانچه در عامه فتاوی ذکر کرده بی اختلاف در
روایت مگر در قلت ضبط صور مسایل و کثرت آن و کسیکه یافته شود در رزمگاه و حالانکه بر وی زخم است یا اثر ان
چنانکه بر می آید خون سایل از چشم یا گوش یا شکم او یا بوی اثر سوختگی است یا اثر ضرب و خنق شهید است و اگر هیچ یکی از ین
اثرها نبود شهید نباشد و هم چنین اگر بر آمده خون از جایی که بی رسیدن آفتی در باطن نیز از انجا بر می اید چون بینی و
ذکر و دبر یا بر آمده خون از دهن از آن مجالی که فرود آمده از سر کسی شهید نگویند اما اگر دانسته شود که از شکم
براه دهن شده بر آمده حکم شهید جاری نمایند در نهایه از مبسوط نقل کرده که دریافته میشود از رنگ خون از شکم
آورده که نازل از صفاف میباشد و رقیق از شکم بسته و در کافی گفته خونیکه از شکم بالا بر آمده اگر سایل باشد
غسل داده شود و اگر منجمد باشد غسل داده نشود و اگر فوج اسلام و فرق مخالف از هر دو طرف بمقابله شوند و مقابله
بر کردند غسل داده شود کسی را که یافته شده مرده درین فوج مگر انکه دانسته شود که این کشته شده باهی ظلما
چنانچه اگر یافته شود قتیلی در غیر صورت قتال در مصر یا در غیر ان و معلوم نباشد قاتل او پس اگر یافته صف

این معلوم نیست که این کشته شده غسل داده شود و اگر معلوم باشد که مقتول این است
غسل داده نشود و بر روایة نهایه داده شود بر روایة ذخیره کذا قال الشارح برجندی و از محیط
برهانی کلیه نقل کنند هر که کشته شود در قتال حربیان و باغیان و قاطعان طریق بمعنی که منسوب
باشد بسوی عدو بمباشرت یا بتسبیب شهید است و کسی که مقتول گشته بمعنی که مضاف نیست بسوی
عدو شهید نباشد و از محیط سرخسی آرند کسی که کشته شود در حالیکه دور کننده است ضرر قصد غیر را از
نفس خود و یا مال خود و یا از مسلمانان دیگر یا ذمیان بهر آلتی که کشته شود یا به آهن یا بسنگ یا بچوب شهید
است و این قیاس مقتول اهل حرب و بغات و قطاع است که خصوصیت ایشان معتبر برای شهادت بخلاف
اضافت دیگر چنانچه در تعریف معلوم شد و کسی که کشته شد بجوری که واجب شود دیه شهید نباشد اما اگر
وجوب دیه در صورت قصاص و صلح باشد منافی شهادت نبود همچنان اگر بکشد پدر پسر خود را
یا زن شوهر خود را که از وی پسر دارد ساقط نمیشود شهادت پدر و زوج اگرچه واجب شود دیه و ساقط
گردد قصاص نیست و بعد از استیفای وی املا کسی که کشته شود با آهن خورد یا بزرگ جرح کند یا نکند
یا باتش یا زخم محدود از چوب و پوست و سنگ و نحوان کذا فی عامة کتب الفقه و در قاضیخان گفته و ظاهر
روایت در حدید و ما یشبه الحدید چون نحاس و خزان شرط کرده نمیشود جرح مر قصاص را و نیز روایت است
اصل در حدید برابر است که حدت داشته باشد یا نه چون عمود و سنجاب میزان و نیز اعم است از آنکه غالب از آن
هلاک باشد یا نه در روایة طحاوی واجب نمیشود قصاص اگر جرح نکند چنانچه در عصا بزرگ واجب نگردد
قصاص نزد امام هذا مضمرات گفته این روایة از ابی حنیفة اصح است و در خلاصه قصد شهید نیز همچنان تصحیح
کرده و در قاضیخان است که اگر بکشد بسوزن یا بر چه مانند آن قصد کند و همیشه قصاص واجب نمی شود و در خلاصه استشاره زمانی
سوزن مگر وقتیکه بجایی زند از و مقتل اگر بکشد بمسله یعنی سوزن کلان که از آن موزه و غیره دوزند و زند از در نفس
گویند قصاص واجب گردد و اگر بیندازد آدمی را در تنور گرم و سوخته گردد قصاص واجب نمیشود و اگرچه در آتش نه باشد
بر روایة صحیح و در حمادیه نقلا عن المبسوط آورده که علما متفق اند بر آنکه قتل اگر باشد به تیر یا بسوزن یا بکارد قصاص
واجب گردد و در قاضیخان است که اگر بیندازد آتش پس آن را برداد و حالا که لوکی از موضع این نکرد

چند روز و صاحب فراش ماند تا آنکه بمیرد قتل کرده شود و اگر آمد و شد کند پس از آن بمیرد قتل کرده نشود
و نیز مردی را دست و پا بسته در آب خورد چوب شده بینداز و در وی هم آن وقت بمیرد قتل کرده شود و اگر زنده ماند
ساعتی و بمیرد بعد از آن پس اگر آماسیده است بدن او و یا مبتلا شده قتل کرده شود بدان و الا فلا انتهی
تفصیل بر مذهب ابی حنیفه است و نزد صاحبین واجب میشود قصاص بکشتن با چیزی بهر آلتی و فعلی که واقع شود بوی هلاک غالبا
حدید بود و یا نه محدد بود چون قتل بمثقل و گلو گرفتن و خفه کردن و غرق کردن و انداختن در چاه و از کوه چنانکه بر چوبی او را
بر همین قیاس اگر بزند تازیانه کوچک پیاپی تا آنکه بکشد نزد ابی حنیفه قصاص واجب نگردد و نزد صاحبین واجب گردد
کذا فی الجوهره و بسنگ بزرگ بر همین خلافست و کشته نیز شود بدق که در وی لب بالا کسست با حراق اگرچه تفصیل در قتل با و
غیظ نیامده اما ظاهر آنست که باتفاق قصاص واجب گردد چه بر مذهب ابی حنیفه محرق با آتش چون کشته سلاح است
و بر مذهب صاحبین بنا بر قتل عمد بر غلبه ظن از هر آلتی و فعلی که باشد و اعتماد اکثر در این صورت خلاف مذهب امام است
و احکام قتلی و قصاص و آنکه از بغاة و قطاع طریق باشند و کسیکه بکشد نفس خود در الفصل با خطاء و بخوان در فصول سابق
بتفصیل مذکور گشت **فصل** در احکام دعا و صدقه و بخوان از اعمال خیر برای میت بیان آنکه بنماز و روزه ما او در ملتقط گفته
اگر روزه دارد یا نماز گذارد یا آزاد کند بنده را یا چیزی دیگر از قربها بعمل آرد تا ثواب آن بمیت رسد جایز است و میرسد
و همچنین است در هدایه و تجنیس و شیخ ابن همام گوید آثار در این باب بسیار اند قدر مشترک در میان همه آنها بحد تواتر رسیده حاصلش
آنست کسی که بگرداند چیزی را از اعمال صالحه برای غیر خود نفع میدهد او را خدا تعالی بآن عمل باطل میشود از این قول معتزله
که انکار مطلق می‌آرند و شافعی و مالک منکر اند در عبادات بدنیه و سیوطی که از اصحاب شافعیست در شرح صدور گفته که جمهور سلف و ائمه
ثلاثه سوای شافعی متفق اند در حصول ثواب قرائت بمیت و احادیث بسیار در این باب نقل کرده و گفته عمل مسلمین همچنین شده
آمده است بلی انکار از احدی و گفته اند بعضی سلف که دعا برای مردگان بمنزله هدیه است برای زندگان پس
در می آید فرشته بر میت و با وی طبقی از نور میباشد پس می گوید این هدیه است برای تو از فلان
برادر تو پس خوش میشود میت بآن چنانکه میشود زنده بهدیه کذا فی الخزانه و در فتح القدیر این را مرفوعا
آورده و در کفایة الشعبی مانند آن در صدقه نیز ذکر کرده پس مراد آنکه سنت آنست که تصدق کنند
ولی میت پیش از گذشتن شب اول هر چه میسر شود که شب اول

بر میت وسزاوار است پس رحم کنند ویا بصدقه تا باشد که ازو یأس کرده شود وشستن برنج شود والی سالی
چیزی را باید که نماز بگذارد دو رکعت وبخواند در رکعت اول بعد فاتحة الکتاب آیه الکرسی دو بار ودر رکعت
دوم بعد فاتحه سوره والتکاثر ده مرتبه وچون فارغ شود بگوید خداوندا آنکه گذاردم نماز را برای تو ومیدانی
تو چیزی را که خواسته ایم بآن خداوندا بفرست ثواب ورا بسوی قبر فلان بنده مرده وچون میکند آنرا
عطا میفرماید خدای تعالی آن میت را ثواب بسیار ونور وحسنه ودرجه بلند وشفاعت کذا فی الشرعة
وعادت مشایخ است که این نماز را متصل دفن پیش از مرور شب اول برای نجات میت از عذاب
بخوانند وآنرا صلوة الهول نامند وخواندن کلمه تمجید هفتاد وهفت هزار مرتبه وبخشیدن ثواب آن بمیت
در بعضی روایات نیز آمده ومستحب آنست که مواظبت نماید بر تصدق تا یک هفته ودر غرایب وخزانه
نقل کرده که ارواح مومنین می آیند خانهای خود را هر شب جمعه وروز عید وروز عاشوره وشب برات
پس ایستاده میشوند بیرون خانهای خود وندا میکند هر یکی از ایشان باواز بلند اندوهگین ای
اهل واولاد من ونزدیکان من مهربانی کنید بر ما بصدقه ویاد کنید وفراموش نسازید ورحم
کنید ما را در غربت ما واین قبر تنگ وبند محکم وسختی دیدیم واحتیاج شدید تحقیق بود این مال
که حالا در دست شماست در زمان پیشین در دست ما وشما میخورید ومی پوشید وما حساب وفدا
کرده میشویم اگر صرف میکردیم ما آنرا در طاعت خدا سوال کرده نمیشدیم ما از آن پس اگر رحم
نمیکنند بصدقه پس میگردد هر یکی از ایشان گریان وغمناک وندا میکند هر واحد باواز اندوه خداوندا محروم
گردان ایشان را از رحمت خود چنانکه محروم کردند ایشان ما را از صدقه ودعا وشیخ جلال الدین
سیوطی در شرح صدور احادیث شتی در اکثر ازین اوقات آورده اگرچه اکثری خالی از ضعف
نیست وکه وصیت بر کسی ساقط نشده از ذمه اش واجبهای او از صوم وصلوة که وصیت کند
موت خود باداء فدیه آنها هر قدر که بر ذمه اش مانده واجب میشود بر ورثه که بدهند مساکین را
از ثلث مال بدل هر نماز فایت از نمازهای پنجگانه ووتر وبدل هر روزه نصف صاع از گندم
یا یک صاع از جو یا خرما نزد ما ونزد شافعی یک مد ودر هر صورت از تمام مال او وبروایتی از محمد

بن مقاتل عوض نمازهای شبانروزی نصف صاع و صحیح اول است و محمد بن مقاتل نیز آخر
بهمین رجوع کرد کذا فی الشروح و گفته اند در صورتی که صحیح شود مریض یا مقیم شود مسافر پس از آن
بمیرد و بر ذمه این مرد واجبهای مرض و سفر باشند از صوم و صلوٰة فدیه دهند از آن قدر که وقت قضایش دریافته
مثلا تمام رمضان بعض ماند و پنج روز بعد از آن صحت یافت لازم نیست فدیه مگر از پنج روز کذا فی المتون و در سراج
گفته این قول جمیع علماء ماست بخلاف و همین است صحیح و اگر وصیت نکند لازم نبود ولیکن مستحب
است وارثان را که تبرع کنند بآن و کفایت میکند میت را ان شاء الله تعالی همچنین گفته است امام محمد
در زیادات کذا فی اصول فخر الاسلام و شرح الشیخ ابن الهمام و اگر نگذارد مال را قرض گیرند وارثان او نصف
صاع و بمسکین دهند پس از آن تصدق کنند آن مسکین بر وارثی و باز تصدق کنند آن وارث بر مسکین
و همین طریق کنند تا آنکه تمام شود فدیه کذا فی الخلاصة و نیز مستحب است که ادا کنند فدیه را بر سبیل
تبرع در صورتی که نماز و روزها از میت فوت شده بی لزوم قضا بامید قبول از فضل کریم عمیم احسان
و متعارف چنانست که حساب کنند اول سالهای عمر میت را هر قدر که باشند و ادنی مدت بلوغ که نزد
ما در مرد دوازده سال و در زن نه سال است از آن قدر وضع کنند که این مدت عدم تکلیف از شارع
است و بنابر آن بمقابل هر شش نماز واجب شبانروز سه صاع کامل گیرند و ماهها کامل سی روز
اعتبار کنند تا فدیه نمازهای یکسال که سیصد و شصت روز است یکهزار و هشتاد صاع حاصل آید
و بر این مقدار پانزده صاع فدیه روزهای ماه رمضان افزایند تا همگی فدیه تمام سال یکهزار
و نود و پنج صاع شود و همین طریق فدیه سالهای تمام عمر را حساب کنند و حاصل آنرا هر قدر که باشد
موافق قیمت آن وقت مبلغ مشخص نمایند و بنا بر ضرورت عسرت مصحفی را مثلا الف قدر زر بدست فقیر
اولا بفروشند و بوی تسلیم نمایند تا آن قدر زر بر ذمه اش دین شود پس بگویند که این قدر زر را
که بر ذمه تو دین است عوض فدیه نماز و روزهای فلان میت که باین قدر میرسد ترا دادیم
و بگوید فقیر که قبول کردیم و اگر مبلغ حساب نکنند و قرآن را مثلا بمقدار جنس هدیه کنند تا همین جنس بر ذمه
اش دین شود آنرا عوض فدیه بوی بخشند و او قبول نماید نیز کفایت میکند و مشهور منقول

و اکثر کتب چنانست کرده می کنند که میسر شود جمله فدیه یا این تمام به فقیر دهند و او قبول کند پس
از وی طلب نمایند و بستانند باز بوی بهمان نام دهند و همچنین مکرر کنند تا آنکه فدیه نماز و روزه
در فدیها تمام ادا شود و این حیله خالی از تکلف نیست و در تاتارخانیه گفته اگر جمیع تمام فدیه را بیک فقیر
جایز است و در والوالجیه گفته که جمیع فدیه تمام را که نیم من شرعی است بیک فقیر و یک من بفقیر دیگر
دادن فقیه ابو اللیث گفته جایز میشود از چهار نماز و از پنجم نماز اینجا معلوم شد که در فدیه یک نماز مثلا تفریق و تجزیه
نکنند و جمله فدیه بفقیری کم از نصف صاع ندهند و ادای فدیه نمازهای در مرض موت جایز نیست و همچنین
شیخ فانی را از نمازها در حین حیات ادا واجب کذا فی التمیم و اگر ولی عوض و اجبای میت نمازها روزه بعض کنند
کفایت نکند کذا فی المتون پس تر بدانکه معتبر نزد ما صاع عراقی است و آن هشت رطل است و صاع
حجازی که پنج رطل و سوم حصه رطل باشد و رطل بیست استار است بکسر همزه و استار چهار و نیم مثقال
و مثقال بیست قیراط و قیراط یک حبه و چهار خمس حبه و حبه که از الفارسی سرخ گویند هشتم حصه ماشه
است پس مثقال چهار و نیم ماشه باشد و استار بیست ماشه و بالا و من شرعی که دو چند رطل است چهل استار
و دو من نصف صاع است هشتاد استار که باعتبار ماشه یکهزار و ششصد و بیست ماشه باعتبار مثقال
سیصد و شصت مثقال میشود و بعضی استار را بچهار و نیم درهم تفسیر کرده و این قریب دل است
چه درهم را چهارده قیراط اعتبار کنند و مثقال بیست قیراط پس چهار و نیم مثقال نود قیراط باشد
و شش و نیم درهم نود و یک بالا چون این حساب بوزن دیار خود که دهلی است کار فرمائیم نصف صاع
بوزن شاهجهانی و عالمگیری که عالمگیری چهارده ماشه است و اگر این را در عدد فلوس ذو دیگر که ماشه چند
و بیست باشد ضرب کنند یکهزار و ششصد و بیست ماشه میشود و عدد ماشهای نصف صاع که سابق معلوم
شد شصت ماشه از این کم اند پس نصف صاع از دو سیر بقدر شصت ماشه که چهار فلوس چهار ماشه است کم
باشد و اگر بوزن حال عهد دولت همایون مملکت محمد شاهی اعز الله الاسلام بعز بقائه ظل
العالمین بسلطانه که سیری بوزن شصت و چهار فلوس عالمگیری است دو سیر میشود دوازده
فلوس و چهار ماشه کم چنانچه بقیاس حساب سابق ظاهر گردد پس بوزن اول فدیه یک شبانروز

که رسته صاع است م سیصد و چهل و هفت آثار شاهجهانی و هشت فلوس و هشت ماشه بالا میشود و ان باعتبار
منهای متعارف این دیار که یک من چهل آثار را گویند هشت من و بیست و هفت آثار میشود و هشت
فلوس و هشت ماشه بالا و فدیه یکسال یکصد و چهار من عرفی و پنج آثار و چهل و دو فلوس و دوازده ماشه
میشود و چون پانزده صاع فدیه روزهای رمضان را که بحساب شاهجهانی یکمن و نزده آثار میشود و هشت
فلوس و هشت ماشه کم بر فدیه نمازها اضافه نمایند فدیه هر دو واجب یکسال یکصد و پنج من عرفی و بیست
و سه آثار و سی و چهار فلوس و چهار ماشه میشود بوزن ثالی حالی فدیه یکشبانه روز یازده آثار حالی میشود
و فلوس و ده ماشه کم و فدیه یکماه سیصد و بیست و شش آثار و سی و پنج فلوس و شش ماشه کم میشود و ان
باعتبار من عرفی هشت من و پنج آثار و بست و هشت فلوس و هشت ماشه بالا میشود و فدیه نمازهای تمام
سال نود و هفت من و بست و پنج آثار و سی و سه فلوس و دو ماشه میشود و چون فدیه روزها را
که بحساب این وزن یکمن و چهار و آثار و نوزده فلوس و شش ماشه میشود و با وی یار کنند همگی فدیه
تمام سال نود و هشت من و سی و نه آثار و پنجاه و دو فلوس و هشت ماشه میشود و اگر واجب صدقه فطر را
که نصف صاع است اضافه نمایند جمله نود و نه من و یک آثار باشد و همبرین قیاس تمام فدیه عمر را حساب
نمایند و اما مقدار مد بعد اتفاق در انکه ربع حصه صاع است اختلاف کرده که دو رطل است یا یک رطل و ثلث
رطل کسانیکه صاع عراقی گویند قائل باول اند و کسانیکه حجازی گویند چون شافعی و اضراب او تفسیر
ثانی کنند در صراح گفته مد پیمانه و آن رطل و ثلث است نزد اهل حجاز و دو رطل نزد اهل عراق
صاع چهار مد انتهی و هکذا فی شرح جامع الاصول **فصل** نهم در حکم ماتم نمودن و تعزیت مستحب است
که چون کسی را مصیبت رسد دران هنگام بگوید انا لله وانا الیه راجعون و بسیار میگفته باشد دران ایام
لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اینچنین وارد شده است در حدیث و نشستن برای تعزیت تا سه روز
رخصت است اما ترک او عزیمت ترک اوست و زیاده بران مکروه است کذا فی عامة الکتب و القول
بعضی تا هفت روز ذکره فی الغرائب و در شرح مشکوة از عطا خراسانی تابعی نقل کرده
که چون آدم علیه السلام مرد تمامه خلائق تا هفت روز بروی گریستند و در جواز نشستن برای تعزیت

و بعد از اختلاف است در قنیه هر دو روایت نقل کرده و در ظهیریه و مطالب المؤمنین بجواز مطلق
اشارت کرده و روایت کنند که آنحضرت صلعم بعد از شنیدن خبر قتل جعفر بن ابی طالب
و زید بن حارثه و عبد الله بن رواحه در مسجد محزون نشست و مردم می آمدند نزد وی و در خلاصه
و فتح القدیر که ابن همام در مسجد ذکر کرده و مکروه است اشد که اهل بیت نشستن بر در یا بر طریق برای
عزا از جهت بودن این عمل جاهلیت و شیخ مجد الدین در سفر السعادت گفته که در ایام سابق عادت
نبود که برای میت در غیر وقت نماز جمع میشدند و قرآن میخواندند بر سر گور و غیر آن و این جمع بدعت است
و شیخ اجل در شرح مشکوة نوشته که تعزیت اهل بیت و تسلی و صبر نمودن سنت و مستحب است اما این
اجتماع مخصوص و رسوم و ارتکاب تکلفات دیگر و صرف مال بی وصیت از حق یتامی بدعت
و حرام و در بحر الرائق از ظهیریه نقل کرده چیزی که کرده میشود در بلاد عجم از فرش بساطها و قیام بر شاهراه
راه همه از اقبح قبائح است و در قنیه از شداد نقل کرده که مکروه داشتم تعزیت نزد قبر و این خوشبو
مالیدن و پوشیدن گل و مانند آن روز سیوم نیز بدعت است و خلاف طریقه سلف است و تصریح کرده در بعضی
کتب فقه بحرمت و شناعت این عمل واما مستحب است استعمال طیب مر زنان اهل حداد را روز سیوم
و تمسک ایشان بدلیل روایت بخاری چونکه آمد خبر مرگ ابو سفیان از شام طلب کرد دختر ابو سفیان
ام المؤمنین ام حبیبه طیبی زرد رنگ روز سیوم پس مالید بر هر دو عارض و هر دو بازوی خود و گفت
بدرستی که بودم من از این طیب هر آینه بی نیاز اگر نبودمی که بتحقیق شنیدم آنحضرت را که میفرمود
حلال نیست مر هیچ زنی مسلمه را اینکه سوگ دارد بر هیچ مرده بیش از سه روز مگر بر شوهر خود
زیرا چه زن ماتم دارد بر شوهر خود چهار ماه و ده روز که مدت عدت است و هم در بحر گفته که باک نیست بر خواندن
گفتن مرثیه میت شعر باشد یا غیر آن و بتحقیق گفته است سیدة النساء فاطمة زهرا رضی و غیره از اهلبیت
آنحضرت صلعم و صحابه در مرثیه آنحضرت شعرها واما آنچه روایت کرده ابن ماجه و حاکم نهی کرده آنحضرت
صلعم از مرثیها پس محمول بر ذکر اوصاف میت باشد یا آنکه باعث گردد بر انگیختن اندوه یا
شود وارد بر ملال یا بر تحریم اجتماع بر این فعل یا ذکر بر او صناعت میت و اکثار آن که خلاف

شرع باشد از ظلم و سخاوت و صرف اموال بر وجه حرام و جز آن چنانکه گویند وای فلان اسد
و شجاعی که مردمان از وی می ترسیدند یا بگویند وای فلان سخی کریم که بنظیر بهار النساء سیدا
در یکجا از تجنبین بتفصیل کرده و مکروه است افراط در مدح میت چرا که اهل جاهلیت ذکر میکردند
در مدح میت که وی مشابه محال است و نوحه و گریستن باواز بلند و ذکر اوصاف میت بر طریق
جاهلیت مانند واجبلاه و سنداه و اعضداه و سیاه کردن جامهای و تراشیدن سرها و چاک
کردن گریبانها و زدن طبانچه بر رخسارها و رانها و جز آن حرام است و اما گریه بی آواز بلند پس باک
نیست بآن چنانکه در بخاری گفته هرگاه قبض روح کرده شد ابراهیم پسر پیغمبر خدا صلعم
جاری شد اشک بر آنحضرت صلعم پس عرض کرد عبد الرحمان عوف یا رسول الله تو هم میگریی و اشک
میریزی با این تحمل و شرافت و جلالت شان پس فرمود یا ابن عوف انها رحمة وان العین تدمع
والقلب یحزن ولا نقول الا یرضی ربنا وانا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون ای پسر عوف این اشکها
رحمتست که نهاده است حق تعالی در دلهای مردم بجزع و بیصبری که ممنوع است و بدرستی
که چشم اشک میریزد و دل اندوهگین میگردد و هر دو در اختیار نه و نمیگوئیم بزبان که در قدرت
و اختیار است مگر چیزی را که راضی است بآن پروردگار ما و بتحقیق با جدائی تو ای ابراهیم هر آینه اندوهگین ایم
و ازینجا معلوم شد که اینقدر اظهار حزن بزبان نیز باک نیست که موجب عدم رضای الهی نباشد و قول فصل
در اینباب آنست که احمد از ابن عباس آورده که آنحضرت صلعم فرمود آنچه از چشم و دل است پس از خداست و رحمت
است و آنچه از دست و زبانست از شیطانست و هم در بخاری آمده گفت اسامه بن زید متبنی آنحضرت
صلعم گفته فرستاد زینب دختر آنحضرت زوجه ابی العاص بن ربیع بسوی پیغمبر خدا بتحقیق پسری که مرا است
نزدیک است که قبض کرده شود روح او پس بیا تو نزد ما جواب فرستاد آنحضرت صلعم بنجا لیکه میخوانند سلام را
و میفرمود ان لله ما اخذ وله ما اعطی وکل عنده باجل مسمی فلتصبر ولتحتسب بتحقیق مر خدا راست چیزی که گرفت
و مر او راست چیزی که داد و همه چیز نزد خدای تعالی مقدر بمدتی معین است که حیات پسر تو تا آنجا بود پس باز فرستاد
زینب کسی را بسوی آنحضرت صلعم بجائی که سوگند میخورد بر وی که البته بیاید آنحضرت نزد او پس بخاست پیغمبر خدا صلعم و رفت

در حالی که با وی بود سعد بن عباده و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و زید بن ثابت و دیگر از صحابه
پس برداشته شد آن کودک بسوی آنحضرت و در کنار شریف داده شد حال آنکه جان وی اضطراب
و بیقراری میکرد پس جاری شد هر دو چشم آنحضرت پس گفت سعد بن عباده چیست این اشک ریختن
یا رسول الله حال آنکه منع میفرمائی تو ما را از بکا پس فرمود این اشکها اثر مهربانی و رحمت است
که گردانیده است او را حق تعالی در دلهای بندگان پس رحمت نمیکند خدا تعالی بر بندگان خود
مگر رحم کنندگان را وهم در بخاری گفته چونکه مرد خالد بن ولید جمع شدند دختران خالد بجائیکه میگریستند
بر وی پس گفته شد امیر المومنین عمر را بفرست کس بسوی ایشان و منع کن از گریه پس گفت عمر بگذار
ایشان که بگریند بر وی مادامی که نباشد خاک انداختن بر سر و گریه باواز بلند و باید دانست که اظهار حزن
و گریه اگرچه مباح است مادام که بحد جزع نکشد اما اولی عزیمت و ترک اوست بخاری و مسلم از انس آورده
بیمار شد پسرے که مر ابو طلحه را بود و حال آنکه ابو طلحه در خانه نبود پس هرگاه که دید زن او که مرده است پس
مهیا کرد اسباب غسل و کفن و پوشانید او را کفن و یکسو کرد آن را در گوشه خانه پس چون آمد ابو طلحه گفت
چگونه است پسر گفت زن تحقیق آرمیده است نفس او و بعد از قلق و اضطراب امید میدارم که استراحت
کرده باشد و گمان کرد ابو طلحه که وی راست گفته است پس جماع کرد ابو طلحه و چون صبح شد
غسل کرد و خواست که برآید از خانه گفت زن او تحقیق خدا تعالی عاریت داده بود فلان را پس باز
گرفت آن را از ما پس گفت ابو طلحه انا لله و انا الیه راجعون پس نماز صبح گزارد با پیغمبر خدا صلعم
پس خبر کرد آنحضرت را بمعامله که گذشت میان او و میان زن پس فرمود آنحضرت که زود باشد
است خدا که برکت دهد آن هر دو زن و شوهر را در شب جماع ایشان گفت مردے از انصار پس
دیدم من تا نه پسر هر دو را فرزند که همه ایشان یاد گرفته بودند قرآن را انتهی و اما عذاب کرده میشود مرده بسبب
گریه اهل وی پس آن قول صحیح و مذهب اکثر علما آنست که معذب نمیشود بدلیل آیه کریمه و لا تزر وازرة
وزر اخری و بعضی گویند که معذب میشود بموجب حدیث صحیحین ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه
جواب داده اند جمهور از این حدیث بوجوه متعدده اقوی ایشان آنست که این در صورتی است

ر وصیت کرده باشد میت اهل خود را بگریه و بود این وصیت شایع در آن زمان پس معذب بر وصیت
باشد که عمل بر وصیت میت است مردود بگریه اهل انتهی و در غرائب است باید گفته که اگر دوست
مسلمانان را که تعزیت کنند کافر را گفته شود در تعزیت مسلمان بموت کافر که خویش بود بزرگ کند
خدای تعالی اجر ترا و نیک گرداند صبر ترا و نگوید بخشد مرده ترا که استغفار در حق کافر ممنوع است و در تعزیت
کافر بموت مسلمان خویش نیک گرداند خدای تعالی صبر ترا و بخشد مرده ترا و گفته نشود بزرگ کند خدای تعالی
اجر ترا چنانکه در صورت اول گویند چه صاحب مصیبت در این صورت کافر است و او را نیست اجر و در تعزیت
کافر بموت کافر عوض و خلف بخشد خدای تعالی بر تو و کم نگرداند عدد ترا کذا فی السراج و اگر معزی گوید
بزرگ مصیبتی و سخت مصیبتی ترا رسید بعضی گفته اند کفر است و بعضی گفته اند کفر نیست لیکن خطای
عظیم است و بعضی فتوی بجواز آن داده اند و اگر گوید هرچه از جان او کاست در جان او زیاده باد این هم
کفر است و اگر گوید غم تو زیاده باد این نیز خطا و جهل است کذا فی شرح الشیخ عن مطالب المؤمنین
و وقتش از هنگام موت تا سه روز است و بعد از آن مکروه است مگر آنکه یکی از طرفین در این مدت
غایب باشد و اولی آنست که بعد از دفن کنند مگر آنکه جزع و فزع اهل مصیبت بیشتر ببینند پس مقدم
کنند تعزیت و بعضی مشایخ بخارا گویند تعزیت حاضر سه روز است و تعزیت غایب یکروز و تعزیت
جز یکبار نکنند و هر که یکبار کرد دیگر نکند کذا روی الحسن عن ابی حنیفة و باید که چون از دفن برگردند متفرق
شوند و با امور خود مشغول گردند و صاحب میت نیز مکروه است اجتماع مردم نزد اهل میت و در بحر
گفته نشستن در خانه اهل میت بی ارتکاب محظور از فرش کردن بساطها و خوردن طعام از اهل
میت لا باس به است و فرش بساطها در ایام تعزیت از اقبح قبایح است بی تعبد بخانه و تکسیر
کذا فی المضمرات و مستحب است خویشان و همسایهای میت را که طعام کنند طعام را برای اهل و
که سیر کند او شان را یک شبانروز و الحاح و تقید نمایند او شان را تا بخورند زیرا چه غم و اندوه باز میدارد
ایشان را از خورش پس ضعیف و ناتوان میشوند و آنحضرت صلعم نزد خبر مرگ جعفر بن ابی طالب فرمود
بسازید برای آل جعفر طعامی را زیرا چه پیش آمده است ایشان را چیزی که باز داشت

ازان در خوردن چیزی از اهل میت چنانکه تمام را متعارف مشهور است که مکروه است و ابو القاسم گفت
اینها را مشغول شده اند به تجهیز میت جایز است و ساختن طعام در روز ثانی و ثالث برای اهل
میت اگر نوحه گران جمع باشند مکروه است زیرا که اعانت ایشان را بر گناه و ضیافت نمودن اهل
میت اهل تعزیت را و پختن طعام برای آنها مکروه است باتفاق روایات چه ایشان را بسبب اشتغال بمصیبت
استعداد و تهیه آن دشوار است و ابن همام بودن آن بدعت مستقبحه حکم کرده و امام احمد بروایت
جریر بن عبد الله آورده بودیم ما که شمار میکردیم اجتماع نزد اهل میت و ساختن ایشان طعام را از
نوحه و در غرائب گفته خدا تعالی بری است از کسانیکه میخورند از اهل مصیبت پیش از رسیدن از نزد
انتهی پس آنچه متعارف شده از پختن اهل مصیبت طعام را در سیوم و قسمت نمودن آن میان اهل تعزیت
و اقران غیر مباح و نامشروع است و تصریح کرده بدان در خزانه چه شرعیه ضیافت نزد سرور است نه
شرور و هو المشهور عند الجمهور و در خلاصه گفته اگر طعامی برای فقرا پزند حسن باشد و اگر ورثه صغیر باشند
از ترکه نباید پخت و در ملتقط گفته و اگر میت وصیت کند بساختن طعام ضیافت برای کسانیکه حاضر
شوند به تعزیت جایز است از ثلث مال و در غرائب گفته حلال است مر کسانی را که مسافت طویل پیمایند
اگر چه اغنیا باشند و طویل مقام را تفسیر کرده بآنکه شب در منزل خود نمیتواند گذارد یعنی از راه دور آمده باشند
چنانچه در ملتقط ذکر کرده اما طعامی که بروح مرده پزند روایتی در حل آن تا حال در کتب فقهیه بنظر نیامده
و صواب آنچه شیخ در جامع البرکات گفته که مدار بر نیت است آنچه به نیت تصدق بر فقرا پزند تا ثواب آن
باموات رسد جز فقرا روا نبود همچو تصدق بر فقرا میت باو هدیه مر اغنیا را و آنچه به نیت ضیافت مسلمین مهیا
کنند هر که باشد غنی یا فقیر چنانچه در اعراس مشایخ در دیار متعارف شده است عام باشد فقرا و اغنیا
و اگر در اعراس بلفظ طعامی بروح فلان پخته ایم نگویند و گویند طعامی و ما حضری ساخته شده اند
بیایند بهتر باشد و اگر از عبارت بروح فلان این مراد دارند که ضیافتی کرده ایم بیا و ایشان تا بعد
از آن قرآنی و فاتحه خوانیم و ثواب آن بروح ایشان برسانیم باکی نمی آید و آنچه بعد از سالی یا شش ماه
یا سی یا چهل روز در این دیار پزند و در میان برادران بخشش کنند چیزی داخل اعتبار نیست

و بهتر آنست که بخوانند **فصل** دهم در احکام زیارت قبور و اتیان بمراقد صالحین و استمداد از ارواح
منوره ایشان و خواندن قرآن و ادعیه نزد زیارت و نیز ذکری از احکام متعلقه بمقابر زیارت قبور مستحب
است نزد جمهور بخلاف شعبی و نخعی در حق مردان و فواید بسیار دارد و در حدیث آمده زیارت قبور
ما را روشن میگرداند دلهارا و در حدیث دیگر آمده بی رغبت میگرداند در دنیا و یاد میدهد آخرت را
در رساله عمر نسفی قایل بوجوب آن در هر هفته گشته شاید که مراد وجوب عرفی باشد یعنی استحسان
در ملتقط گفته مستحب است که زیارت کنند در هر هفته و قصد کرده شود بآن نکوئی باموات و در خصوص
تبرعیان در حق زنان اختلافست در کفایت الشعبی تشدید و تغلیظ در منع بسیار نموده و در
کنز العباد نیز از درر البحور حرمت نقل کرده و اصل در منع حدیث ابی هریره است و ابو داود و ترمذی
و نسائی از ابن عباس رض نیز همچنان روایت کرده اند ذکره صاحب المشکوة فی کتاب
الصلوة لعنت فرموده پیغمبر صلعم زنان زیارت کننده قبور را و در ذخیره گفته که نهی برای
زنان منسوخ است اما ترک اولی است و همچنین در نصاب نقل کرده و زیارت قبر شریف آنحضرت صلعم
را مستثنی ساخته و گویند اگرچه پیش از ورود رخصت مردان را نیز نهی است اما لعنت
مخصوص زنان بود و شیخ ابو عیسی ترمذی نیز اختلاف علما در بقای حکم این حدیث بعد از
ورود رخصت بزیارت نقل کرده و در غرایب گفته ظاهر مذهب امام محمد رح اقتضا میکند جواز زیارت
زنان را نیز و شمس الائمه سرخسی گفته اصح آنست که باکی نیست بزیارت زنان را و در خزانه نیز باصحیت
عموم رخصت تصریح کرده و شیخ اجل در فتح المنان فی تائید مذهب النعمان گفته اکثر علما بر ثبوت
رخصت اند برای مردان و زنان و همین است مذهب ائمه ثلثه سوای احمد و از وی دو روایت است
نقله عن شرح الحزبی و بهترین روزهای آن چهار اند دوشنبه و پنجشنبه و جمعه و شنبه در حدیث
آمده که دعا و صدقه در این روزها اقرب باجابت است و در غرایب آورده که زیارت روز
جمعه بعد از نماز حسن است و شیخ اجل در شرح مشکوة گفته زیارت روز جمعه افضل است از روزهای دیگر
خصوصا در اول روز جمعه و همین است متعارف در حرمین شریفین زادهما الله شرفا و تعظیما

بیرون می آید و اول روز جمعه مبادا بقیع برای زیارت قبور رود در روایت آمده که داده میشود در
روز جمعه علم و ادراک بیشتر از پنجشنبه و شنبه و در روزهای دیگر تا آنکه می شناسد زائر را بیشتر
از روزهای دیگر و آنچه مشهور شده است در دیار ما در عامه ناس از منع زیارت روز جمعه و اثری
که در آن نقل میکنند که ارواح حاضر میشود در آن روز در درگاه عزت اصلاً صحتی ندارد انتهی و زیارت
روز شنبه بهتر است تا طلوع آفتاب و در روز پنجشنبه اول و بعضی آخر روز گفته اند و همچنین در شبهای
متبرکه خصوصاً شب برات و همچنین در روزهای متبرکه چون عشره ذی حجه و عیدین و عاشورا و دیگر
مواسم و چون قصد زیارت کند مستحب است که وضو نماید و نماز گذارد در خانه خود دو رکعت بخواند
در هر رکعت فاتحه و آیة الکرسی و سوره اخلاص سه مرتبه و بگرداند ثواب او را برای میت و مشغول نشود
در اثنای راه بچیزی لایعنی و در کنز العباد تصدق و بخشیدن ثواب آن برای میت زیاده کرده
چون بمقبره درآید ورد کند هر دو کفش خود را پس بایستد مقابل روی میت پشت بقبله و زیارت مرقد
مقدس آنحضرت صلعم نیز مستحب است بر این وضع است کذا حققه علی القاری فی شرح لباب المناسک
و محمود خوارزمی در جامع المسانید از امام ابوحنیفه همین روایت آورده و بگوید السلام علیکم
یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم انتم لنا سلف و نحن بالاثر سلام بر شما ای اهل قبرها بیامرزد خدا ما را
و شما را شما پیش گذشتگان مائید و ما در پی شمائیم و در کنز العباد زیاده کرده نسأل الله لنا
و لکم العافیة جعلکم الله رضوانه و اسکنکم فی جناته و اعتقکم من عذاب النار لکی می طلبیم از خدا برای
خود و برای شما عافیت و سلامت را از عذاب خدا و گرداند شما را از رضای خود و ساکن کند
و شما را در بهشتهای خود و آزاد کند از عذاب دوزخهای خود و اختلاف است در تقدیم لفظ سلام
بر لفظ علیک در تحیه موتی و در ترغیب الصلوة گفته سلام بر میت بتقدیم علیک است از عبد الله بن
مسعود آورده بروایتی که زنی آمد پیغمبر خدا را صلعم گفت علیکم السلام پس فرمود آنحضرت این تحیه
مردگان است بگو السلام علیک انتهی و شیخ در حاشیه صحاح و حسان چه از طریق عادت شریف
و چه از بیان متقدم سلام است بر لفظ علیک در تحیه موتی نیز همچنین است و اکثر روایات فقهیه

و در مطالب المؤمنین نقل کرده که صحیح همین است و ابن قیم از حدیث مذکور جواب داده که قول آنحضرت
که علیکم السلام تحیة موتی است تشریع آن از در تحیه موتی نمیخواهد بلکه آن اخبار است از آنچه معتاد جاری
بود بر السنه مردم در جاهلیت بدرستی که بودند ایشان که تقدیم میکردند نام میت را بر دعا پس متعین شد
رجوع بسوی آنچه وارد شده است از آنحضرت از تقدیم لفظ سلام وقتی که سلام میکرد بر مردگان و گفته اگر تخییل
کند کسی در فرق که سلام در حی متوقع است جواب او پس تقدیم کرده شود دعا را بر دعا خوانده شده
بخلاف میت گوئیم سلام بر میت نیز متوقع است جواب او چنانکه در حدیث وارد شده انتهی و بالجمله حدیث
عبد الله بن مسعود معارض نمیشود احادیث صحاح تقدیم سلام را که نص اند درین باب و در حدیث
آمده نیست هیچ بنده که بگذرد بر قبر مردی که میشناخت او را در دنیا پس سلام خواند بروی مگر آنکه میشناسد
او را و جواب میگوید سلام او را انقل فی الشرعة اگر شهید باشد بگوید السلام علیکم بما صبرتم فنعم
عقبی الدار و اگر قبور مسلمین با قبور کفار مختلط باشند بگوید السلام علی من اتبع الهدی و باید که بعد از
ادای تحیه بنشیند رو بروی میت و بخواند از قران و تسبیح و تحمید و تکبیر هر چه میسر شود و بخشد ثواب او را
برای میت و استغفار و دعا کند برای وی و خواندن قران بر قبر اگر چه نزد ابو حنیفه مکروه است اما
نزد محمد مکروه نیست و صدر شهید همین قول اخذ کرده و فتوی جمهور علما و مشایخ بر همین است و مختار
آنست که نفع میکند کذا فی الخزانة و المضمرات و قاضیخان گفته مشایخ ما اخذ کرده اند بقول محمد رح
و عادت گرفته اند بنشاندن قاریان بر مقابر و شیخ محمد بن الفضل گفته که مکروه نیست قراءة قران
مگر بجهر اما مخافت لا باس به است اگر چه ختم کند و از شیخ محمد بن ابراهیم محکی است که سوره ملک را اگر
بجهر هم خوانند لا باس به است از برای اطلاق نصوص در خواندن آن بر قبر و اما غیر این سوره خوانده
نشود در مقابر و فرق نکرده در آن در حالت جهر و مخافت کذا فی الذخیرة و در سراجیه گفته که بگذرد
بمقبره و بخواند چیزی برای میت کسی که گذشته است بر آن باک نیست بآن و اصحاب شافعی اتفاق
دارند در مشروعیة قراءة بر قبر اگر چه وصول ثواب او را بمیت مطلقا منکر اند چه بر قبر و چه در غیر آن
حال مگر بعضی از ایشان و امام احمد را دو قول است اجمل السنت که لا باس را گفته اند و کراهه [illegible]

الی سرح الصدر و مستحب است خواندن سوره فاتحه و آیة الکرسی و مرویست که آن بلند میگرداند
درجه اموات را و توسعه میکند در قبرهای ایشان و خواندن سوره اخلاص یازده بار در ذخیره گفته
وعده کرده شده است در آن مغفرت گناهان میت را و گناهان قاری را اگر گناهان میت بیش
از آن بخشیده نشود بقیه بخشیده شود و در بعضی روایات آمده که بخواند استاده یازده بار قل هو الله احد بعد از آن
بنشیند و خواندن سوره یس که در احادیث مشهوره واقع شده و آخر سوره حشر از لا یستوی اصحاب
النار و اصحاب الجنة الی الآخر و سورة ملک در حدیث است خواندن سورة ملک دفع میکند
عذاب قبر را و اذا زلزلت و الهکم التکاثر و معوذتین و آیة فلله الحمد رب السموات و رب الارض
و رب العالمین و له الکبریاء فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم و آیة زعم الذین کفروا ان
لن یبعثوا قل بلی و ربی لتبعثن ثم لتنبئن بما عملتم و ذلک علی الله یسیر و در وسیلة القلوب گفته هر که
بخواند در مقابر این آیه را بخشیده میشود گناهان او و اهل قبور را و در وصایای حجة الاسلام
است کسی که بخواند نزد زیارت الحمد لله الذی لا یبقی الا وجهه و لم یدم الا ملکه اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له الها واحدا فی ذاته لم یتخذ صاحبة و لا ولدا لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا
احد بخشیده میشود مرده را گناه پنجاه سالش و خواننده را گناه چهل و پنج سالش و در خلاصة الحقایق
گفته کسی زیارت کند قبر مسلمانی را پس بگوید اللهم انی اسالک بحق محمد و آل محمد ان لا تعذب المیت
دور میکند خدا تعالی عذاب آن میت را تا روز قیامت و بگوید الله اکبر ایدر ستی که میرسد ثواب آن بمیت متصل
ذکر در روضه گفته کسی بخواند بسم الله و علی ملة رسول الله دور میکند خدا تعالی عذاب قبر را تا چهل
سال و ظاهر آنست که مراد وقت دفن میت در قبر باشد چنانکه با تواتر نزدیک بود و بعضی مشایخ که می گفتند
اللهم آنس وحشتهم و آمن روعتهم و ارحم غربتهم و تقبل حسناتهم و کفر سیئاتهم و در خزانه گفته در خبر است که چون
مسلمی بگورستان منتظر باشند بخواندن فاتحه و غیب کنند زنده با چهل کام ار و حیا دو بدا اگر فاتحه خوانند شادان
شوند و اگر نخوانند محروم میگردند و مستحب است که در مقابر برهنه پا گردد و مرویست که آنحضرت دید مردی را که در میان
گورستان نعلین میرفت فرمود بکش نعلین خود را و احترام نما میت را چنانکه در حال حیات

میگردد و دست نه نهد بر قبر و مسح نکنند انرا و بوسه نه دهد و منحنی نشود و در مختار نالد که این عادت نصاری است و مشائخ در منع ان تشدید بسیار دارند کذا فی عامة الکتب و فقیه ابو اللیث صحیح بدین گفته لا باس است ابو موسی حافظ گویا انچه جمهور فقها گفته اند از منع صحیح است زعفرانی گفته و همین گذشته است سنة و انچه عوام مردم الان کنند از بدعتهای منکره است شرعا و بالجمله شک نیست در بودن مثل این امور بدعت زایده بیفایده و تعظیم صلحا باین چیزها تعلق ندارد و چنانکه جهال فهمند و کنند سلام و دعا و استغفار بخشوع و خضوع باید که از ان طیب ارواح مزورین حاصل گردد و معهود از سلف نیست مگر همچنین چنانکه ثابت شده از عمل انحضرت صلعم در بقیع و در کفایة الشعبی اثری در تجویز بوسه دادن قبر والدین را نقل کرده و گفته در اینصورت لا باس است و شیخ اجل رحمه در شرح مشکوة بوده دان در بعضی روایات اشارت کرده بی تعرض بجرح ان و مکروه است بی سپر کردن قبر بلا ضرورت پس انچه میکنند آنرا مردم که چون دفن کرده میشود گرد قبور اقربای ایشان مردگان دیگرا پی سپر میکنند قبور انها را تا بقبور اقربای خود پرسند مکروه باشد و نشستن و تکیه دادن او و خاری یا گیاهی یا چوبی را که بران روئیده برکندن اگر سبز باشند زیرا که ان تسبیح میکنند مادام که تر است و موجب تخفیف عذاب ان میت میباشد چنانچه انحضرت صلعم دو شاخ نو از خرما را بر سر قبری نهاد و فرمود مادام که خشک نشود و به برکت تسبیح در عذاب این تخفیف باشد و لهذا تحسین کرده اند بعضی نهادن گل را بر قبور لیکن گویند که اگر تصدق کنند بقیمت گلها بهتر باشد و اگر انچه بر قبر روئیده خشک شود برکندن آن مکروه نیست و نیز مکروه است بالین قبور بشب شمع نهادن و ذبح کردن گوسفندان و گاوان نزد انها ذکر بدا فی کنز العباد و باید که مردگان را به نیکی یاد کنند در حدیث ابی داود و ترمذی آمده و ذکر کنید به نیکیهای مردگان خود را و باز مانید از بدیهای آنها و در روایت صحیح بخاری چنانست مانند اگوئید مردگان را زیرا چه بتحقیق رسیده اند انها بسوی چیزی که پیش فرستاده اند و اما استمداد باهل قبور در غیر نبی صلعم یا غیر انبیا علیهم السلام منکر شده از ان بسیاری از فقها گویند فیست زیارت

مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار و قایل گشته اند بان بعضی از ایشان و خلاف
انست که از فقهای انانکه قایل بسمع اموات اند قایل بجواز اند و انانکه منکر اند آنرا این را
نیز انکار کنند و این امری ثابت و مقرر نزد مشایخ صوفیه از اهل کشف و کمال تا انکه گویند اکثر را
فیوض و فتوح از ارواح رسیده امام شافعی گفته که قبر امام موسی کاظم تریاق مجربست مر اجابت دعا
را و حجة الاسلام گفته هر که استمداد کرده شود بوی در حیات استمداد کرده شود بوی بعد از ممات
و امام رازی گفته چون می آید زایر نزد قبر حاصل میشود نفس او را تعلقی خاص بقبر چنانکه نفس صاحب
قبر را بسبب این دو تعلق حاصل میشود میان هر دو نفس مقابله معنوی و علاقه مخصوص پس اگر نفس
مزور قوی تر باشد نفس زایر مستفیض شود و اگر بعکس بود بعکس شود و در شرح مقاصد ذکر کرده نفع یافته میشود
بزیارت قبور و استعانت بنفوس اخیار از اموات بدرستی که نفس مفارقه را تعلقی هست ببدن
و بتربتی که در وی دفن کرده شده است و ازان پس چون زیارت میکند زنده ان تربت را و متوجه میشود بسوی
نفس میت پس حاصل میشود میان هر دو نفس ملاقات و اضافات و اختلاف کرده اند در انکه
امداد حی اقوی است از امداد میت یا بعکس مختار بعضی محققین ثانی است و درین باب بعضی روایت
کنند مرفوعا که انحضرت صلعم چون متحیر شوید شما در امور بعضی برامد کارها پس مدد جویید از اصحاب قبور
شیخ اجل در شرح مشکوة گفته که یافته نمیشود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزی که منافی و مخالف
آن باشد و رد کند این را و بالجمله بعد از انکه ثابت شد که روح باقیست و او را تعلقی خاص با جسد و
بدن بعد از مفارقت ازوی تغیر کیفیت نسبت و نیز هست که با آن علم و شعور بزائران قبر و احوال
ایشان و ارواح کمل که در حین حیات ایشان بسبب قرب مکانت و منزلت از رب العزت
کرامات و تصرفات و امداد داشتند بعد از ممات چون بهمان قرب باقی اند نیز تصرفات دارند چنانکه
در حین حیات تعلق کلی بجسد داشتند یا بیشتر ازان انکار استمداد را وجهی صحیح نمی نماید مگر انکه
از اول منکر شوند تعلق روح را ببدن بالکلیه و بجمیع وجوه بعد از مفارقت و زوال علاقه حیات
و آن خلاف منصوص است و بر این تقدیر زیارت و رفتن بقبور همه لغو و بیمعنی گردد و این امری

دیگر است که حامه اخبار و آثار دال بر خلاف آنست و هیئت صورت استمداد دیگر همین که محتاج طلب کند
حاجت خود از جناب عزت الهی بتوسل بروحانیت بنده مقرب مکرم درگاه والا و گوید خداوندا ببرکت
این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را برآورده گردان حاجت مرا یا ندا کند آن بنده مقرب و مکرم را
که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا تعالی مطلوب مرا تا قضا کند حاجت مرا
پس نیست بنده در میان مگر وسیله و قادر و معطی و مسئول پروردگار است و طلب دعا از صالحان و دوستان
خدا در حالت حیات کنند و آن جایز است باتفاق پس این چرا جایز نباشد و فرقی نیست در ارواح
کاملان در حین حیات و بعد از ممات مگر بترقی کمال و شرح و بسط این بحث چند جا در شرح مشکوة
است خصوصا در باب حکم اسلام که انجا او تحقیق داده و سیوطی در شرح صدور نیز مفصل ذکر کرده و احادیث
با تعدد طرق بیان نموده چون وظیفه این رساله اختصار بود برین قدر اکتفا شد اما نذری که می کنند از عوام
پس می آید یکی بعضی از قبور صلحا را و میگوید ای سیدما اگر قضا کنی حاجت مرا پس برای تو اینقدر
از زر یا طعام است در بحر الرائق گفته که این نذر باطل است باجماع زیرا چه آن نذر مخلوق است و آن
جایز نیست بلکه گوید خداوندا نذر کردیم برای تو که اگر قضا کنی حاجت مرا خورانیم فقرا را طعام
بر در این سید مقرب حضرت مکرم پس بدرستی که این نذر جایز است زیرا چه مصرف نذر فقرا اند و آن
یافته شد و جایز نیست که صرف کرده شود آن طعام را مثلا برای توانگران یا شریفی و اگر نذر کند و معین
گرداند از برای مالی یا بمکانی یا چیزی معین که تصدق کند آنرا یا بچیزی که تصدق کند بوی پس آن
تعیین لغو غیر معتبر است نزد ابو حنیفه و ابی یوسف رحمهما الله و معتبر است نزد محمد و نزد زفر تفصیل است نیز
اگر در آن معین تفضیلی است که در دیگر نیست متعین گردد والا فلا چنانچه اگر نذر کنند مثلا نماز را در مسجد
حرام مسجد مدینه را نزد وی متعین شود و اگر تعیین کنند مسجد اقصی را متعین میشود یکی ازین سه مساجد زیرا چه هر دو مسجد اول افضل
اند از مسجد اقصی و اگر تعیین کند ما وراء این مساجد را متعین نمیشود نزد وی چنانکه نزد شیخین
و نماز گذارد هر جا که خواهد و وفا شود و نزد محمد متعین میگردد و این تفصیل مسئله نذر اگر چه در
اینجا ضروری نبود اما چون باعث اقتضا داشت ثبت آن لازم افتاد **خاتمه** در تصویر روضه

نیز و نمیشود و نزد محمد مگر نماز در آن مسجد از برای اعتبار تعیین و نزد زفر نیز ادا میشود نماز در غیر وی در صورت که از برای اعتبار تفضیل

و میان احکام رؤیا آنچه میان نام مرد و رتبه احتمال تعبیر رسیده چون به جنید مرد خوابی را که خوش می آید
او را تسلیم کند خدا را برؤیا زیرا چه این نعمت است پس باید که شکر گوید و چون به جنید خواستنی را
از خوش دارد آنرا مدد که بنا و جوید بخدا از قرآن پس اگر خواهد نقل کند از ان پیش کسی که اعتماد دارد
باشد برؤیا و اگر خواهد خاموش باشد نه کذا فی التجنیس مع الخلاصة والملتقط و اختلاف کرده اند در رؤیت
خدا تعالی در خواب اکثر مشایخ سمرقند بر آنند که جایز نیست تا آنکه گفته است علم الهدی شیخ ابو منصور
ماتریدی هر کس که گوید از پس آن بت پرست است و بر همین است معقول مشایخ بخارا
کذا فی الخلاصة والتجنیس و بعضی مشایخ تجویز کرده اند آنرا از آنجمله رکن الاسلام صفار و در شرح
مشکوة گفته که نقل آن از سلف بصحت رسیده از امام ابی حنیفه آمده که صد بار باین نعمت مشرف
شده و از امام احمد حنبل هم نیز آمده که دید رب العزت را در منام پس پرسید یا رب کدام عبادت فاضل تر است
گفت تلاوت قرآن گفت بفهم یا بی فهم فرمود بفهم یا بی فهم و تحقیق چنانست که ذات حق جل و علا اگرچه منزه
و منزه است از شکل و صورت تحقق مثل یا مثالی مخصوص مراد از نور و غیره از صورتهای جمیله لطیفه که
صلاحیت جمال و کمال داشته باشند میتوانند شد و جایز است که بواسطه آن مثال خاص مدرک و مرئی
گردد و اینجاست که گفته اند که رؤیت حقتعالی جل و علا در دار آخرت واقع خواهد شد و در این دار دنیا ممکن است
در بیداری اگرچه واقع نیست لا حضرت سید المرسلین صلعم و اما رؤیت ملائکه در خواب که مرحق و واقع است
بی شائبه بطلان و تلبیس ابلیس و منکر نمیشود آنرا مگر مبتدع چه احادیث کثیره صحیحه با تعدد
طرق ناطق اند بدان چنانکه در صحیحین از ابی هریره آمده که فرمود آنحضرت صلعم کسی که دید مرا
در خواب پس بتحقیق دید مرا زیرا چه شیطان تمثل نمیکند در صورت من یعنی اگرچه شیطان
تمثل و تلبیس بصورتهای مختلفه از هر جنس مینماید و بر رائی تلبیس و تمویه میکند و این شیوه کار اوست
حتی که بعضی گفته اند که بمثال حق نیز تمثل میتواند کرد اما بصورت پیغمبر نمیتواند تمثل نمود
در خیال رائی افگند که منم و درین دروغ بست نشاید که سرش آنست چنانکه گفته اند که آنحضرت
صلعم مظهر هدایت است و شیطان مظهر ضلالت است و میان هدایت و ضلالت ضدیت است

اما حضرت حق سبحانه تعالی متعلی است ز ہدایت و اضلال که جامع صفات متضاده و ہمه از شان
اوست و ہادی و مضل ہر دو از اسمای او و ہر یکی از اینها محدود و محصور نه پس اگر شیطان که مظهر
صفت اضلال است بصورت او نماید مانعه نیست و این اگرچه فی نفسه ممکن است و نسبت بعوام (و) اقع
و اما نسبت بمتقین و خواص عباد الله محال عادیست و آنجا محل اشتباه نه و باین اشارت میکند ابیات
و احادیث و ظاهر از اضافت صورت بسوی ذات شریفه وی که در احادیث واقع است آنست
که امتناع تمثل شیطان مخصوص بصورت و حلیه خاص آنحضرت است صلعم پس کسی که بان صورت
مبارک و حلیه شریفه مخصوصه که در این عالم شهادت داشت در خواب دید حق دیده باشد پس بعضی
تنگ گرفته اند که این وقتی است که بر صورت بیند که در آخر عمر بران صورت از عالم رفته تا آنکه عدد
موی سفید که در راس و لحیه مبارک بوده بحسبت رسیده نیز اعتبار کرده و بعضی توسعت کرده گفته اند
که بشکلی و صورتی بیند که گاهی در مدت عمر شریف بران بوده در جوانی یا در آخر عمر و از بعضی صحابه
و تابعین مرویست که چون یکی قصه دیدن آنحضرت را در خواب بحضور شان بر خواندی از حلیه
استکشاف کردندی اگر مطابق بودی تصدیق کردندی و الا گفتندی بر دکه ان حضرت را ندیده
و بعضی بران رفته اند که دیدن آنحضرت را بحلیه مخصوصه و صفات معلومه دیدن بحقیقت و ادراک ذات
کریمه اوست و دیدن بغیر ان صفات ادراک مثال است و ہر دو رویا حق است و تمثل شیطان دران
محال نه و لیکن اول حق و حقیقت و ثانی حق و تمثیل و نووی ازین ہم توسعه کرده و گفته صحیح آنست
که در ہر دو صورت آنحضرت را بحقیقت دیده است زیرا چه اختلاف در صفات موجب اختلاف در ذات نبود
چنانکه اختلاف در زمان و مکان پس در ہر لباس و ہر صفات ذات است و صفات پرده
ذات و متخیل و مرئی بتحقیق ذات است شیخ اجل در شرح مشکوة فرموده که حق ہمین است
از پی دیدن ذات شریفش بصیغه معروف اتم و اکمل است و اول بر صفائی آینه دل بیننده و سلامت آن از
کدورت غیر و تعینت و تلبیس و اشتباه و معاصی میشود آنرا آنچه از ابی ہریره مرویست اگرچه شیخ
سندش را تضعیف نموده که فرمود آنحضرت صلعم کسی که دید مرا پس بتحقیق دید مرا زیرا چه ما دیده میشویم

در هر صورت و حوالی و احیا ائمه مراد از حدیث که فرمود تحقیق دید مرا آنست که جسم مرا دید و بدن
مرا دید بلکه بدن مثالی دید که آن مثال آلتی است که حاصل میشود همچنین که در نفس منتقش بود بآن آلت
زیرا که حقیقت انسان همین نفس ناطقه و روح مجرد است که بغایت مرئی و محسوس نمیشود و بدن بالة
ادراک نفس است پس نسبت و چنانکه در یقظه بدن جسمانی میرساند او را بادراکات حقیقت همچنین در
رویا ابدان خیالی آلات و وسایط ادراکات روح میشوند پس مرئی نه روح است و نه آن شخص
بدن موضوع در مدینه طیبه حضور که شخص متمکن در مکان مخصوص در یک زمان بصفات متعدده مختلفه صورت
نه بیند دیگر بطریق تمثل پس مرئی در منامات مثالات روح مقدسه اوست که حق است و بطلان
و شیطان را بر امون آن سبیل نیست انتهی خلاصه مقاله و اختلاف این تمثل با وجود آنکه مرئی ذات پاک
مصطفی است که واحد است از اختلاف احوال مرئیای قلوب ثابت است چنانکه در شاهد و خارج نفاوت
احوال صورت از تفاوت احوال مرا یا ظاهر میگردد پس هر که او را در صورت حسنه بیند از حسن دین است
و هر که بر خلاف این مشاهده نماید از خلاف آنست و همچنین یکی پیر دیده و دیگری جوان و یکی راضی
و دیگری غضبان و یکی ضاحک و دیگری گریان همه ناشی از اختلاف حال رائی است
و اختلاف در ذات مرئی نیست پس رویت آنحضرت معیار معرفت احوال باطن رائی است از صفا
و کدورت و از اینجاست که بعضی ارباب تحقیق گفته اند کلامی که از آنحضرت در خواب شنیده
شود بر سنت قویمه وی عرض باید نمود اگر موافق آن باشد حق است اگر مخالف باشد بآن وا که از عدم
خلل است در سامع رائی پس رویای ذات کریمه وی آنچه دیده و شنیده شود از وی همه حق است
و تحقیق تفاوت و تخلف از اختلاف حال است در شرعه گفته کسی که بخواهد که برویت جمال جمیل
اکمل در منام خود مشرف شود باید که بسیار کند از درود وظیفه گیرد این دعا را اللهم رب هذه البلد
الحرام والشهر الحرام والحل والحرام والرکن والمقام اقرا علی روح محمد منا السلام ای خدا
پروردگار این شهر حرام که مکه معظمه محترمه است و ماه حرام که ذی حجه است یا عام از همه
چهار ماه معلوم و حل و حرام و رکن یمانی است یا عام از هر سه رکن معروفه و مقام

یعنی تمام ابراهیم بخوان بر روح پاک محمد علیه السلام را و دیدن صلحا و اولیا در خواب نیز حق است
و مر ایشان را افادت و ارشاد هست در منام و در خزانة الروایات از شرح مشارق نقل کرده که رؤیت انبیا
علیهم السلام و ملائکه حق است و همچنین رؤیت شمس و قمر و ستارهای روشن و ابری که در وی باران باشد
تمثل نمیکند شیطان بچیزی ازان اگر گوئی که تکلم بحقیقت رؤیت کواکب اگرچه شیطان متمثل نمیشود بصورت
اینها علی الاطلاق صحیح نیست چه بسیاست که آنرا تعبیر باشد چنانکه رویای یوسف علیه السلام و چنانکه سیوطی در تاریخ
خلفا آورده که عایشه صدیقه رضی دید که گویا سه آفتاب از آسمان در حجره شریفه اش افتاد و جمع شده اند چون
این قصه را بر حضرت پدرش امیر المومنین ابی بکر رض عرض نمود فرمود دفن شوند در حجره تو سه کس
از بهترین این امت و چون مدفون شد سرور کائنات علیه السلام گفت امیر المومنین این بهترین اقمار است
گوئیم و بخدا التوفیق که تعبیر منافی حقیقت نیست و بطلان را نمیخواهد چه مرئی درین صورت مثالی است حقیقی و واقعی
را از امور خیر و نفوس عالیه که بدان مثال متمثل گشته و بر روح رائی بران لباس متخیل گشته نه آنکه امری
بی اصل است و اصلا از واقعیت بهره ندارد بلکه مخبر از واقع و معبر ازان است چنانچه در صورت مذکوره
رؤیت کواکب فی الحقیقه رؤیت مثالی امور حقه بود پس صلوح تعبیر مقتضی حقیقت باشد نه مستلزم بطلان
و همین است معنی عدم تمثل شیطان بصورت آن و نیز در خزانه از رساله مکیه آورده و همچنین ممکن نیست
تمثل شیطان بصورت شیخ که تابع باشد پیغمبر خدا را صلعم پس باقی ماند مرید محفوظ از وسواس و تلبیس
ابلیس پس سزاوار است که عمل کند بچیزی که ارشاد کند از شیخ در خواب انتهی و شک نیست که این
نیز محمول بر آنست که اگر مخالف شرع و ملت سنیه اسلام نباشد چه گنجایش دارد که از جمر اختلال
سامعه تغیری در مسموع پیدا شود و اثبات مختلط بنفی گردد و بعضی زیاده کرده اند بر آنچه مذکور شد
و گفته اند هرچه از عالم ملکوت باشد چون بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و لوح و قلم قادر نمیشود شیطان
بر آنکه تمثل کند بصورت وی و دلیلی در این باب در کتاب و سنت معلوم نمیشود و از اقوال سلف هم چیزی
ثابت نه بلکه ظاهر حدیث که سابقا مذکور شد و امثال آن دلالت دارند بر آنکه این از خصایص
حضرت او است صلعم اگرچه مفهوم مخالف نزد حنفیه معتبر نیست و شیخ اجل در شرح مشکوة

تصحیح کرده بر آنکه علما این را از خصائص آنحضرت شمرده اند و این حکم در غیر وی صلعم جاری نیست
و اما وی بدان آنحضرت در یقظه بعد از رحلت از این عالم پس در شرح ذکر کرده که بعضی محدثین گفته اند
که نقل آن از شیخ یکی از صحابه و تابعین نرسیده مگر فاطمه زهرا سلام الله علیها بغم و الم فراق
آنحضرت بعد شش ماه جان داد و خانه وی مجاور ضریح شریفه بود و هیچکس نقل نکرد که وی دیدن
آنحضرت را در یقظه دیده و لیکن حکایات و روایات مشایخ صالحین در این باب بسیار است و بحد شهرت
رسیده و منکر اینحال تصدیق بکرامات اولیا دارد باید اگر نه در بحث با وی ساقط است زیرا چه
وی منکر است چیزی را که اثبات کرده آنرا کتاب و سنت و اکثر دارد و این نیز از جمله کرامات است باعث انکار
چیست و گفته اند که آن نیز تمثال است اگرچه در یقظه است ولی بغفلت و غیبت و در حصول حقیقت
صحت و ثبوت احکام شرعی به غیر رای حجت نه حکایات و در این باب از مشایخ طریقت نقل کرده و نیز از
امام غزالی آورده که وی در کتاب منقذ من الضلال گفته که ارباب قلوب مشاهده میکنند در یقظه
ملایکه و ارواح انبیا علیهم السلام و میشنوند از ایشان اصوات و کلمات و اقتباس میکنند فواید را
انتهی و رویا علی الاطلاق باطل نیست نزدیک منکر در سوفسطای بلکه بعضی افراد وی البته حق و صحیح
است باجماع اهل حق و عقلا اگرچه اتفاق دارند بر آنکه ادراک ضد نوم است اما آنچه از دلایل ایشان
مستفاد میشود همین مشاهده ادراک حسی خارجی است یعنی از حواس خمسه ظاهر در نوم را چنانکه معتزله
استدلال کنند که در حال نوم شرایط ادراک از مقابله و انتشار شعاع و توسط جسم شفاف
و امثال آن مفقود است پس ادراک نایم را چگونه باشد و اشاعره که قائل باشتراط این قسم شروط
نیستند و خلق رویه را از حق تعالی و حسی موقوف بر این چیزها ندارند گویند که جاری شده عادت
باری تعالی بخلق ادراک در نایم و از این دلیل جز انتفاء ادراک حسی لازم نیاید و حواس باطنه اگرچه متکلمین بتفصیل
که حکما اثبات کنند قائل نیستند اما روح را ادراک گویند در او این ادراک حسی خارجی پس چرا نه
قائل بحقیقت ادراک شوند در منام و استاد ابو اسحق اسفراینی که از کبار علمای اشاعره است تصریح
کرده است بحقیقت آن و اما اکثر از جمهور متکلمین نقل کنند که رویا خیال باطل است محمول است

برانکه وجود خارجی ندارد چنانکه بینند و میشنوند بلکه نیست او را در ان وقت بنحوی که می بینند و می
شنوند مگر وجود خیالی یا انکه این حکم بر اکثر است چه غالب رؤیای ان همچنین است یا تخصیص کنند از رؤیای
کسی که معتاد بر است گوئی نیست چنانکه در حدیث آمده صادق ترین شما بر رؤیا صادق ترین شما است
بحدیث و کلام یا برؤیای کسی که بسیار شده اند گناهان او چه کثرت گناهان مورث ظلمت دل است دیگر نه
چگونه قائل شوند ایشان به تعیین شرع اند بطلان چیزی را که ناطق شده بآن کتاب و سنت و در حدیث آمده
که رؤیای صالحه یکپاره است از چهل و شش پاره پیغمبری و علما را در بیان معنی این حدیث تاویلات است
احسن وجوه انست که رؤیای صحیح یکپاره است از چهل و شش پاره پیغمبری و علما را در میان معنی این
حدیث تاویلات است احسن وجوه انست که رؤیا صحیح مطابق مرتبه ایست بس عالی و رفیع که عطا کرده شد
انبیا را که اعلی‌شان نزدیک اکثر در منام میشد پس کسی که عطا کرده شود از مومنان این کرامت را بفضل کمال
در حق خود داند و شکر کند و علم خصوص بعید دکه در امثال این حدیث آمده مفوض بعلم شارع و بی توقیف
ان نتوان یافت اگرچه مردم تخمینها کنند و حکما را در تحقیق رؤیا تفصیلی است مبنی بر اثبات حواس
خمسه باطنه حس مشترک و خیال و متصرفه و وهم و حافظه گویند حس مشترک قوتی است در مقدم دماغ
که مرتسم میشود در وی صور محسوسات خارجیه از طریق حواس خمسه ظاهره که بصر و سمع و ذوق و شم
و لمس اند همچنین در خواب چون از این شغل ظاهری فارغ شود متوجه بدیگر حواس باطنه گردد و از انها
صور برگیرد و ان بر سه قسم است قسمی آنکه بر گیرد و وارد شود بر وی صور سائر نفس ناطقه مجرده انسانی
که او در حال نوم چون فراغ فی الجمله از تدبیر بدن و از مشغله عالم جسمانی حاصل کند از عقول
و ملایکه سماویه که صور کائنات ما کان و ما سیکون از ازل تا ابد نزد ایشان در انها مرتسم و ثابت
اند بسبب اتصال معنوی روحانی که بان جواهر مجرده دارد میگیرد و بعضی صور را که لایق است بحال
او و احوال اقربا و شهر او که اهتمام بمصالح ان دارد بقدر مناسبت اتصال حتی که اگر اهتمامش بمصالح
تمام مردم باشد مناسب آن دریابد و اگر همتش منجذب بمطالب عالیه و دریافت معارف متعالیه
بود از ان قسم چیز بالاخر شود و گویند که انچه منتقش در نفس ناطقه است صورتی کلی خواهد بود

اگر روی صورت جزئی باشد والا نیست که قوت متصرفه بنا بر جهان و اتصال از چیزی بچیزی رسد که مناسبت اول باشد بوجه
با مضادات اول و تقسیمش متصل و ترکیب در اشیا منفصل است بر وجوه مختلفه و انحا شتی لباس صورت جزئی
از جزئیات کلی دیگر نزدیکتر یا دورتر بنسبت باول میباشد می بخشند چنانکه صورت مروارید را که در نفس از معقول مرتسم شده
لباس صورت دندان یا قطره باران یا ژاله دهد و حوران و گاهی یک ضد لباس ضد دیگر دهد چنانکه خنده را کسوت گریه بخشد
و حس مشترک چون درین هنگام از شغل ادراک صور محسوسات حواس ظاهره و اخذ آنها از خارج فارغ شده در صور مدرکات
باطنه متوجه گشته لاجرم آنچه متصرفه بتصویر و تخییل کرده صورت مدرک نفس را تخلیط و تلبیس نموده در حس مشترک مرتسم شود
[illegible]
[illegible] ور احتیاج بتعبیر افتد تا تجرید کند تعبیر از جدش فراست نظر تقرب آن
[illegible] در تفاوت ادراک متخیله باهری کرده باشد نفس ناطقه و مطابق نفس الامر
است و گاهی تصرف نمیکند در وی متخیله از جهت غلبه عقل قوت آن بحلیس الصورت بتغیر بحبس کشید اگرچه در نفس ناطقه مرتسم گشته بوده
[illegible]
[illegible] باشد [illegible] و لهذا این قسم را فکره نامند که
ربانی باشد و ما از این قسم نام [illegible] است که متخیله چند صورت خیالی از ترکیب [illegible] در حس مشترک اندازد که اضغاث احلام بیدار آن کس را در یافته
با صور مخزونه فی الخیال لباسی بشکلی دیگر بخشید در حس که تسیم نماید که گاهی خارج بود شناخته و قسمی دیگر آنکه چون خلطی از اخلاط
اربعه بر مزاج روح حیوانی که حامل قوت متصرفه و برسیج قوی است غالب آید آن روح متغیر شود و در قوت متخیله تغیر راه
یابد و بآن خلط مغلوب گردد و بسبب غلبه آن خلط صور مناسبه آن اختراع نماید و نفس ناطقه نیز چون در دفع آن خلط همگی همت توجه
را خود را در حالت مغلوبیه کم کند و بزکیه آن بایدیش هم نماید تسیمان در آید که در طبیعت و صورت مناسب آن خلط است
مانا بسبب غلبه خلط خون چیزها سرخ رنگ بیند و از غلبه خلط صفرا آتش و شعلها نگرد و از غلبه سودا کوهها و دودها مشاهده کند
و از غلبه بلغم آبها و رنگهای سفید بیند و این هر دو قسم را اضغاث احلام خوانند که اعتبار ندارند و تعبیر نشاید مگر در آن صورت
که مخلط گردد و آنچه در نفس ناطقه از مبادی عالیه مرتسم گشته از قوت متخیله برنگ مناسب خلط ملابس [illegible] این صورت نعیم
آن قسم رد و علم تعبیر علمی است که حاصل نمیشود مگر کسی را که راسخ باشد در علوم دینیه باشد من عند الله و کرامتی است پس حالی که یوسف
پیدا آن کرام شده و بدان متحقق گشت والحمد لله علی الاتمام والصلوة علی نبیه خیر الانام والله اعلم بالصواب